

ویژه نامه حافظ شیرازی

۱۵

پاییز ۱۳۶۷

# دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد



## قابل توجه نویسندگان و خوانندگان **دانش**

- \* مجله سه ماهه " **دانش** " مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.
- \* بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.
- \* مقالات ارسالی جهت " **دانش** " نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- \* به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در " **دانش** " انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- \* مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- \* " **دانش** " کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر " **دانش** " ارسال شود.
- \* هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید.

مدیر مسؤل **دانش**

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران  
خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶ - اسلام آباد - پاکستان  
تلفن: ۸۲۵۵۴۹-۸۲۵۱۰۴

۱۵

پاییز ۱۳۶۷

# دانش

فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

راین فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

سید عارف نوشاهی

مشاور افتخاری

دکتر سید علی رضا نقوی



# شناخت

## دانش

- ❁ حروف چینی : گرافکس الیون ، لاهور
- ❁ خوشنویسی عنوان دانش : قاضی محمد امین انجم
- ❁ چاپخانه : منزا پریس ، اسلام آباد
- ❁ محل نشر : رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
- ❁ خانہ ۲۵ ، کوچہ ۲۷ ، ایف ۲/۶ ، اسلام آباد ، پاکستان
- ❁ تلفن : ۸۲۵۱۰۴ ، ۸۲۵۵۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم

## فہرست مطالب

ویژہ نامہ حافظ شیرازی

- حرف دانش ۵ - ۶
- قرآن و حافظہ دکتر علوی مقدم ۷ - ۴۴
- نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبہ قارہ: ۴۵ - ۸۰  
« مرج البحرين » تألیف ختمی لاهوری بسال ۱۰۲۶ھ.  
عارف نوشاہی
- سررواج و امتیاز حافظہ دکتر محمد صدیق شبلی ۸۱ - ۱۰۲
- ترتیب شیرازی از دیدگاہ دانشوران ایران دکتر محمد ظفر خان ۱۰۲ - ۱۶۱
- تأثیر خواجہ حافظ در ہنر و اندیشہ علامہ اقبال دکتر محمد ریاض ۱۲۱ - ۱۶۱

۱۶۲ - ۱۸۴

احوال و آثار عبدی قیصر شاهی:

مترجم دیوان حافظ

دکتر وحید قریشی

۱۸۵ - ۲۱۲

بدرالشروح: از مولانا بدرالدین

یکی از شروح برجسته دیوان حافظ

دکتر ساجد الله تفهیمی

۲۱۲ - ۲۴۱

بررسی و معرفی « بحر فراسة اللفظ

فی شرح دیوان خواجه حافظ »

از عبدالله عبدی خویشگی قصوری

دکتر مهر نور محمد خان

۲۴۲ - ۲۶۲

حافظ شیرازی بعنوان مروّج اخلاق

دکتر صابر آفاقی

۲۶۲

وفیات

(رئیس امروهوی - دکتر وحیدالزمان)

بسم الله الرحمن الرحيم

## جمله دانش

سال ۱۳۶۷ هـ. ش را یونسکو بعنوان سال جهانی حافظ برگزیده است و بدین مناسبت از روز ۲۸ آبانماه ۱۳۶۷ / ۱۹ نوامبر ۱۹۸۸ برای مدت چهار روز کنگره بین المللی بزرگداشت حافظ در شیراز برگزار می شود و به همین مناسبت در اغلب کشورهای عضو یونسکو و دانشگاهها و مراکز تحقیقی و فرهنگی جهان نیز مراسمی برگزار گردیده و یا خواهد شد.

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد نیز باقتضای رسالت فرهنگی خود و با در نظر داشتن سابقه ششصد ساله نفوذ و شیوع اشعار حافظ در پاکستان، برگزاری سمینار بزرگداشت حافظ را در تاریخهای ۲۲-۲۳ آذر ماه ۱۳۶۷ در لاهور تدارک دیده است که با حضور حافظ شناسان و حافظ دوستان و حافظ خوانان ایرانی و پاکستانی برگزار خواهد شد. در کنار این سمینار مجله دانش نیز بقدر همت و امکانات خود قدمی جهت تجلیل از آن شاعر زنده یاد برداشته است و این مجموعه مقالات را که فقط به حافظ اختصاص دارد، به دوستان حافظ عرضه می نماید.

"رواحل غزلهای جهانگیرش (=حافظ) در ادنی مدتی

باقصای هندوستان رسیده \* بود و اینک در خلال مقالات این مجموعه اشاره شده است که وردو و نفوذ و شیوع اشعار حافظ در این منطقه (شبه قاره) چگونه و با چه کیفیتی صورت گرفته است. بدیهی است يك فصلنامه با محدود صفحات خود، همه ابعاد مسئله (حافظ شناسی در شبه قاره) را نمی تواند بازگو نماید. این فقط نعره ایست برای همصدا بودن تحسین و آفرینی که از طرف فرهنگ دوستان جهان به شعر و فکر حافظ، به او تقدیم می شود و الا این وجیزه:

جان نقدِ محقرست حافظ  
از بهر نثارِ خوش نباشد




---

\* اقتباسی از مقدمه محمد گلندام گردآورنده دیوان حافظ.



دکتر علوی مقدم  
اسلام آباد - پاکستان

## قرآن و حافظ

هَمَّتْ بِدَرْقَةِ رَاهِ كُنْ اِي طَائِرِ قُدْسِ  
كِه دَرَا زَسْت رِه مَقْصِدِ و مَن نُو سَفَرِمِ  
(حافظ خانلری / غزل / ۱۲۹)

کلام حافظ زیبا و دلنشین است، در شعر او ترکیب سست و تعبیر ناموزون وجود ندارد، کلام او چون برگ گل لطیف است و دست به دست گشتنش از طراوت آن می کاهد، اینست که در ترجمه به زبانهای دیگر آن شیرینی و لطافت از میان می رود.

در دیوان حافظ، ترکیباتی پیدا می شود که خاص خود حافظ است، کلمات در شعر حافظ نقش مهمی دارند و حتی گاه جنبه رمز و سمبولیک پیدامی کنند.

مشهور است که میر سید شریف جرحانی متوفی به سال ۵۸۱۶ هجری وقتی که شعر دیگر شاعران را می شنید، آنها را ترهات می خواند و چون در مجلس درس او، شعر خوانده می شد، به شاگردان می گفت: " به عوض این ترهات به فلسفه و حکمت بپردازید ". ولی چون شمس الدین محمد حافظ می رسید، استاد به او می گفت: " بر شما چه الهام شده؟ غزل خود را بخوانید ". شاگردان که به استاد اعتراض می کردند و می گفتند:

" این چه رازیست که ما را از سرودن شعر منع می کنی ولی

به شنیدن شعرِ حافظِ رغبت نشان می دهی "؟. استاد درپاسخ می گفت:

" شعر حافظ همه الهامات و حدیثِ قدسی و لطائفِ حکمی و نکاتِ قرآنی است " (۱).

حافظ علاوه بر اینکه نزد استادان فن هر رشته به تحصیل پرداخته بود و در علوم عقلی به مرحله کمال رسیده، باید گفت که به شعرِ بزرگان ادبِ فارسی نیز توجه داشته و اشعارِ رودکی، فردوسی، خیام، انوری، خاقانی، سنائی، عطار، سعدی و مولوی را هم مطالعه می کرده و آثار منظوم عرب را نیز موردِ مذاقه قرار می داده و در عرفان هم مطالعاتی داشته است، ولی در این میان به قرآن مجید بیش از همه توجه داشته و قرآن را حفظ داشته و به همین مناسبت به شمس الدین محمد حافظ مشهور شده است.

اصولاً حافظ به کسی اطلاق می شده که یا صد هزار حدیث را با سلسله اسناد آن، در حفظ داشته باشد و یا تمام قرآن را با قراءت درست و همه وجوه قراءت، از بر بخواند و شمس الدین محمد، چنین بود و قرآن را به چهارده روایت در حفظ داشت.

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ  
به قرآنی که اندر سینه داری

در بیت زیر نیز به حافظ بودن خود، اشاره کرده است:

عشقت رسد به فریاد و رخود بسان حافظ  
قرآن ز بر خوانی در چهارده روایت  
(حافظ خانلری غزل/ ۹۲)

حافظ در غزلیات خود، گاه به نام برخی از سوره ها هم اشاره می کند مثلاً در غزل:

شربت از لب لعلش نچشیدیم و برفت  
روی مه پیکر او سیر ندیدم و برفت  
(غزل / ۸۵ / خانلری)

می گوید:

بس که ما فاتحه و حرزیمانی خواندیم  
وزیش سوره اخلاص دمیدیم و برفت

به سوره " فاتحة الكتاب " نخستین سوره در قرآن مجید و نیز سوره اخلاص، یکصد و دوازدهمین سوره قرآن مجید - که سوره توحید هم بدان گویند - اشارت کرده است.

دکتر خانلری . استاد باذوق . در جلد دوم دیوان حافظ در صفحه ۱۱۲۷ که گزارش کار را در باب نسخه های خطی حافظ، مرقوم داشته متذکر شده است که در نسخه متضمن ۲۶ غزل متعلق به کتابخانه کوپرولواحمد در ترکیه به شماره ۱۵۸۹ در حاشیه چنین نوشته شده است:

"من کلام ملك الشعراء و العلماء ملیح النثر و النظم،  
حامل کلام رب العالمین شمس الملة و الدین محمد الحافظ  
الشیرازی نور الله تعالی مرقدہ"

ایشان نکته قابل توجه این نوشته را آن دانسته اند که :

" این یگانه منبعی است که در آن، به نثر خواجه حافظ اشاره شده است ."

نکته دیگر که برای بحث ما قابل یاد آوری است، اینکه عبارت « حامل کلام ربّ العالمین » به مامی فهماند که از همان روزگاران شعر حافظ را متضمن معانی قرآنی و دربردارنده لطائف کلام ربّانی می دانسته اند.

اینک بیان مطلب:

حافظ در غزلی به مطلع:

بلبلِ برگِ گلی خوشرنگ در منقار داشت  
واندر آن برگ و نواخوش ناله های زار داشت  
(غزل ۷۹ / حافظ خانلری)

دریستی که تخلص خود را بیان می کند، گفته است:

چشم حافظ زیرام قصران حوری سرشت  
شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت

که اشارتی است به آیه « انّ الدین آمنوا و عملوا الصّالحات لهم جنّات تجری من تحتها الانهار ذلك الفوز الکبیر »  
(سوره بروج / ۱۱)

در این آیه، خدای بزرگ پس از آنکه در آیات قبلی، ستمگران را به عذاب دوزخ بیم داده، دردنبال آن، نیکوکاران را به بهشت مژده می دهد و می گوید: آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، برای آنها باغهایی است که از زیر درختان آنها جویها روان می گردد.

در غزلی به مطلع:

شگفته شد گُلِ خَمَری و گشت بلبَل مَسْت  
 صلاى سرخوشى اى صوفیان وقت پرست  
 (غزل ۲۰ / حافظ خانلری)

حافظ در شعر:

مقام عیش میسر نمی شود بی رنج  
 بلی به حکم بلی بسته اند عهدِ اَلَسْتُ

و نیز در غزلی به مطلع:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست  
 پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست  
 (غزل ۲۲ / خانلری)

در شعر:

برو ای زاهد و بر دُرْدُکشان خرده مگیر  
 که ندارند جزاین تحفه به ما روز اَلَسْتُ

حافظ به آیه: « اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلٰی شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا یَوْمَ  
 الْقِیَامَةِ اِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِیْنَ » (سوره اعراف / ۱۷۱)

اشاره کرده است، آغاز آیه، اشارتی است به پیمان  
 نخستین و عالم ذر که قرآن گفته است: « وَ اِذَا خَذَ رَبُّکَ مِنْ  
 بَنِیْ اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ » در آغاز  
 آیه، قرآن گفته است: زمانی را به یاد آور که از پشت و صلب  
 فرزندان آدم، پروردگارت، ذریه آنها را بر گرفت و آنها را بر  
 وجود خویشان گواه گرفت و گفت: « اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلٰی »  
 آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری! هستی. در واقع  
 گرفتن این پیمان از فرزندان آدم درباره توحید و ایمان به  
 خداست که آدمیان در روز قیامت نگویند « اِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا

غافلین « یعنی از این توحید و شناسائی غافل بودیم.

خطاب « اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ » از طرف خداوند صادر شده و همگی ذریهٔ آدم نه تنها در پاسخ گفتند « قالوا بلی » بلکه دنبال کلمهٔ « بلی » که حرف جواب است، فعل « شهدنا » هم آمده یعنی: آری خدای ما هستی و براین حقیقت هم گواهی می دهیم.

پیمان مزبور در فرهنگ اسلامی معروف به « پیمان اَلَسْتُ » و « عَهْدِ اَلَسْتُ » می باشد و این پیمان در واقع، قرار داد خود آگاهی و پیمانِ فطرت است، بدین معنی که خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید، به تمام ذریهٔ آدم داده است و همهٔ افراد بشر دارای روح توحید هستند.

باید گفت همان طور که سوال به زبان تکوین و آفرینش است، پاسخ هم به همان زبان است، یعنی زبان حال و زبان اعتباری و نه زبانِ قال و زبان معمولی همان طوری که در آیهٔ « فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِنتِیَا طَوْعاً اَوْ كَرْهًا قَالَتَا اَتَيْنَا طَائِعِينَ » (سورهٔ فصلت/ ۱۱)

نیز چنین است. در این آیه خداوند، به آسمان و زمین گفت: بامیل و یواز روی اجبار بیایید و سر بفرمان نهید، آنها گفتند ما از روی میل آمدیم و سر بر فرمان نهادیم. (۲) حافظ در شعر:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت  
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت  
(غزل ۷۸ / خانلری)

به بخشی از آیه: « وَاتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شِئْنًا

ولا يقبل منها شفاعة ولا يؤخذ منها عدلٌ ولا هم يُنصرون " (سورة بقره/ ۲۸)

توجه داشته است. قرآن مجید در این آیه، بر خیالهای باطلِ یهود خط بطلان کشیده و اعتقادی که آنان داشتند و می-پنداشتند که چون اجدادشان پیامبران خدا بوده اند آنان را شفاعت خواهند کرد که البته قرآن می گوید: فِدیهِ وَ بَدَلٍ پذیرفته نمی شود و شفاعتی هم بی اذن پروردگار قبول نمی-شود. (۲)

قرآن مجید در آیات دیگری نیز به این نکته اشاره کرده و بر آنست که عمل خیر و شر هر اندازه هم که کم و کوچک و اندک باشد، حساب دارد و برای آن پاداش و کیفر هست  
فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ  
(سورة زلزال / ۸ و ۹)

قرآن درس زندگی به مسلمانها می دهد و می گوید:  
مسلمانان باید هیچ شری را هرچه کوچک هم باشد، مرتکب نشوند، زیرا اولاً حساب دارد ثانیاً ارتکاب کاربرد جزئی، سبب گستاخی در برابر پروردگار است و ثالثاً نظم جامعه را به هم می زند.

حافظ در شعر:

آسمان بار امانت نتواست کشید

قرعه کار \* به نام من دیوانه زدند

به مطلع:

دوش دیدم که ملانک در میخانه زدند  
 گیل آدم بسرشتندو به پیمانہ زدند  
 (غزل ۱۷۶ / خانلری)

به آیه: « اَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ  
 فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا  
 جَهُولًا ». (سورة احزاب / ۷۲)

توجه داشته است. قرآن در این آیه گفته است: ما امانت  
 اتعهد - تکلیف - مسؤولیت را بر آسمانها و زمین و کوهها،  
 عرضه داشتیم، آنها از حمل آن، ابا کردند و از آن هراس  
 داشتند اما انسان آن را بردوش کشید...

این آیه موقعیت بسیار ممتاز آدمی را باز می گوید و  
 بیان می کند که آدمی می تواند حامل رسالت عظیم الهی  
 باشد. درست است که مفسران بزرگ اسلامی در باب معنای  
 «امانت» نظریات گوناگون ابراز داشته اند که هیچ یک از آنها  
 هم بایکدیگر تضادی ندارد، خواه منظور از امانت، واجبات و  
 تکالیف الهی باشد و خواه معرفت الله یا آزادی اراده و یا  
 چیزهای دیگر از قبیل تعهد و قبول مسؤولیت. (۴)

حافظ در شعر

مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند  
 هر آن قسمت که آنجارت \* کم و افرون نخواهد شد

\* در نسخه حافظ انجوری ص ۱۰۹: « آنجاشد » ثبت است.



به مَطَّلَع:

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد  
قضای آسمان است این و دیگر گون نخواهد شد

به آیات: «إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ  
كَانَ بَعْبَادَهُ خَبِيرًا بَصِيرًا» \* (سوره اسراء/ ۲۰)

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ إِنَّ اللَّهَ  
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» \*\* (سوره عنكبوت/ ۶۲)

«قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ لَكُنْ أَكْثَرُ  
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سوره سباء/ ۲۷) توجه داشته است.

البته در مورد این آیات بحث هم شده و گفته اند که  
چرا خداوند روزیش را برهرکس بخواهد گشاده می دارد و  
برهرکس بخواهد تنگ؟

برخی از مفسران گفته اند این آیات خود دلیلی است  
برای نهی از افراط و تفریط در انفاق، به طوری که حتی  
خداوند با آن قدرت و توانایی که دارد در بخشش ارزاق حد  
اعتدال را رعایت می کند، نه آن چنان می بخشد که به فساد  
کشیده شوند و نه آن چنان تنگ می گیرد که به زحمت

\* یعنی: پروردگارت روزی را برای هر کسی بخواهد گشاده یا  
تنگ می سازد، او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست.

\*\* یعنی: خدا روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد  
گسترده می کند و برای هر کس بخواهد محدود می سازد و خدا  
بر همه چیز داناست.

بیفتند. (۵)

علامه طباطبائی ذیل آیه ۶۲ سوره سباء، نوشته است:  
 (۶) مسئله رزق و کمی و زیادی آن به دست خداست که هرکس را به مقتضای حکمت و مصلحت از آن، روزی می کند و اسباب به دست آوردنش را فراهم می کند. در واقع رزق دادن از شوژن ربوبیت است یعنی: « یيسط الرزق لمن يشاء » یعنی رزق را برای هر که بخواهد و مصلحت و حکمتش اقتضاء کند، گسترده می کند. و « یقدر » یعنی تنگ می گیرد آن را برای هر که بخواهد.

حافظ در غزلی به مطلع:

کی شعر خوش \* انگیزد خاطر که حزین باشد  
 يك نکته در این معنی گفتیم و همین باشد  
 (غزل/ ۱۵۷/ خانلری)

که سرانجام گفته است:

غمناك نباید بود از طعن حسود ای دل  
 شاید که چو واپینی خیر تو در این باشد

به آیه: «... وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ...» \* (سوره بقره/ ۲۱۶) توجه داشته است.

\* در صفحه ۱۰۲ حافظ انجوی: « تر انگیزد » ثبت شده است.

\*\* یعنی: چه بسا از چیزی اکراه داشته باشید که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید که شر شما در آنست...

در واقع، قرآن گفته است: افراد بشر نباید در برابر قوانین پروردگار، تشخیص و دریافت خود را ملاک قضاوت قرار دهند، بلکه انسانها باید بدانند قوانین خدائی که از علم خدا سرچشمه می گیرد همه به سود و نفع انسانهاست، خواه قوانین تشریحی باشد و خواه قوانین تکوینی.

حافظ در اشعار:

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم  
نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند  
مطرب بساز عود که کس بی اجل نمرود  
وان کاو نه این ترانه سراید خطا کند

(حافظ خانلری غزل/۱۸۱ و حافظ انجوری

ص ۱۰۵ و ۱۰۶)

به آیات: « قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ... »  
(سوره اعراف/۱۸۸)

« قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ  
أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ » (سوره  
یونس/۴۹)

توجه داشته است. در آیه ۴۹/سوره یونس، خطاب قرآن به پیامبر اکرم است و شأن نزول خاصی دارد، خدا می گوید: ای پیامبر! به مردم مسلمان نشده مگه بگو: من مالک و صاحب اختیار هیچ گونه سود و زیانی درباره خویش نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد، البته همه می دانیم که هر انسانی می تواند برای خود منافی به دست آورد و زیانهای را هم از خود دور سازد ولی در آیه قرآن گفته شده که انسان درکارهای خود، قدرت و نیروئی ندارد، بلکه همه قدرتها از

خداست و اوست که توانایی و نیرو در اختیار انسانها گذاشته است.

حافظ در شعر:

شبان وادیِ اَیْمَن \* گهی رسد به مُراد  
که چند سال به جان خدمت شعیب کند  
(ص ۱۰۹ حافظ انجوی)

و در غزل دیگری به مطلع:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید  
که ز آنفاس خوشش بوی کسی می آید  
(غزل ۲۲۵/خانلری)

در بیت:

زاتش وادیِ اَیْمَن نه منم خرم و بس  
مُوسیٰ اینجا به امید قَبَسی می آید

و در غزل دیگری در بیت:

شب تارست و ره وادیِ اَیْمَن در پیش  
آتش طور کجا موعِد دیدار کجاست  
(غزل ۲۷/خانلری)

\* وادیِ اَیْمَن : بیابانی که در مشرق کوه طور واقع است و در آنجا ندای حق تعالی به موسی رسید و مراد از شبان وادیِ اَیْمَن، حضرت موسی است، اَیْمَن: به فتح همزه به معنای راست و صفت است برای " شاطی الوادِ الایمن " در آیه ۲۰ سوره قصص. شاطی: به معنای ساحل. وادی: به معنای دره و محل عبور سیلاب است. (رك: تفسیر نمونه ج ۱۶ صفحات ۷۲ تا ۷۵)

به داستان حضرت موسی اشاره کرده است که « در وادی ایمن به طلب آتش رفت ، موسی از دور آتش دید ، از دور پنداشت که آن ، آتش است و آن نه خود آتش بود ، که نور بود . چون موسی نزد آن آمد ننگ کرد درختی دید تنه برسان آتش و شاخه ها سبز ، به تعجب می نگریست و با خود می اندیشید که اگر این ، آتش است آن شاخه ها بدون سبزی چون شاید بود... ندا آمد که یا موسی منم که منم خدای تو». (رك: قصص قرآن ص ۲۴۲ به نقل از ج ۲ ص ۱۱۵۲ حافظ خانلری).

در آیه ۲۰ سوره قصص هم می خوانیم :

« فَلَمَّا آتَاهَا نُودِي مِّن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ »

موسی ندای روح پرور را که « من پروردگار توأم » ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین پُر برکت ، از سوی درختی که در آن جابود ، شنید .

موسی ، محضر شعیب را مدتی درك کرده بود ، هر چند که محضر شعیب برای او مغتنم بود ، ولی او بدین قانع نبود و می خواست که بی عدالتی های موجود را در مصر طافوت زده پایان دهد ، بُتها را بشکند و مظلومان و ستمدیده ها را یاری دهد .

از عبارت « ... لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ... » (سوره قصص/۲۱) چنین برمی آید که موسی در بازگشت راه را گم کرده بود که به خانواده اش گفت :

« قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ... »

درنگ کیند و در همین نقطه بمانید من آتشی دیدم، می روم شاید خبری برای شما بیاورم. از بخش پایانی آیه هم که گفته شده " لعلکم تصطلون " چنین استنباط می شود که شبی سرد بوده که موسی می گوید با آن آتش گرم شوید.

در بیش از ۸۰ آیه، سرگذشت پُر ماجرای موسی، بیان شده و خواننده از سرگذشت او درسهای آموزنده ای فرا می گیرد.

در آیات قرآن، سرگذشت موسی از آغاز بعثت او بحث شده، از درگیریهای موسی با فرعونیان و فرعون سخن گفته شده، از خروج موسی و بنی اسرائیل از مصر و کیفیت نجات آنان از چنگال فرعون و فرعونیان و هلاک فرعونیان، بحث شده است.

موسی پس از آنکه مدتی در مدین، خدمت شعیب می کند و زمان قراردادش، پایان می یابد، با خانواده خود از مدین به سوی مصر رهسپار می شود و راه را گم می کند، حوادث سختی گرداگرد او را احاطه می کند، در این هنگام شعله ای از آتش - که واقعاً آتش نبوده - از دور به چشمش می آید، موسی به امید آتش بودن و راه یافتن و یا شعله برگرفتن، به سوی آتش می آید.

" اذرای ناراً فقال لأهله امكثوا انی آنست ناراً لعلی آتیكم منها بقبَسٍ أو آجدُ علی النارِ هدی." (سوره طه/ ۱۰، ۱۱)

و چون موسی نزد آتش می آید، صدانی می شنود که به موسی خطاب می کند که من پروردگار توام، بیرون آر کفشهایت را؛ زیرا در سرزمین مقدسی گام نهاده ای.

البته باید دانست که این آتش، آتش معمولی نبوده، بلکه نور الهی بوده، نور حیاتبخش بوده، نور زندگی آفرین

بوده است.

حافظ در شعر:

بانگ گوی چه صداباز دهد عشوه مخر\*  
سامری کیست که دست از ید بیضاء ببرد

به مطلع:

نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد  
بختم آریار شود رختم از اینجا ببرد  
(غزل / ۱۲۴ / خانلری)

اشارتی به آیات « فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ. وَنَزَعَ يَدَهُ  
فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ. » (سوره شعراء / ۲۲ و ۲۳) کرده  
است. می دانیم که موسی دو معجزه داشته است:

- ۱- عصا که چون می افکند اژدها می شد.
- ۲- دست او که چون در زیر بغل می برد و بیرون می  
آورد نورانی می شد و می درخشید.

در دو آیه بالا بدین دو معجزه اشاره شده؛ زیرا وقتی  
که فرعون به موسی می گوید: اگر راست می گویی، معجزه  
خود را نشان بده، موسی عصائی را که به دست داشت  
افکند، آن عصا به شکل مار بزرگی نموده شد. « فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ  
فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ». معجزه دوم این بود که موسی دست

\* در ص ۱۱۸ حافظ انجری، مصراع نخست شعر چنین است:

« سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار »

خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد، در برابر بینندگان سفید و روشن بود " وَنَزَعَ يَدَهُ فَازَاهِي بَيِّضًا لِلنَّاطِرِينَ " .

این دو معجزه یکی مظهر بیم بود و بیانگر عذاب الهی و دیگری نور بود و نشان رحمت الهی.

در آیه ۱۴۸ سوره اعراف می خوانیم که:

" وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُورًا... " .

قوم موسی پس از رفتن او به میعادگاه خداوند، از زیور آلات خود گوساله ای ساختند که جسد بی روحی بود و صدای گاوداشت. یعنی پس از رفتن موسی به میقات، گوساله پرستی قوم موسی که به دست شخصی به نام سامری درست شده بود، آغاز شد و این گوساله از خود صدای مخصوصی می داد که در قرآن از آن به " خُور " تعبیر شده و در واقع در درون سینه گوساله طلائی، لوله های مخصوصی، این شخص سامری کار گذاشته بود که هوا از آن خارج می شد و مثل این می مانست که از دهان گوساله صدائی شبیه صدای گاو بیرون می آمد. بعضی هم گفته اند گوساله را آن چنان در مسیر باد گذارده بود که بر اثر وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود، صدائی به گوش می رسید. (۸)

نویسندگان " تفسیر نمونه " نوشته اند (۱): کلمه " جسد " در آیه، دلیل بر این است که گوساله حیوان زنده ای نبوده است. به هر حال مرد منافقی چون سامری خواسته است کاری معجزه مانند، انجام دهد و جسم بی جان را جاندار سازد تا توده مردم کم اطلاع را گمراه سازد، اینست که حافظ هم کار سامری را، به سحر تعبیر کرده است.



قرآن مجید هم در آیه ۱۵۲ سوره اعراف گفته است:

« إِن الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ » \*

قرآن مجید، تعبیر به « اتَّخَذُوا الْعِجْلَ » کرده و خواسته است بگوید این گونه بُتها واقعیتهای ندارد، تنها مردم بت پرست هستند که به این گونه اشیاء موهوم اهمیت می دهند و در واقع اتَّخَذُوا آنان است که بدان گوساله، شخصیت و ارزش موهوم داده است.

در آیات «... فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ. فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا

جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى...» (سوره طه/ ۸۸ و

۸۹)

نیز مسأله سامری بدین صورت مطرح شده که سامری برای آن مردم مجسمه ای می سازد از گوساله که صدائی همچون صدای گوساله دارد و آنان هم می گویند: این خدای شما و خدای موسی است.

از آیات مزبور چنین استنباط می شود که سامری از مجموع زینت آلات فرعونیان که از راه ستم در دست آنان قرار گرفته بود و سپس به بنی اسرائیل رسید، مجسمه گوساله ای را برای آنان ساخت که در واقع جَسَد بی جان بود ولی صدائی همچون صدای گوساله داشت « خُور » (۱۰).

---

\* یعنی: آنان که گوساله را معبود خود بدانند بزودی، خشم پروردگار و ذلت و خواری در زندگی دنیا به آنها می رسد و این چنین، افترا زدگان (برخدا) را کیفر می دهیم.

سامری در لسان قرآن و فرهنگ و معارف اسلامی، مرد خود خواه منحرفی است که توانسته بوده باگستاخی و مهارت مخصوص و بااستفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل، فتنه عظیمی به پاکند و اکثریت قاطعی را به بت پرستی و گوساله پرستی بکشاند. (۱۱)

حافظ در شعر:

ستم از غمزه میاموز که درمذهب عشق  
هر عمل آجری و هر کرده جزائی دارد  
(غزل/۱۱۹/خانلری و ص ۱۱۲ حافظ انجوی)

به آیه: « كل نفس بما كسبت رهينة » (سوره مدثر/۲۸) اشارت کرده و احتمالاً آیات « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ » (سوره زلزال/۷ و ۸) در نظر او بوده است.

حافظ در شعر:

مُعاشران گره از زلف یار باز کنید  
شبی خوش است بدین قصه \* اش دراز کنید

---

\* دکتر خانلری در جلد دوم حافظ صفحه ۱۲۳۸ بر آنست که «شبی خوش است بدین وصله اش دراز کنید» صحیح است؛ زیرا قصه، شب را دراز نمی کند بلکه کوتاه می کند و کلمه « وصله » در عصر حافظ به معنای امروزی نبوده بلکه به معنی اتصال و اضافه کردن، گفته می شده و برای وصله کردن لباس، کلمه « رقعہ » را به کار می برده اند.

→ دیگران نوشته اند: اولاً در زبان حافظ هم، وصله کردن به همین معنای امروزی آمده است:

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند  
و ان یکاد بخوانید و در، فراز کیند

به آیه: " وَ اِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِاَبْصَارِهِمْ  
لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ. " (سوره قلم / ۵۱)  
اشارتی کرده است. در شان نزول این آیه گفته اند که قریش  
از مردی خواستند که رسول الله را، چشم زند، ولی خدای  
تعالی رسول را از چشم بد او ننگه داشت و آیه: " وَ اِنْ \*

شرمم از خرقة آلوده خود می آید  
که برو وصله به صد شعبده پیراسته ام

باید دانست که در صفحه ۶۲۶ حافظ دکتر خانلری، مصرع

دوم " که برو پاره به صد شعبده پیراسته ام " ثبت شده است.  
ثانیاً - " وصله کردن شب " به وسیله گیسوی یار زیبا و ظریف  
و بالطف، نیست.

ثالثاً - کلمه " وصله " بیت حافظ را از طنین می اندازد و حتی  
آن را ناخوش و نامطبوع می سازد و علاوه بر اینها گوینا، میان قصه  
و گیسو تناسبی، هست [ هر دو، دل را به تپش می اندازد و در بلندی  
و کوتاهی وجه اشتراکی دارند. حافظ مکرر آن دو را باهم آورده است:  
" دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود " (رک: مقدمه دیوان  
حافظ انجوی ص ۲۲)

• البته " اِنْ " مخففه، است اصل آن " اِنْ " بوده و معنای  
آیه چنین است: " نزدیک بود آنان که کافر شدند ترا با چشمهای  
خود بلفزاندند و چشم بد به تو اصاب کند ... "

یکاد...» نازل شد. درباره چشم زخم و تاثیر آن، حدیث: «الْعَيْنُ لَتَدْخُلَ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَالْجَمَلَ الْقَدْرَ» نیز گفته شده ولی برخی از متکلمان اسلامی همچون ابو علی جبائی و ابوالقاسم بلخی، منکر اثر چشم هستند و به چشم زخم عقیده ندارند. (۱۲)

حافظ در غزلی به مطلع:

شب قدر \* \* است و طی شد نامه هجر  
سلام فيه حتی مطلع الفجر  
(غزل / ۲۴۶ / خانلری)

اشارتی به آیات: « انا انزلناه فی لیلۃ القدر ... سلام هی حتی مطلع الفجر » (سوره قدر / ۱ و ۷) کرده که البته باید توجه داشت آخرین آیه سوره قدر « سلام هی حتی مطلع الفجر » می باشد و حافظ با اندک تصرفی به صورت تلمیح « سلام فيه حتی مطلع الفجر » آورده است و اندک تغییری هم در آیه داده است و این تغییر هم خالی از لطف و ظرافت نیست؛ زیرا خواسته است بگوید در دیدار دوست و محبوب حقیقی سلامت است و ایمنی و در زمان وصل محبوب تحیت است و درود.

حافظ با توجه به اینکه شب قدر، بهترین اوقات و ازمنه است و همان شبی است که نزول دفعی قرآن هم در آن شب بوده و برخی از مفسران هم آن را « لیلۃ العظمة » معنی کرده و از شب قدر به بزرگی و عظمت یاد کرده اند و سرپای شب

•• در نسخه حافظ انجروی ص ۱۲۹: « شب وصل است و طی شد نامه هجر »

را تا هنگام برآمدن سییده دم، سلامت و ایمنی از آفات و شرور دانسته اند، گفته است:

شب قدر است و طی شد نامه هجر  
سلام فیہ حتی مطلع الفجر

حافظ در شعر:

نشاط عیش و جوانی چو گل غنیمت دان  
که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ  
(حافظ انجوی ص ۱۵۷)

به بخش نخستین آیه: «وما علی الرسول الا البلاغ...» (مانده ۱۱/۵) اشارتی کرده است. در این آیه، قرآن گفته است که پیامبر وظیفه ای جز ابلاغ رسالت ندارد و تنها مسؤلیت پیامبر ابلاغ رسالت است و رساندن دستورات خدا. پیامبر مسؤلیت اعمال شما نیست، هر یک از شما مسؤلیت اعمال خود هستید.

حافظ در شعر:

بی خبرند زاهدان نقش بخوان ولا تَقْلُ  
مست ریاست محتسب باده بنوش ولا تَخْفُ

که مطلع غزل چنین است:

طالع اگر مَدَد دهد دامنش آورم به کف  
کریکشم زهی طرب وریکشد زهی شرف  
(غزل ۲۹۰ / خانلری)

به آیاتی از قرآن مجید اشاره کرده است و می دانیم که در

قرآن چند مورد فعل نهی « لَاتَخَفْ » آمده است از جمله در قصه موسی و عصایش که خداوند به وی خطاب کرد و گفت: « قلنا لاتخف انك انت الاعلیٰ » (سوره طه/ ۶۸) یعنی (ای موسی!) تترس تو مسلماً پیروز و برتری؛ زیرا پس از آنکه ساحران طنابها و حبال خود را افکندند، چنان به نظر می آمد که آنها حرکت می کنند در این هنگام بود که موسی نیز احساس ترس خفیف در دل کرد « فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً موسی » (سوره طه/ ۶۷) ولی نصرت الهی به سراغ موسی آمد و به او گفته شد: « لاتخف » ترس به خود راه مده که با این خطاب موسی دلگرم شد و قوت قلبش زیاده شد.

حافظ در شعر:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند  
آنچه استاد ازل گفت بگومی گویم

که مطلع غزل چنین است:

بارها گفته ام و بار دگر می گویم  
که من گمشده \* این ره نه به خود می پریم  
(غزل ۲۷۲/ خالری)

به بخش پایانی آیه: «... ان اتبع الا ما یوحی الی...» (سوره انعام/ ۵۰) اشاره کرده است. یعنی: من فقط از آنچه به من وحی می شود، پیروی می کنم، تنها از دستوراتی پیروی می کنم که از راه وحی از سوی پروردگار به من برسد، در واقع

خواسته است بگوید: پیامبر هرچه می گفت و هرچه می کرد و هرچه داشت، همه از وحی آسمانی سرچشمه گرفته بود، برنامه آن بزرگوار، پیروی از وحی الهی بود.

حافظ در غزل:

خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم  
شطح و طامات به بازار خرابات بریم  
(غزل / ۲۶۶ / خانلری)

مضمون بیت:

باتو آن عهد که در وادی اَیْمَن بستیم  
همچو موسی اَرِنی گوی به میقات بریم

اشارتی است به آیه: « وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اٰرِنِي اَنْظُرْ اِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرٰنِي وَلٰكِنْ اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ...»\* (سوره اعراف / ۱۴۲). در این آیه موسی، بر اثر اصرار خدا را مشاهده کنند و اگر او را مشاهده نکنند هرگز ایمان نخواهد آورد! از خدا می خواهد که پروردگارا خود را به من نشان بده، پاسخی از پیشگاه پروردگار می شنود که « لَنْ تَرٰنِي » هرگز مرا نخواهی دید. البته موسی که خود از پیامبران اولوالعزم است می دانست که خدا نه جسم است و نه مکان دارد و نه قابل رؤیت می باشد، ولی این تقاضا را از

---

\* یعنی: چون موسی به معیادگاه ما آمد و پروردگارش با او

سخن گفت، موسی عرض کرد: پروردگارا! خودت را به من نشان ده. تا ترا به بینم، خداگفت: هرگز مرا نخواهی دید و لیکن به کوه بنگر...

زبان قوم جاهل بنی اسرائیل کرد؛ زیرا علاوه براینکه در نظر اهل ادب، « لَنْ » برای نفی آبد است و جمله « لَنْ ترانی » مفهومی نیست که خداوند نه در این جهان و نه در جهان دیگر دیده می شود، دلایل عقلی هم ما را به همین نفی رؤیت آبدی خدا رهنمون می گردد؛ زیرا رؤیت مخصوص اجسام است و خدا هم که جسم نیست. منظور از لقای پروردگار هم مشاهده با چشم دل و دیده خرد است.

در آیات ۱۶ و ۱۷ سوره « النَّازِعَات » هم خدا از موسی سخن گفته به و پیامبرش خطاب می کند:

« هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى . اِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى اِذْ هَبَّ اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَفِىُّ » \* \*

حافظ در شعر:

که ای صوفی شراب آن گه شود صاف  
که در شیشه بماند اربعینین  
(حافظ انجوی ص ۲۵۶)

به آیه: « وواعدنا موسی ثلاثین ليلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربّه اربعین ليلة ... » (سوره اعراف/ ۱۴۲)

اشارتی کرده است. یعنی: «خدا با موسی سی شب مواعده کرده و سپس با افزودن ده روز دیگر آن را کامل ساخته و

---

\* \* یعنی: آیا تو داستان موسی رامی دانی که ما او را در سرزمین پاک و وادی مقدس (از سرزمین شام در دامنه کوه سینا) به نام « طوی » فرمان دادیم که به سوی فرعون برود (و او را هدایت کند) ...



وعدۀ خدا با موسیٰ در شبِ چهلَم پایان یافته است " و در واقع این ده روز به عنوانِ مَتَم بر آن سی روز افزوده شده است.

در آیه ۵۱ سورۀ بقره، این میقات به یکباره به صورت چهل روز بیان شده و خدا گفته است: " وَأَذِ وَاَعِدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعَجَلُ مَنْ بَعْدَهُ وَانْتُمْ ظَالِمُونَ " خدا در این آیه به میعادِ چهل شبه اشاره کرده و از اتخاذِ عَجَل [=گوسالۀ سامری] و پرستشِ گوسالۀ سامری آن مردنیرنگِ باز که از فرصتِ غیبتِ موسیٰ سوء استفاده کرد و از طلا و جواهراتی که نزد بنی اسرائیل، از فرعونیان مانده بود گوسالۀ ای ساخت که صدایِ مخصوص از آن به گوشها می رسید و اکثر بنی اسرائیل را گمراه ساخت، سخن گفته است.

در شعرِ زیر که دکتر خانلری در جلد دوم صفحه ۱۰۰۲ دیوان حافظ، جزءِ ملحقات ثبت کرده است:

به زلفِ عارض \* و قد تو برده اند پناه  
بهشت و طوبی، طوبی لهم و حسنُ مآب

گویا حافظ ویا هرکوبنده دیگر به آیه: " الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسنُ مآب " (سورۀ رعد/ ۲۹) توجه داشته است. در واقع قرآن گفته است: آنان که ایمان آورده و عمل خوب انجام داده اند، پاکیزه ترین زندگی و بهترین سرانجامها نصیب آنان خواهد بود.

قرآن، رسیدنِ به تمام نیکی ها و نعمتها و بهترین آرامش—

\* در صفحه ۲۰۴ حافظ انجوی " به حسن عارض " ثبت شده است.

ها را در گروِ ایمان و عملِ صالح دانسته است. مفهوم «طوبی» \*  
 لهم» یعنی بهترین و پاکیزه ترین نعمتها برای صالحان است.  
 (۱۳)

حافظ در شعر:

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح  
 هست خاکی که به آبی نخرد \* \* طوفان را

که مطلع آن چنین است:

رونق عهد شباب است دگر بستان را  
 می رسد مزده گل بلسبل خوش الحان را  
 (غزل / ۱ / خانلری)

به آیه: " فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً  
 لِلْعَالَمِينَ" \* \* \* (سوره عنکبوت / ۱۴) اشارتی کرده است. در واقع  
 قرآن گفته است: که مجموع وقایع و حوادث و آنچه که مربوط  
 به نجات نوح و یارانش بود، تمام آیتی بود از آیات خدا. به  
 عبارت دیگر قرآن می خواهد آزمایش های سخت انبیاء

\* طوبی: صفت مونت است و مذکر آن «أطيب» است. مونت  
 آمدن کلمه «طوبی» به خاطر آنست که صفت برای حیات یا نعمت می  
 باشد که هردو کلمه، مونت مجازی است.  
 \* \* در حافظ چاپ پژمان «... که به آبی نخورد...» ثبت شده است.  
 \* \* \* یعنی: ما او و اصحاب کشتی را رهائی بخشیدیم و آن را آیتی  
 برای جهانیان قرار دادیم.

پیشین را که سرانجام پیروزی نصیب شان شده و نیز عواقب سخت دشمنان آنان را، برای اصحاب پیامبر باز گوید، تا هم يك نوع تسلی خاطر باشد برای یاران پیامبر وهم تهدیدی باشد برای دشمنان تا مراقب پایان دردناک عمر شان باشند. در شعر دیگر همین غزل، حافظ گفته است:

ماه کنعانی من ! مسند مصر آن توشد  
وقت آنست که بدرود کنی زندان را

اشارتی است به داستان حضرت یوسف و آیات:

« قال رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ... »  
(سورة یوسف / ۲۲)

« وقال الملكُ ائْتُونِي بِهِ اسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي... » (سورة  
یوسف / ۵۵)

« قال اجعلني على خزائن الارض اني حفيظٌ عليم » (سورة  
یوسف / ۵۶)

« وكذلك مكننا ليوسفَ في الارض... » (سورة یوسف / ۵۷)  
که یوسف، پس از آنکه طرفان مشکلات از هر سو او را احاطه می کند، بی آنکه با زنان هوسباز درباری مصر، به گفتگو پردازد، به درگاه خدا نیایش می کند و می گوید:  
خدایا ! زندان با آن همه سختی هایش در نظر من محبوب تر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن، می خوانند.

« قال رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي... »

قدرتمندان مصر هم که نشانه هانی از پاکی و بی آلاشی یوسف دیدند، تصمیم گرفتند که تا مدتی او را زندانی کنند  
« ثُمَّ بَدَأْهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ » (سورة

یوسف / ۲۵)

سرانجام پادشاه مصر می گوید: یوسف را نزد من  
آورید تا او را مشاور خود سازم و از دانش او برای حل  
مشکلات کمک بگیرم.

" وَقَالَ الْمَلِكُ ائتونی به أستخلصه لنفسی... "

تا بالاخره رحمت خداوندی، شامل حال یوسف می شود  
و یوسف صاحب قدرت می شود و خزانه دار کشور مصر می-  
گردد.

" وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ  
نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ " (سوره  
یوسف / ۵۷)

حافظ در شعر:

گریه حافظ چه سنجد پیش استغنائی عشق  
کاندرین طوفان نماید هفت دریا شبنمی

که مطلع غزل چنین است:

سینه مالا مال درد است ای دریغا مرهمی  
دل ز تنهایی به جان آمد خدا را مرهمی  
(غزل / ۴۶۱ / خانلری)

از آیه " وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ  
يَمْدَةٌ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ... " (سوره  
لقمان / ۲۷) بهره جسته و چون در این آیه، سَبْعَةُ أَبْحُرٍ [= هفت  
دریا] به کار رفته، حافظ هم آن را به کمک گرفته است. قرآن  
مجید برای بیان علم نامتناهی خداوند گفته است: اگر درختان  
روی زمین قلم شود و دریا هم مرکب گردد و هفت دریا هم

برداری اصلی افزوده گردد، تا علم خدا را بنویسند اینها همه تمام می شوند، اما کلمات خدا پایان نمی پذیرد. و علم نامتناهی خدا تمام نمی گردد. البته عدد هفت در این شعر و در این آیه، کثرت را می رساند.

حافظ در شعر:

عیب درویش و توانگر به کم و بیش بداست  
کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم

که مطلع غزل چنین است:

مانگویم بدو میل به ناحق نکنیم  
جامه کس سیه و دلّ خود آزرک نکنیم  
(غزل / ۲۷۱ / خانلری)

خواسته است به عیب پوشی اشاره کند و عیبجویی را کاری نادرست و خلاف جوانمردی بداند. حافظ بر آنست که انجام کار نیک و دوری از کار بد، برای هر انسان، ضروری است و چنین به نظر می رسد که حافظ مضمون بیت را از آیه:

" يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضاً..." (سوره حجرات / ۱۲) گرفته است.

مرحوم علامه طباطبائی ذیل آیه مزبور نوشته است: ظنی که هر انسانی مأمور است تا از آن دوری کند، ظن سوء است و نه ظن خیر و منظور اصلی هم نپذیرفتن ظن سوء است یعنی اگر درباره کسی ظن بدی به دلت وارد شد، آن را نپذیر و به آن توجه مکن. و اینکه قرآن گفته است: " ان بعض الظن اثم " خود ظن، مورد نظر نیست بلکه ترتیب اثر دادن

به آن می باشد که در بعضی از موارد گناه است.

سپس قرآن فعل "لاتجسسوا \* " را هم به صیغه نَهی بیان کرده و گفته است: نباید در اموری که مردم می خواهند پنهان بماند تو آنها را پیگیری کنی تا خبردار شوی. (۱۴) یعنی مسلمان نباید دنبال عیوب مسلمانان را بگیرد و کار هائی را که صاحبان آن، می خواهند پوشیده بماند آنها را فاش سازد و برملا کند.

دستور دیگر آیه اینست که " لا یغتب بعضکم بعضاً " یعنی يك مسلمان نباید در غیاب کسی چیزی بگوید که اگر آن کس بشنود ناراحت شود.

قرآن بایک تمثیل که استفهام انکاری است موضوع را روشن کرده و گفته است:

"...ایحَب احدکم ان یاکل لحم اخیه مَیْتاً فکَرهْتُموه... " (بخشی از آیه ۱۲ / حُجرات) که خلاصه مفهومش آنست که غیبت مؤمن به منزله آنست که يك انسانی گوشت برادر خود را در حالی که مرده است بخورد. وعلت اینکه گفته است: گوشت برادر مُرده، از جهت اینست که آن شخص مورد غیبت بی خبر است از اینکه غیبتش می کنند واز او بد می گویند.

جمله " فکر هتموه " به صیغه ماضی گفته شده و نه به صورت مستقبل " فتکروهونه " تا که مسأله امری محقق و ثابت تلقی شود و به انسانها هشدار داده شود و گفته شود همان

\* تجسس باجیم در شر استعمال می شود و تحسس با حاء در خیر به کار می رود.

طور که شما هرگز راضی نمی شوید که گوشت برادر مرده خود را بخورید، پس باید از غیبت کردن هم اجتناب کنید. بد نیست که بدانیم حُرمتِ غیبت تنها دربارهٔ مسلمان است؛ زیرا در تعلیل آن عبارت "لَحْمِ أَخِيهِ" گفته شده است. (۵۱)

حافظ در شعر زیر که مطلعِ غزل همی باشد  
مَطْلَبِ طَاعَتِ وَ پِيْمَانِ وَ صِلَاحِ از مَنْ مَسْت  
که به پیمانۀ کُشی شهره شدم روزِ اَلْسَنْتِ  
(غزل ۲۱/خانلری)

"روز اَلْسَنْتِ" اشارتی است به آیه "اَلْسَنْتُ بِرِيْكُمْ قَالُوْا بَلٰی...". (بخشی از آیه ۱۷۱/اعراف) که خداوند به آدم و ذریهٔ او [=فرزندان آیندهٔ آدم] خطاب کرد که "اَلْسَنْتُ بِرِيْكُمْ" آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگی گفتند: "بَلٰی شَهِدْنَا" آری! هستی و براین حقیقت نیز همگی گواهییم.

حافظ در شعر:

به روز واقعه تابوت ما زسرو کنید  
که مرده ایم به داغ بلند بالائی  
(حافظ انجوی ص ۲۴۲)

کلمهٔ "واقعه" را به معنای مرگ استعمال کرده و در این استعمال آیه "اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ" (سورهٔ واقعه/۱) را در نظر داشته و کلمهٔ "واقعه" را به معنای مصطلح و متداول که حادثه یا اتفاق است، به کار نبرده است. (۱۶)

حافظ در غزل دیگری نیز به کلمهٔ "واقعه" اشاره کرده و گفته است:

چو کارِ عمرِ ته پیداست باری آن اولی  
که روزِ واقعه پیش نگار خود باشم  
(غزل ۲۲۰/خانلری)

که " واقعه " کنایه از مرگ، روز واقعه، روز وفات می باشد.

(۱۷)

حافظ در شعر:

گنجِ قارون که فرو می رود از قهر هنوز  
صدمه ای از اثرِ غیرتِ درویشان است

که مطلعِ غزل چنین است:

روضه خلد برین خلوتِ درویشان است  
مایه محتشمی خدمتِ درویشان است  
(غزل ۵۰/خانلری)

اشارتی کرده است به داستانِ قارونِ توانگر که کینه موسی و  
هارون را در دل گرفت و علیه موسی به وسیله زنی، توطئه  
کرد و خواست موسی را به ناشایست متهم کند که آن زن هم،  
راستی را گفت. موسی از قارون در خشم شد و نفرین کرد و  
زمین، قارون و گنج او را فرو برد. (۱۸)

قرآن مجید هم به گنجِ قارون و مقدار آن به طور اشاره  
می گوید:

" ان قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم و آتينا من



الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ \* لَتَنُورُوا بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ ...» (سوره  
قصص / ۷۶)

یعنی: قارون که از قوم موسی بود و برضد پیامبر خدا طغیان و سرکشی کرد و علیه او توطئه آغازید، کسی بوده که آن قدر خدا به او گنج داده که حمل صندوقهای آن گنجینه ها برای يك گروه زورمند مُشکل بود یعنی قارون آن قدر طلا و نقره و اموال قیمتی داشت که صندوق آنها را گروهی از مردان نیرومند به راحت نمی توانستند جا بجا کنند.

بر طبق گفته قرآن، قارون " فَبَنِي عَلَيْهِم " یعنی طغیان و سرکشی کرد و از همه مهم تر " فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ " (بخشی از آیه ۷۶/قصص) یعنی قارون، ثروت خود را به رخ دیگران کشید و همچون ثروتمند مغروری از به رخ کشیدن ثروت خود به دیگران، لذت برد و احساسات مردم تهیدست را علیه خود برانگیخت، آن گاه برطبق گفته قرآن " وَخَسَفْنَا بِهِ بِدَارِهِ الْأَرْضَ ...» (قصص / ۸۱) دست قدرت خدائی او و خانه اش را در زمین فرو برد و " ... فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ ...» و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند. بدینست که بدانیم داستان قارون، سببلی است برای ثروتمندان مغرور که گاه جنون نمایش دادن ثروت، آنان را فرامی گیرد و برآن هستند که ثروت خود را به رخ دیگران بکشند و از تحقیر تهی داستان لذت ببرند.

---

\* مَفَاتِحُ که در آیه آمده است جمع " مَفْتَح " است بر وزن مکتب | محلی که چیزی را در آن ذخیره می کنند مانند صندوق اموال | و مَفَاتِيحُ جمع مفتاح است. (رك: تفسير نمونه ج ۱۶/۱۵۲)

## حافظ در شعر:

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد  
آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود

اشارتی به آیه ۲۰ سوره یوسف کرده است « وَشَرَّوْهُ بَشْمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَّعْدُودَةٍ... » که یوسف را به بهای کمی فروختند و در این موضوع بحث است که فروشندگان یوسف چه کسانی بوده اند؟! بعضی، فروشندگان را برادران یوسف دانسته اند لیکن ظاهر آیه اینست که کاروانیان به چنین کاری اقدام کرده اند؛ زیرا در آیات قبلی از برادران، سخنی نیست و ضمیر های جمع فعل « أَرْسَلُوا » در « فَأَرْسَلُوا وَارْتَدَّوهُمْ » و در فعل « أَسْرَوْا » در جمله « وَ أَسْرَوْهُ بِضَاعَةً » و در جمله « فَشَرَّوْهُ » همه به يك گروه باز می گردد یعنی کاروانیان.

و چون کاروانیان یوسف را آرزان به دست آورده بودند، ارزان هم از دست دادند و یا اینکه می ترسیدند که سر آنها فاش شود و مدعی پیدا کنند، زود ارزان فروختند. و یا ممکن است بگوییم که چون در یوسف نشانه های غلام بودن را نمی دیدند بلکه آثار حریت و آزادگی در چهره او نمایان بود، از ترس زود او را فروختند تا راز آنها برملا نشود. (۱۱)

## شعر:

صبا به خوش خبری هدهد سلیمان است  
که مژده طرب از گلشن صبا آورد  
(غزل / ۱۴۱ / خانلری)

اشارتی است به داستان هدهد که قاصد سلیمان بوده برای بلقیس ملکه کشور صبا که در آیات سوره نمل داستان آن،

چنین آمده است:

« وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ » (سوره نمل / ۲۰)

سلیمان از هُدهد جستجو کرد و گفت: چرا هدهد را نمی بینم، سر انجام قرآن از قول هُدهد خطاب به سلیمان می گوید: که غیبت من بی دلیل نبوده خبر مهمی آورده ام برای تو «... وَجَنَّتُكَ مِنْ سَبَاً بِنَبَأٍ يَقِينٍ...» (سوره نمل / ۲۲) اطلاعاتی که هُدهد از مشاهدات خود به سلیمان می دهد، اینست:

« إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ » \* (سوره نمل / ۲۲)

در آیه بعدی هم هدهد، خبر مهمی را به سلیمان می دهد و می گوید:

« وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ... »

تاکه هدهد، پیام بر سلیمان می شود و نامه ای از او به ملکه سبأ می رساند.

هُدُ در بازگشت، وضع معنوی و مذهبی ملکه سبأ و پیروان او را مشخص کرد و افزود که شیطان آنها را از راه

\* هُدهد در این سه جمله سه خبر مهم از ملکه سبأ [ = بلقیس ] به سلیمان می دهد: اول اینکه يك زن برآن حکومت می کند.

دوم آنکه دارای کشوری آبادان است. سه دیگر آنکه درباری بسیار مجلل دارد [ولها عرش عظیم].

حَقِّ باز داشته « فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ » و آن چنان در گمراهی  
 فرو رفته اند که به آسانی از این راه بر نمی گردند و هدایت  
 نخواهند شد « فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ».

حافظ در شعر:

پس زانو منشین و غم بیهوده مخور  
 که زغم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش  
 (حافظ انجوی ص ۱۵۲)

به آیاتی از قرآن کریم توجه داشته است:

« اولئك لهم رزقٌ معلوم » (سوره صافات / ۲۱)  
 « وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا  
 بِرَادَى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ ... » (سوره  
 نحل / ۷۱)

یعنی: خداوند بعضی از شما را از نظر روزی بر بعضی  
 دیگر برتری داد [زیرا که استعدادها و تلاشها متفاوت است]  
 آنها که برتری داده شده اند، حاضر نیستند از روزی خود به  
 بردگانشان بدهند و همگی مساوی گردند...

در واقع قرآن خواسته است بگوید: این خداست که  
 برخی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری می دهد  
 [= وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ ] قرآن، اختلاف  
 موجود را که در میان انسانها از نظر بهره های مادی وجود  
 دارد، مربوط به تفاوت استعدادها می داند و این تفاوت  
 استعدادهاست که منشاء تفاوت در فعالیت های اقتصادی شده و  
 در نتیجه بهره اقتصادی برخی بیشتر و درآمد بعضی را کمتر  
 ساخته است.

البته گاهی هم حوادثی پیش می آید. که بعضی آن را تصادف می گویند و سبب می شود که برخی به مواهب بیشتری دست یابند، لیکن اینها امور استثنائی است و ضابطه اصلی همان تفاوت در کمیت یا کیفیت تلاشهاست. (۲۰)



### یادداشتها

(۱) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به حافظ شیرین سخن ص ۱۸۴ به نقل از ص ۸۲ مقدمه انجوی بر دیوان حافظ، سازمان انتشارات محمد علی علمی، چاپ دوم.

(۲) برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به: تفسیر نمونه ج ۷ صفحات ۲ تا ۷.

(۳) برای آگاهی بیشتر در باب شفاعت و معنای صحیح آن و مفهوم واقعی شفاعت و شرائط گوناگون شفاعت و تأثیر معنوی شفاعت، رجوع شود به تفسیر نمونه ج ۱ صفحات ۲۲۲ تا ۲۴۶.

(۴) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مأخذ سابق ج ۱۷ ص ۴۵۱.

(۵) مأخذ سابق ۱۲/۱۲.

(۶) رك: ترجمه تفسیر المیزان، چاپ مرکز نشر فرهنگی رجاء، ج ۱۶ ص ۶۰۱.

(۷) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه ج ۱۲ صفحات ۱۶۵ تا ۱۷۰.

(۸) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مأخذ سابق ج ۶ صفحات ۲۷۰ تا ۲۷۴.

- (۹) مأخذ سابق ج ۶/۲۷۲.
- (۱۰) مأخذ سابق ۱۲/۲۷۰ و ۲۷۱.
- (۱۱) مأخذ سابق ۱۲/۲۹۰.
- (۱۲) برای آگاهی بیشتر درباره تفسیر آیه " وَاِنْ يَكَادُ... " و نیز شان نزول و تاثیر چشم زخم رجوع شود به جلد ۱۰ صفحات ۱۰۸ و ۱۰۹ تفسیر ابوالفتح رازی، چاپ علمی ۱۳۲۲ تصحیح و حواشی از: مهدی الهی قمشه ای.
- (۱۳) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه ج ۱۰/۲۱۰ و ۲۱۱.
- (۱۴) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ترجمه تفسیرالمیزان، چاپ مرکز نشر فرهنگی رجاء، ج ۱۸ صفحات ۵۱۰ تا ۵۱۲.
- (۱۵) مأخذ سابق ج ۱۸ صفحات ۵۱۲ تا ۵۱۵.
- (۱۶) رك: مقدمه دیوان حافظ انجوری، به قلم علی دشتی.
- (۱۷) رك: حافظ خانلری ج ۲ ص ۱۲۴۴ حافظ خانلری.
- (۱۸) رك: قصص قرآن ص ۲۰۶ به نقل از ج ۲ ص ۱۲۲۲ حافظ خانلری.
- (۱۹) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تفسیر نمونه ج ۱۹/۲۵۴ و ۲۵۵.
- (۲۰) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مأخذ سابق ج ۱۲ صفحات ۲۱۰ تا ۲۱۴.

عارف نوشاهی

اسلام آباد

نخلستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه قاره:  
 « مَرْجُ الْبَحْرَيْنِ » تَالِيَهُنَّ خَتْمِي لَاهُورِي  
 به سال ۱۰۲۶ هجری قمری

ورود و شیوع شعر حافظ در شبه قاره

رسیدن اشعار حافظ شیرازی (۷۲۷-۵۷۱۲ ه. ق) به مرز و بوم شبه قاره در حین زندگانی او نه تنها از سُخنش مستفاد می شود بلکه منابع تاریخی و ادبی نیز این موضوع را تأیید می کنند.

الف: عارف معروف ایرانی الاصل سید اشرف جهانگیر سمنانی (متوفی میان سالهای ۸۲۹ و ۸۳۲ ه) که در کچهوچها در جنوب هند خانقاهی باز کرده بود، هنگام مسافرت خود به شیراز با حافظ ملاقات نمود و هردو باهمدیگر راز و نیاز داشتند. در « لطایف اشرفی » که مجموعه سخنان سمنانی است، چندین جا از این ملاقات صحبت شده است. حضرت سمنانی می فرماید:

« چون به بلده شیراز در آمدم و باکابر آنجای مشرف شدیم، پیش از التقای او این شعرِ وی به ما رسیده بود:

حافظ از معتقدانست گرامی داریش  
 زانکه بخشایش بس روح مکرم باوست

از اینجا دانسته بودیم که او اویسی است. چون

بهم رسیدم صحبت در میان ما و او بسیار  
 محرمانه واقع شد. مدتی بهمدیگر در شیراز  
 بودیم. اما مشرب وی بسیار عالی یافتیم. در آن  
 روزگار هرکرا داعیه دانستن نیابت اینان می بود به  
 وی توجه می کرد. اشعار او بسیار معارف نمای  
 و حقایق گشای واقع شده است. اکابر روزگار  
 اشعار وی را " لسان الغیب " گفته اند، بلکه  
 بزرگی درین وادی گفته است که هیچ دیوانی به از  
 دیوان حافظ نیست. اگر مرد صوفی باشد،  
 بشناسد " (۱)

در جای دیگر سمنانی می فرماید:

" خواجه حافظ شیرازی یکی از مجذوبان درگاه  
 عالی و محبوبان بارگاه متعالی است. باین فقیر  
 نیازمندی داشت. و مدتی بهمدیگر صحبت  
 داشتیم. روزی در گازرگاه نشسته بودیم که سخنی  
 در مراتب اهل معارف و زهد می گذشت.  
 مجذوب شیرازی خواند:

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد  
 چراغ مُرده کجا، شمع آفتاب کجا "

(۲)

نظام یمنی گردآورنده ملفوظات سمنانی نیز درباره  
 ملاقات سمنانی با حافظ سخن گفته است. آنجا که می گوید:

" شمس الدین محمد حافظ را بحضرت قدوة -  
 الکبری (یعنی سمنانی) مصاحبت واقع شده،  
 بسیار بسیار پسندیدند. چنانکه باین معنی در



چند جای اشعار رفته است. (۲) وی فی الحقیقه  
 اویسی بود و مجذوب طور می گشت. مرشد  
 وی حاجی قوام که منصب وزارت داشت، اشعار  
 وی را جمع کرده است. سخنان وی چنان بلند  
 معنی افتاده اند که هیچکس را ازین طائفه آن  
 چنان واقع نشده حتی که سخنان وی را لسان -  
 الغیب می گویند. وفات وی حد سنه اثنین  
 و تسعین و سبعمایه بود قیل در سنه ثمانیایه،  
 الآخر اصح". (۴)

ب: محمد قاسم هندو شاه استر آبادی معروف به فرشته  
 در "تاریخ فرشته" (تألیف بسال ۱۰۱۵ هـ) غزلی نقل کرده که  
 حافظ برای وزیر سلطان محمود شاه بهمنی پادشاه دکن  
 (حکومت ۷۷۸ - ۷۹۱ هـ ق) فرستاده بود. (۵)، مطلع غزل  
 اینست:

دمی باغم بسر بُردن جهان یکسر نمی ارزد  
 می بفروش دلّی ما کزین بهتر نمی ارزد

ج: غزل معروف حافظ به مطلع:  
 ساقی حدیثِ سرو و گل و لاله می رود  
 این بحث با ثلاثه غساله می رود

و بیت سوم:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند  
 زین قند پارسى که به بنگاله می رود

و مقطع آن:

حافظ زشوق مجلس سلطان غیاث دین  
غافل مشو که کار تو از ناله می رود

همیشه مورد بحث و گفت و گوی کسانی بوده که در پی جست و جوی رابطه بی میان حافظ و هند و بنگال می باشند. از میان دانشمندان متأخر مرحوم علامه شبلی نعمانی در شعرالعجم (۶) و در تبعیت او ادوارد براون در تاریخ ادبی ایران (۷) و اخیراً استاد ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران (۸) اظهار داشته اند که حافظ این غزل را برای سلطان غیاث الدین بن سلطان سکندر پادشاه بنگاله که در سال ۵۷۶۸ به تخت سلطنت نشست، ارسال داشته بود. این استنباطی است که مؤرخان نامبرده از خود غزل حافظ کرده اند و الا هیچ مأخذ خارجی را نشان نداده اند که این واقعه را تأیید کند.

مرحوم علی اصغر حکمت در پاورقی ترجمه تاریخ ادبی براون اگرچه نظر براون را قبول کرده، اما می افزاید:

« بعضی دیگر وی را غیاث الدین پیر علی از ملوک  
کرت که در سال ۵۷۷۲ در هرات پادشاه بود، می  
دانند. » (۸)

هچنین مؤرخ پاکستانی مرحوم استاد پیر حسام الدین راشدی معتقد است (۹) که سلطان غیاث الدین اعظم شاه در ۵۷۹۲ بجای پدر بر تخت بنگاله نشست و حافظ که یک سال پیش در ۵۷۹۱ در گذشته بود چطور ممکن است این غزل را برای سلطان مذکور فرستاده باشد. مرحوم راشدی از قول دکتر قاسم غنی اظهار می دارد که این سلطان غیاث الدین

محمد پسر بزرگ سلطان عمادالدین احمد بن امیر مبارزالدین محمد مظفری است که در کرمان بفرمان امیر تیمور با دیگر شاهزادگان آل مظفر در دهه اول رجب ۷۹۵ هـ در قریه ماهیار کشته بود. (۱۰)

اماراجع به لفظ « بنگاله »، استاد راشدی از مقاله دکتر عبدالغفور که در مجله پارس کراچی شماره یکم منتشر شده است این نکته را ارائه داده که لفظ بنگاله اشاره ایست بر روابط تجارتی ایران و هند که در آن زمان وجود داشته است. قوافل تجارتی در بین این دو مملکت در زمان قدیم آمد و رفت می کردند و قند را که به « قند فارس » مشهور بود، در آن عهد از کالای تجارتی بوده است. قافله هند این قدر مشهور بود که شعراء در اشعار خود اکثر به آن اشاره کرده اند. مثلاً جامی گوید:

همره قافله هند روان کن که رسد  
شرف عز قبول از ملک التجارش

طاهر مازندرانی شعری دارد و از آن ظاهر می شود که قافله هند، شکر را نیز به هند می برد:

زان تنگ شکر رونق بازار شما کاست  
ای قافله هند بریزید شکرها

حافظ قند فارس را گویا تلمیحاً در شعر مذکور آورده است.

« ریاض السلاطین » تألیف غلام حسین سلیم زید پوری که در سالهای ۱۲۰۰-۱۲۰۲ هـ تألیف شده و در مورد تاریخ بنگاله ماخذ معتبری بشمار می آید سال وفات غیاث الدین حاکم بنگاله را ۷۷۵ هـ نوشته است و اضافه کرده که وی هفت

سال حکومت داشته است. (۱۱) پس در این شکی نیست که وی معاصر حافظ بوده است، اما آیا همین غیاث الدین، مخاطب غزل حافظ است؟ پاسخ این سوال را باید در مآخذ عصر حافظ و یا نزدیک به زمان او جست و جو کرد. از آن میان ماخذی نسبتاً قدیم تری که به ملاحظه بنده رسیده است تذکره "روضه السلاطین" از فخری بن امیری هروی نگارش در سال ۵۱۵۸ میباشد. از پنج نسخه خطی مکشوف آن فقط در نسخه لنین گراد دیده شده است که حافظ غزل مورد گفت و گو را برای غیاث الدین حاکم بنگاله فرستاده بود. باستناد این نسخه خطی "غساله" نام وزیر سلطان غیاث الدین است و سرو و گل و لاله اسامی سه پسر وزیر بودند.

(۱۲)

پس از تذکره روضه السلاطین، "مرج البحرین" مورد گفت و گو، در دست است که به سال ۵۱۰۲۶ تالیف شده و مؤلفش ارتباط حافظ و غیاث الدین را چنین بیان می کند:

"از زبان اساتذّه بی بدل درشان مقال این غزل چنان مسموع است که خاطر مجموع است یعنی سلطان غیاث الدین در ملک هند پادشاهی بود باتمکین، در آن اوان که تسخیر بنگاله می فرمود مَرَضِي صعبش روی نمود و قوای حواس و ارکان چنانش گشت سست که از جان شیرین خود دست بشست. پس سه کس را از حرم سرای خود که تالف به اینها بیشترک می پرداخت به غسالگی نامزد ساخت. یکی را نام "سرو" و دیگر را نام "گل" و دیگری را نام "لاله". اتفاقاً ازان بیماری صحتش روی نمود. سلطان خدمت اینها را یمنی تصور نمود. التفاتی که به اینها داشت بیشتر از پیشتر بر صفحه دل نگاشت. انباغان دیگر از آتش غیرت سوختند و بجای خویش هریکی را به طعن غسالگی می دوختند. روزی

در حین انبساط با سلطان اظهار این معنی نمودند و این عقده را از خاطر برگشودند. بخاطر سلطان مصرعی خطور کرد که خواجه آن را بصدر غزل آورد و خواست که مصرع دوم را بسته، بیتی درست سازد و در معرض ظهور اندازد و هر چند در جست و جوی آن پاره ای وقت بسر آمد، اما بخاطرش در نیامد. به شعرای زمانه که در خدمتش بودند تکلیف این معنی نمود. قفل این صندوق سربسته را هیچ کس نگشود و چون نصیب حضرت خواجه بود بطوری که سلطان در دل داشت بخاطر ایشان هم روی نمود. پس جمله شعراء باتفاق خویش این معنی نگاشتند و معروض حضرت سلطان داشتند که درین زمان جوانی در شیراز شمس الدین در شعر گویی شهرتی نمود و گوی سخنوری بچوگان فصاحت از شعرای وقت در ریود، او را این معنی باید آزمود و این تکلیف بایدش فرمود. سلطان این معنی را مرقوم نمود. رسولی بخدمت خواجه فرستاد. بریدیه این غزل مرقوم نموده بدست وی داد و در مصرع ثانی اظهار کرامت فرمود از شیراز تابنگاله که یکساله راه کاروانیان است تعیین نمود. این معنی را خود اظهار فرموده گفت که:

طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر

این طفل یکشبه ره یکساله می رود

طفل یکشبه از آن گفته که این شعر را بخیال یکشبه چون سلك در سفته و درین شعر نصیحتی به سلطان نیز درج کرده، نه چون شعرای خوش آمد(گرا) به وی خوشآمدی آورده و گفت که:

از ره مرو بعشوه دنیا که این عجز

مکاره می نشیند و محتاله می رود

و آنچه در بیتِ ثانی گفته و الفاظ را چون لآلی در سلكِ نظم  
سُفته.

می ده که نو عروس چمن حدّ حسن یافت  
کار این زمان ز صنعت دلاله می رود

"نو عروس چمن" عبارت از وجود خود کرده و "می" کنایه  
از شعرای هند است که پیش سلطان غیاث الدین بوده اند و  
به خواجه در لسان الغیبی دلالت نموده اند. (۱۲)

اگر بپذیریم که سلطان غیاث الدین در سال ۵۷۶۸ هـ به  
تخت سلطنت بنگاله نشسته، پس در حدود چهل سالگی حافظ  
شهرتش به هند رسیده بود. چنانکه محمد گلندام معاصر و  
معاصر حافظ نیز در مقدمه دیوان حافظ می نویسد که  
"رواحل غزلهای جهانگیرش در ادنی مدتی باقصای ترکستان و  
هندوستان رسیده". (۱۴) نگارنده مرجع البحرین در مقدمه  
گلندام دستبرده و از کلام و مقام حافظ چنین تمجید کرده  
است:

"اشعار آبدارش که رشک چشمه حیوانست و نتایج  
افکارش که عبرت حور و غلمانست و ابیات دلاویزش که پاسخ  
سخن سنجان است و بیان لطف انگیزش که منشاء جان  
حسان است و زبان دهان عوام را بلطف متین شیرین ساخت  
و مذاق جان ذوی الکمال را از معنی متین بنمکین پرداخت.  
اصحاب ظاهر را روشنائی گشوده و ارباب باطن را سواد  
بینایی افزوده، در هر واقعه سخنی موافق حال انگیزته و برای  
هر کسی معانی غریب و لطیف بهم آمیخته و معانی بسیار در  
الفاظ اندک خرج کرده و انواع وجوه بلاغت در درج انشا درج

و مذاق جان ذوی ال کمال را از معنی متین بنمکین پرداخت. اصحاب ظاهر را روشنائی گشوده و ارباب باطن را سواد بینایی افزوده، در هر واقعه سخنی موافق حال انگیزته و برای هر کسی معانی غریب و لطیف بهم آمیخته و معانی بسیار در الفاظ اندک خرج کرده و انواع وجوه بلاغت در درج انشا درج نموده. قوافل سخنان دلپذیرش در اقل زمان بحدود ترکستان و هندوستان در رسیده و عساکر غزلهای جهانگیرش ممالک عراقین بلکه خاققین را بحیطه تصرف خود فرا کشیده. سماع صوفیان باوجد و حال بی غزل شور انگیزش گرمی نمی یافت و بزم پادشاهان جاه و و جلال بی نقل سخن ذوق انگیزش بزیب و زینت نمی شتافت. بلکه های و هوی مستان بی ولوله شوق او نبودی و سرود می پرستان بی غلغله ذوق او رونق نمودی " (۱۵)

حالا که صحبت از نقل سخن حافظ در بزم پادشاهان بمیان آمده، بی مورد نیست اشاره ای به نمونه اش نیز کنیم. شاهزاده داراشکوه فرزند شاهجهان در " سفینه الاولیاء " می نویسد:

" اکثر تفاوتی که از دیوان حقیقت بیان ایشان (یعنی حافظ) نموده می شود موافق مطلب برمی آید. چنانچه جهانگیر بادشاه (جد داراشکوه) که در ایام شاهزادگی بسبب آزردهی از والد خود جدا شده در اله آباد می بودند و تردد داشتند در اینکه بملازمت پدر عالی قدر بروند یا نه؟ دیوان حافظ را طلب نموده فال گشادند، این غزل برآمده:

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم  
چرا نه خاک ره کوه یار خود باشم

حافظ این مقدمه را نوشته اند . ( ۱۶ )

د : طبق يك گزارش ابتدایی که در سال ۱۲۶۵ ش داده شده ، سیصد و بیست و پنج نسخه خطی دیوان حافظ در بعضی کتابخانه های پاکستان شناخته شده است ( ۱۷ ) که کهن ترین آنها مؤرخ ۸۵۰ هجری بخط نستعلیق خوش در کتابخانه شخصی آقای جی معین الدین در لاهور است و نسخه دیگر نسبتاً کاملتر مؤرخ ۱۱ شعبان ۸۵۹ هـ بخط نستعلیق زیبا بقلم عبدالرحمان خوارزمی در مجموعه کتب دانشمند معروف پاکستان مرحوم مولوی محمد شفیع در لاهور موجود است .

پس از ورود صنعت چاپ در شبه قاره حافظ خوانی در این منطقه بیشتر رونق گرفته است و تاکنون ۱۲۲ چاپ مختلف دیوان حافظ به معرض عام آمده است . ( ۱۸ ) هر چاپ ویژگی جداگانه یی دارد . چاپ ساده است ، چاپ با حواشی است ، چاپ با ترجمه و شرح است ، چاپ تجارتی است و بالاخره چاپ برای فال گرفتن از دیوان لسان الغیب است . چاپ کلکته در سال ۱۸۸۱ میلادی باهتمام مولوی کبیرالدین احمد روی صفحه عنوان چنین توضیح دارد : " برای امتحان افسران صیغه میلیتری و سیویل یعنی منصبداران اهل سیف و اهل قلم در دگری آف آنر " . یعنی این چاپ مخصوص است برای دانشجویان نظامی و غیر نظامی در امتحان مقطع لیسانس افتخاری در هند .

نسخه دیگر را که باهتمام محمد رحمت الله رعد در مطبع نامی کانپور در ۱۲۲۰ هـ ق بچاپ رسیده است ، می توان از نظر زیبایی خط نستعلیق بهترین چاپ دیوان حافظ در



شبه قاره گفت. ناشر در مقدمه این چاپ نوشته است که دیوان حافظ مکرر در دهلی و کلکته و بمبئی و لکهنو و غیر آن بچاپ رسیده است و تاکنون بیش از صد هزار نسخه از دیوان حافظ در هند منتشر شده باشد.

در شبه قاره عده ای به کتابت و چاپ دیوان حافظ مشغولند و گروهی در پی شناخت دقیق حافظ رفته به شکافتن اسرار شعر او و نگاشتن تفسیر و تأویل اندیشه های او دست زده اند. ما در اینجا سخنی از همینگونه حافظ شناس لاهوری و تفسیر عرفانی او بر دیوان حافظ موسوم به "مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ" داریم.

### مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ

مدت يك صد سال — از ربع اول قرن یازدهم هجری تا ربع اول قرن دوازدهم هجری — از نظر نشر معارف حافظ در منطقه پنجاب از ویژگی والایی برخوردار است. در این مقطع زمانی نه شرح بزرگ و کوچک بر دیوان حافظ در این دیار برشته تحریر در آمده است که نخستین از آنها همین "مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ" نگاشته ختمی لاهوری بسال ۱۰۲۶ هـ. ق می باشد\* . پس از آن مولانا عبدالله خویشگی

\* دکتر سید محمد اکرم در مقدمه دیوان حافظ چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۴۰۵ هـ. ق می نویسد که محمد افضل بروزگار جهانگیر بسال ۱۰۲۶ هـ شرحی بر کلام حافظ بنام "کشف الاستار من وجوه مشکلات الاشعار" نگاشته است. (ص ۲۸). همین شرح در فهرست مشترک نسخه های خطی کتب عرفانی در هند (ص ۷۶) که نسخه اش در تونک موجود است، به محمد افضل اله

قصوری (م ۱۱۰۶ هـ) بدین کار پرداخت. وی دیوان حافظ را تدریس می کرد و چهار شرح بر دیوان حافظ نگاشت که نخست از آنها بحر فِرَاسَةِ الْأَفْظِ فی شرح دیوانِ خواجه حافظ بسال ۱۰۷۷ هـ، سپس خلاصه البحر قدیم و جدید و آنگاه جامع البحرین فی زواید النهرین و در آخر خلاصه البحر فی التقاط الدرر. (۱۹) محمد بن یحیی بن عبدالکریم لاهوری نیز بسال ۱۰۷۷ هـ شرحی بر دیوان حافظ تحریر نمود. (۲۰) شاه بهلول کول برکی جالندری دو تفسیر جداگانه نگاشت یکی بنام فواید الاسرار فی رفع الاستار بسال ۱۱۱۹ هـ و دیگری بنام شرح دیوان حافظ. (۲۱) باز مظفر حسین بن خان محمد رانیپوری شرح دیوان حافظ در لاهور تألیف کرده است. (۲۲) البته زمان تألیف این یکی فعلاً مشخص نیست.

### ختمی لاهوری

مؤلف "مرج البحرین" سیف الدین ابوالحسن  
عبدالرحمان لاهوری متخلص به "ختمی" مردی بود فاضل و

۱۰۲۶ هـ شرحی بر کلام حافظ بنام "کشف الاستار من وجوه مشکلات الأشعار" نگاشته است. (ص ۲۸). همین شرح در فهرست مشترک نسخه های خطی کتب عرفانی در هند (ص ۷۶) که نسخه اش در تونک موجود است، به محمد افضل اله آبادی نسبت داده شده است. شاه محمد افضل ثابت اله آبادی (م ۱۱۲۴ هـ) شرحهای براسکندر نامه نظامی و مثنوی مولوی نگاشته است (فهرست مشترک پاکستان - منزوی ۲: ۱۶۴۴) پس بعید نیست که او شرحی نیز بر کلام حافظ نوشته باشد و سال تحریر آن که دکتر محمد اکرم نشان داده اند (۱۰۲۶ هـ) سهواً القلم باشد.

مقبول افتاد که سرمشق سایر شارحین حافظ در شبه قاره قرار گرفت. چنانچه بهلول برکی جالندری (م ۱۱۷۰ هـ) در شرح دیوان حافظ و بدرالدین اکبرآبادی (زنده در ۱۱۵۰ هـ) در بدرالشروح، مرج البحرین را جزو منابع خود قرار داده اند.

از محتویات "مرج البحرین" بدست می آید که پدر ختمی، سلیمان نام داشت (۲۴) و "حضرت ایشان باوجود فضایل معقول و منقول از فروع و اصول در فن شعر شعری می شکافتند لیکن از کمال انکسار در جمعیت آن اشعار نمی پرداختند". (۲۵) و پس از وفات سلیمان در ۱۰۲۱ هـ ختمی اشعار پدرش را گرد آورد و دیوانکی ساخت. (۲۶) ختمی میان سعدالله را بعنوان "مخدومی و جدی استاد اعلام العلوم و مرشد طریق المعلوم سبّاح البحور" (۲۷) و جای دیگر عم حقیقی پدر خود خوانده است. (۲۸) این یکی شغل تدریس داشت و "شاعری چند از تلامذه ایشان" بودند. (۲۹) سعدالله در ۱۱۶۶ هـ فوت کرد. (۳۰) ختمی "مخدومی و مولوی بحرالمحقق و جرّالمدقق ابن عمی شیخ منور" (۳۱) را نیز یاد می کند که در گوالیار (هند) بود. ختمی در محضر این سه تن — پسر عمو، پدر، جد — به تحصیل علوم عقلی و نقلی پرداخته بود. (۳۲) و نزد شاه عبداللّه گجراتی (۳۲) آموزش های عرفانی دیده بود (۳۴). قبل از اینکه ختمی به مجلس پیر روشن ضمیر خود برسد وضعش چنین بود:

بُود ازین پیش دلم ریش ریش  
نی ز خدا آگهیش نی ز خویش  
(۳۵)

و چون از مجلس پیر بیرون آمد قلبش صیقل یافته بود.  
چنانکه می گوید:

دل چو از آن پرده رهایی گرفت  
پرتوی از نور خدایی گرفت

ختمی می گوید که وی در سلسله قادریه بیعت کرده  
است (۲۷) و بنیانگذار این سلسله شیخ عبدالقادر گیلانی (م  
۵۵۶۱) را ستوده است. آنجا که می گوید:

دلا هرگز مشو غمگین گرت افتاد مشکلیها  
چو چنگ انداختی در دامن آن صدر محفلها  
محي الدين والدنيا که شد بر تخت غوثیت  
بلا ریب و تردد با براهین و دلایلها  
(۲۸)

#### آشنایی ختمی با حافظ

چنانکه گفتیم پدر و جد ختمی طبع شعر گویی داشتند و  
گویا در همین مجالس شعروسُخن و درس و تدریس پدران  
خود گوش وی با نام و کلام حافظ آشنا شده بود و بعداً وی  
چنان شیفته حافظ گردید که عمر خود را در پی بُردن  
غوامض اشعار او بسر بُرد. خود می نویسد:

" آخر الامر در فن نظم افتاده و در طلب فصاحت و  
بلاغت او دل بباد داده، از غوامض معانی اشعار دلپذیر و  
فحای مضامین بی نظیر حضرت خواجه حافظ که براهل اهل  
عالم و بیشتر ابنای آدم مخفی و پوشیده بُود از امداد روح  
مطهرش فیض جان پرورش وقوفی و اطلاعی یافته، بعد از آنکه  
عمری در طلبش شتافتم، خواستم که در سلك تحریر آرم و  
آنچه از زبان دُرر فشان حضرت مخدومی و والدی شنیده  
بودم مخفی نگذارم." (۲۹)

ختمی سخت معتقد به مقام و کلام حافظ بُود، چه از

نظر بلاغت شعری حافظ و چه از نظر عمقِ محتویات و مضامینِ کلام او. وی خواجه شیراز را "سُلطانِ قوم" و "سیفِ خدا" می داند و عقیده دارد آنکس که:

"از شعرای عجم سمندِ فکرت خوشخرام در میدان  
فصاحت دوانیده و گوی سخنوری بچوگان بلاغت بجایگاه  
مقصود رسانیده، ذاتِ ملکی صفات، افصحِ فصحا و ابلغِ بلغا،  
معدنِ الطاف روحانیه، مخزنِ معارف سبحانیه، شمسِ الملة  
والدین محمد الحافظ شیرازی بوده" (۴۰)

وسپس در طی غزلی برتری خواجه را بر سایر سرایندگان چنین وصف می کند:

شعر حافظ از همه اشعار بر من مشکل است  
هچو حافظ دیگران را نام بُردن مشکل است  
آصفی هر چند مضمونات دارد چیده ای  
لیک چون اشعار حافظ شعر گفتن مشکل است  
محتشم، گاهی و سقا خود چه گویم ای عزیز  
کردن از خار مغیلان کار سوزن مشکل است  
هاتفی، شاهی چه باشد جنب آن سلطان قوم  
ورد صحرا را نهادن نام سوسن مشکل است  
گرچه حلوایی بنامش می پزد حلوای خویش  
حنظلی را لذت خربوزه دادن مشکل است  
شاعران را پیش آن سیفِ خدا ختمی بنام  
زانکه کاری چند فولادی ز آهن مشکل است  
(۴۱)

در جای دیگر آنجا که ختمی درباره کلام الله مجید می گوید که "غوامضِ معانی او بادراك عقل و دریافتِ فکر فهم نمی شود، بی الهامِ ربّانی هیچ احدی پی بدان سو نمی بُرد".

(۴۲) در دنبالش درباره شعر حافظ چنین می افزاید: "شعر حضرت خواجه که از زمرة بشر است و از پس روان تبع تابعین آن سرور (ص)، بدین مرتبه ایست که معانی بطنش بوجهی بود که بی الهام ربّانی حاصل نمی شود و چندین بلاغت دارد." (۴۲).

قداست حافظ نزد ختمی بدان درجه ایست که وی در "مرج البحرین" حد اقل در سی مورد از حافظ دفاع کرده است و ایراد هایی را که می توان بر سخن و عقاید حافظ گرفت، آنها را پاسخ داده است.

باعث نگارش مرج البحرین  
ختمی می نویسد:

"خلق را در غوامض معانی اشعارش (اشاره به حافظ است) تشتت بال شود و تفرق احوال بود و اکثر جهال را نیافت آن معانی موجب ضلال گردد، بحدی که طایفه ملاحظه که اسیر نفس و هوا اند و بیمار علت خیال و سودا و اشعار شیرین ایشان (یعنی حافظ) درشان آن بی دولتان سم قاتل است که ابلیس لعین مطمع نظر خود داشته و همگی همت بران گماشته اندو اتباع شرع محمدی را مرفوع القلم ساخته و هوای نفس را به پیشوایی پرداخته اند، داخل اولیک کالانعام بل هم اضل شده و عوام جهال را که با فتور طبیعت و هوا بوده اند و به انسانیت نرسیده در مهد حیوانیت می غنوده اند، اغوا نموده خود را شیخ و صوفی می تراشیدند و دلهای ایشان را بناخنهای نیرنجات می خراشیدند و آن جهال را بنوعی معتقد خود ساخته که به زهاد و عبّاد خنجر زبان آخته تشنیعات بر زبان می رانند و ایشان را به ناسزا می خوانند." (۴۴).

لذا ختمی بنا بر حدیث رسول (ص): "الناس عالم أومتعلم"

وَسَايِرُ النَّاسِ كَالْهَمَجِ " و یحتمل وظیفه دینی خود دانست که مردم را " از پی روی آن بی دولتان باز دارد و ایشان را به هدایت در آرد " (۴۵).

پیش از دیوان حافظ تنها مثنوی مولوی بدین درجه رسیده که " هست قرآن در زبان پهلوی " و صوفیان و معلمان اخلاق مطالبش را جهت تزکیه نفس صیقل می دانند و اینجا ختمی لاهوری می خواهد گمراهان را بوسیله تعبیرهای درست از سخنهاى حافظ به راه هدایت در آورد.

### تاریخ نگارش مرج البحرین

پس از فوت جد و پدر خود در ۱۰۲۱ هـ، ختمی تصمیم گرفت آنچه که از پدران خود در باب تفسیر اشعار حافظ شنیده است به تحریر در آورد و بالاخره " در سال بیست و ششم از الف ثانی تسوید این کارگاه مانی پایان رسید " (۴۶) و " سالی چند کعبه مانند این مخدره رعنا و جریده زیبا در استتار مسودات شبگون و پرده های خیالات میمون مستوره و محتجب ماند " (۴۷) و چون در سال ۱۰۲۸ هـ شاهجهان پادشاه بر تخت سلطنت نشست ختمی آن مسوده را به بیاض سپرد و " تحفه شاهجهانی " (= ۸۶۸) را با " قلم " (۱۷۰) ماده تاریخ بیاضش گفت. (۴۸)

چون این شرح به معرض عام آمد آنان که بمرتبه قلب رسیده بودند و در زمرة اهل قلوب آرمیده و از فضایل کسبى و حسبى بهره وافر یافته ، بکمالات وی (یعنی این شرح) شتافته ، لطف سخن و نزاکت معانی از نو و کهن دریافته قبولش کردند و آفرین ها و تحسین ها پیش آوردند و آنان که نمى رسیدند اعتراضات بیهوده پیش کشیدند " (۴۹).

### قدمت " مرج البحرين " بر سایر شروح

با در نظر داشتن تاریخ تسوید این شرح یعنی سال ۱۰۲۶ هـ و مآخذی که درباره حافظ شناسی در شبه قاره در دست دارم، بنده این شرح را قدیم ترین شرح دیوان حافظ در شبه قاره می دانم. البته صاحب نظران و کتاب شناسان باید بررسی کنند که شرح نویسی غزلیات دیوان حافظ (و نه شرح تک بیت ها) در قلمرو زبان فارسی در چه زمانی آغاز شده است؟ سروری ترك در ۱۶۶۶ هـ در ترکیه و محمد بن محمد دارابی در ۱۰۸۷ هـ در ایران شرحی بر دیوان حافظ نگاشته اند. (۵۰) آیا جلو تر از اینان هم کسی دیگر در این ممالک بدین کار پرداخته است؟

### مآخذ مرج البحرين

ختمی در حل لغات اشعار حافظ و بیان نمودن مفهوم باطنی آن و به اثبات رساندن گفتارو پندار خود، غیر از قرآن مجید و احادیث رسول اکرم (ص) بارها از مقوله های زبان شناسان و اندیشه های اندیشه وران و عارفان پیشین و معاصر خود مدد جسته است و از آنها گواهی آورده است. تأثیر افکار ابن عربی و پیروان او بر ختمی بوضوح پیدا است و او حافظ را نیز از طایفه صوفیه بشمار می آورد که بر مذهب ابن عربی بوده اند. (۵۱) اینک نگاهی به منابع ختمی در مرج البحرين می اندازیم که هم دلالت بر وسعت مطالعه او می کند و هم تلاش شارح را در راه مطالعه تطبیقی اندیشه های حافظ و سایر صوفیان و عارفان نشان می دهد:

### الف

۱- ابوالعالی قادری لاهوری (م ۱۰۲۴ هـ)، گفتار و اشعار او.

۲- اداة الفضلاء - قاضی خان بدر محمد دهلوی



۳- اسمارالاسرار - گیسودراز

۴- اصطلاحات صوفیه

۵- اعجاز خسروی ، رساله اول و پنجم - امیر خسرو دهلوی

ب

۶- بوستان سعدی

ت

۷- تاریخ یافعی

۸- تحفة الاحرار جامی

۹- تذکره جلالی مخدوم جهانیان جهانگشت

۱۰- ترجمه قرآن - میر شریف جرجانی

۱۱- تمهیدات عین القضاة همدانی

۱۲- تهذیب اللغة - (ابی منصور محمد بن احمد بن طلحة

الازهری)

ج

۱۲- جامی هروی ، اشعار او

ح

۱۴- حسن دهلوی ، اشعار او

۱۵- حسین ثنائی ، گفتار او

خ

۱۶- خاقانی ، اشعار او

۱۷- خسرو دهلوی ، اشعار او

د

۱۸- دیباچه عین العلم

ر

۱۹- رابعه بصری ، گفتار او

## س

٢٠- سبحة الابرار جامی

٢١- سعدی، اشعار او

٢٢- سلسله الذهب جامی

٢٣- سوانح احمد غزالی

## ش

٢٤- شرح عقاید تفتازانی

٢٥- شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی، اشعار او

## ص

٢٦- صحیح بخاری

## ع

٢٧- عبدالله انصاری، اشعار و گفتار او

٢٨- عراقی، فخرالدین- اشعار او

## ف

٢٩- فرهنگ ابراهیم شاهی

٣٠- فصوص الحکم ابن عربی

٣١- فواید الفواد، حسن سجزی دهلوی

## ق

٣٢- قاسم انوار، اشعار او

٣٣- قاموس اللغه

٣٤- قصیده برده - بوصیری

٣٥- قطب الدین بختیارکاکي دهلوی، اشعار او

## ل

٣٦- لمعات عراقی

## م

٣٧- مثنوی مولوی

- ۲۸ - محمود اشنوی، گفتار او  
 ۳۹ - مخزن الاسرار نظامی  
 ۴۰ - مدارک التنزیل (و حقایق التأویل) - امام نسفی  
 ۴۱ - مرآة المعانی - قطب الدین جمال هانسوی  
 ۴۲ - مراح الارواح - احمد بن علی بن مسعود  
 ۴۲ - مرغوب القلوب  
 ۴۴ - مسعود بک، اشعار او  
 ۴۵ - مشکوة الانوار غزالی  
 ۴۶ - مطول - سعدالدین تقنازانی  
 ۴۷ - منطق الطیر عطار  
 ۴۸ - مؤیدالفضلاء - شیخ محمد لاد دهلوی  
 ۴۹ - مهذب اللغات

## ن

- ۵۰ - نام حق - شرف الدین بخاری  
 ۵۱ - نزهة الارواح - امیر حسینی هروی  
 ۵۲ - نفایس الفنون - محمد آملی  
 ۵۲ - نفحات الانس جامی  
 ۵۴ - نگارستان (احمد قزوینی)

مرج البحرین بعنوان مآخذ احوال شخصی حافظ  
 ختمی در این شرح در چندین موارد شأن نزول اشعار  
 حافظ را نوشته است و شعر را چنین تأویل کرده که اشاره به  
 احوال شخصی حافظ می شود. هر چند این اطلاعات تبادل  
 ذهنی شارح را نشان میدهد و شاید از مآخذ تاریخی و  
 عصری حافظ تأیید نشود اما جالب است نمونه یی چند از  
 شرح ختمی را در اینجا بیاوریم.

## همسرِ حافظ

ختمی در گزارش بیت حافظ:

شاهد قدسی که کشد بند نقابت

ختمی

وای مرغ بهشتی که دهم دانه و آبت

می نویسد " منکوحه حضرت ایشان بتقریبی آزرده خاطر گشت و بخانه پدر بنشست. حضرت خواجه بعد از چند گاهی از صفای خاطر خود صفای خاطرش را دریافت و باستمال خاطرش بشتافت. پس این شعر برکاغذی مرقوم نموده و بار فرستاد او را طلب فرمود. چنانچه در مصراع اخیر از تخلص می فرماید و از آنجا این مضمون بفهم می آید:

لطفی کن و باز آ که خرابم ز عتابت

و چون آن عقیفه معتقد بود بمجرد رسیدن این شعر حافظ خاطر خود را چون شعر زبان شانه کرده مصفی نمود و بسوی ایشان توجه فرمود " (۵۲).

## معشوقانِ حافظ

ختمی در ضمن شرح بیت:

دلِ من در هوای روی فرخ

بود آشفته همچون موی فرخ

می گوید که " فرخ نام شخصی که خواجه را در عشق مجازی که قنطره حقیقت است، با او سری و گوشه خاطری بود و این غزل تا آخر بنام او فرمود و توجه خود بدو اظهار نمود " (۵۲).

و در شان نزول این بیت:

بعد ازین دست من و دامن آن سرّو بلند  
که ببالای چمان از بن و بیخم برگند

ختمی می نویسد که " حضرت خواجه را بشاهزاده خجند در  
بدایت حال میلی بود و چشم نظارگی بلند ، چون طاقتش طاق  
آمد از سر گذشته در وثاق آمد و این غزل نوشته بدو فرستاد  
(۵۴). "

" صنع الله " کیست ؟

اما از همه جالب تفسیر این بیت حافظ است :

پیر ما گفت خطا در قلم صنع نرفت  
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

ختمی می گوید : صنع الله نام دوستی از دوستان حضرت  
خواجه بود و او در کلان سالی صفت نوشتن راهوس نمود .  
اگرچه صنعت نوشتن حاصل کرد لیکن خویش بدست نیاورد .  
اتفاق در مجلسی که صنع الله و خواجه هر دو بودند بحسن  
دیباچه عزیزی بجانب صنع الله نگاه کرد . از زبان بر آورد که  
صنع الله شنیده می شود که صنعت نوشتن آموخته ای و این  
فضیلت اندوخته ای ، باری بنما که بکجا رسانده ای و توجه  
بگدام خط رانده ای که بس خطرۀ نیکو در دلت افتاد . چون  
فعل خود بهمه کس مستحسن می نماید کاغذ پاره بی برآورده  
پیشش نهاد . اگرچه فی الواقعه خوب نبود و در املا هم  
خطائی رفته بود لیکن چون آن عزیز جانب خواجه چشم گشاد  
و میل خواجه بدو بیادش درافتاد از بهر رعایت خاطر ، خواجه  
تحسین نمود و خواجه در تلمیح آن معنی این بیت فرمود . "

### نمونه هایی چند از مرج البحرین

منظور شارح در این کتاب بیان کردن مفهوم مجازی و حقیقی ابیات حافظ بوده و البته بقول شارح " بعضی اشعار حضرت خواجه در حقیقت جاریست که در آن مجاز را جواز نیست مگر بتکلف و بعضی در مجاز جواز دارند که حقیقت را در آن مدخلی نیست الا بروجه تصلف ". (۵۶) بهمین خاطر شارح در بعضی موارد فقط به بیان نمودن مفهوم ظاهری شعر اکتفا نموده و در بیشتر موارد تلمیحات و کنایات و تشبیهات حافظ را چنان تفسیر و تأویل و توجیه نموده و که شرح از متن دشوار تر می نماید و خواننده در فکر فرو می رود که آیا منظور حافظ همین بوده که شارح می گوید؟. اقبال لاهوری در " ارمغان حجاز " می گوید:

زمن بر صوفی و ملاً سلامی  
که پیغام خدا گفتند ما را  
ولی تأویل شان در حیرت انداخت  
خدا و جبرئیل و مصطفی را

در اینگونه تاویلات ختمی، " شیراز " شهر استان فارس نمی باشد بلکه به " عشق جان بخش " تبدیل می شود (۵۷) و " سمرقند و بخارا " مفهوم " دین و دنیا " را می رسانند (۵۸) و " شاه شجاع " کنایه از " روح " است (۵۹) و " باد یمانی " اشاره به " حضرت اویس قرنی " است. (۶۰)

اینک نمونه ای چند از تشریح کامل چند بیت:

(۱)

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند  
گلِ آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند

**دوش** شب گذشته و اینجا کنایه از عالم غیب است که مقام شاهد لاریب است و سالک ازینجا بدین نشاء که عالم شهادت است نزول کرده ازان شکیب کند تا شاهد غیب را بشهادت در جیب کند و عالم غیب را به شب ازان نسبت کرده و تشبیه اش بدین روش آورده که چنانچه شب از ادراک حوادث است صور اشیا درو پوشیده، همچنان دران عالم نیز صور اشیا کس ندیده و حسن بصر بادراک آن نرسیده. **ملایک** فرشتگان. **میخانه** عبارت از لاهوت است که مقصود سالکان را مقام نبوت است. یعنی عالم ذات که ظروف استعدادات و قوالب سالکان از آنجا پر از شراب معرفت می شوند و بدین نشاء باز می گردند. و **در زدن** عبارت از خواهش نمودن ایشان است بمظهر جامعیت ذات والا صفات که کمال عرفان است تا متصرف گردند. چون نظر به نورانیت و تجرد خود کردند. و **سرشتن گل آدم** عبارت از تخمیر طینت آدم بیدی اربعین صباحاً ازان خبر می دهد و طالبان را بدان آگه می کند. **پیمانہ**، آلت پیمودن شراب که از خم بدان پیموده در ظروف استعدادات خلق ریخته نشاء های گوناگون می انگیزند و معنی بیت چنین باشد تابیان سحر مبین باشد که عارف گوید که در حالت روحانیت عالم غیب را مشاهده می کردم و همه را بچشم معاینه می آوردم دیدم که ملایکه بواسطه تجرد و

نورانیت ذاتی و لطافت که داشتند بذات خود محبوب گشته از خود کسی را افضل نه پنداشته و استعداد خود را ظاهر نموده طالب آن شدند که شراب محبت و معرفت از میخانه لاهوت که عبارت از او است نوش کنند و ایشان مظهر جامع گردند. آنجا که در جواب حضرت حق گفتند أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ وَ چون ایشان فی نفس استعداد این مظهریت نداشتند و بی موجب تخم تمنا در زمین استعداد خود می کاشتند و در طلب روی ایشان مسدود گشت و رشته امید شان مقصود کما اخبرنا عنه بقوله تعالی اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ یعنی اگرچه شما بواسطه لطافت و نورانیت خود گمان می برید که مظهر جامع و صاحب این معنی مائیم اما ما که خدائیم و خالق شمائیم می دانیم که در شما این استعداد نیست. قابل این استعداد دیگر کسی است که جهت لطافت و کثافتش بد و جامع این هر دو صفت گردد. شما که جز يك جهت ندارید این گمان بخود می آرید یعنی شما اگرچه در جهت لطافت و نورانیت خود را می شمارید اما جهت کثافت جسدی که متحمل بارِ گران امانت است. پس می گوید که گل آدم بسرشتند یعنی آدمی را آفریدند و طینت او را که عبارت از بدن جسد عنصری اوست پیمانه شراب معرفت گردانیدند تا بدان پیوسته در میخانه لاهوت شراب معرفت در ظروف استعدادات خلق ریزند و نشئه عرفان از نهادشان انگیزند تا عجایب اسرار الهی از او بوجود آید و مستعدان دیگر را ازین راه بر گشاید و طینت او را بروح اضافی و نفسی که نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي از ان اَبْنَا می نماید مشرف ساختند. صنایع و بدایع که در عالم است در درونش پرداختند تا صفت جامه که جامع میان لطافت روح و کثافت بدن است او را حاصل شد و بتحمل بارِ امانت که کمال



معرفت است واصل شد چه غیر او را این صفت جامع نبود. چنانچه کریمه انا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ إِلَى آخِرِهِ أَلَيْسَ بِمَعْنَى خَبِرَ نُمُودَ يَعْنِي أَظْهَرَ قَبُولِي كَمَالِ مَعْرِفَتِ كَمَا أَنَّ مَثَرِ عَشَقٍ اسْتِ بَرِ اَهْلِ اَسْمَانِ كَمَا مَلَائِكَةُ بُوَدَ وَ اَهْلِ زَمِينِ كَمَا عِبَارَتِ اَز دَوَابِّ وَ سَايِر حَيَوَانَاتِ شُود وَ بَر اَهْلِ جِبَالِ كَمَا كِنَايَةِ اَز سَبَاعِ وَ وَحُوشِ وَ طَيُورِ اَنْجَا سَزْدَ نُمُودَنْدَ وَ دَر بَر دَاشْتِ اَنْ اَمْرَ فَرْمُودَنْدَ. اِيْشَانِ بَوَاسِطَةُ عَدَمِ قَابِلِيَّتِ سَرِّ بَازِ زَدَنْدَ وَ قَبُولِ نُمُودَنِ اَنْ تَتَوَاسُطُوهَا چَه اَهْلِ اَسْمَانِ اِگَر چَه جِهَتِ لَطَافَتِ دَاشْتَنْدَ اَمَّا جِهَتِ كَثَافَتِ وَ تَرْكِيْبِ ظَلْمَتِ نَدَاشْتَنْدَ اَمَّا جِهَتِ تَجَرُّدِ وَ لَطَافَتِ كَمَا صِفَتِ رُوحِ قَدْسِي اسْتِ نَدَاشْتَنْدَ پَسِ اَز بَر دَاشْتِ سَرِّ بَازِ زَدَنْدَ وَ قَبُولِ اَنْ رَا تَتَوَاسُطُوهَا وَ حَمَلَهَا اَلْاِنْسَانَ يَعْنِي اَدَمِي كَمَا جَامِعِ لَطَافَتِ وَ كَثَافَتِ بُوَدَ وَ اَهْلِيَّتِ حَمَلِ اَنْ دَاشْتِ قَبُولِ اَنْ نُمُودَ بِصِفَتِ اِنَّهُ كَانَتْ ظَلُومًا جَهْلًا مَوْصُوفًا شَدَّ وَ بَايِنِ صِفَتِ خَوَاهِ قَدْحِي بَاشَدَ خَوَاهِ مَدْحِي مَعْرُوفِ شَدَّ. قَدْحِي خُودِ ظَاهِرِ اسْتِ وَ بَيَانِ اَنْ بَرِ هَمْكَانِ بَاهَرِ، مَدْحِي اَز اَنْ وَجْهِ كَمَا اَدَمِي مِي تَوَانَدَ كَمَا بَرِ نَفْسِ خُودِ ظَلَمَ كُنْدَ وَ اُو رَا بَه مَجَاهِدَه وَ رِيَاضَتِ بَجَايِ رَسَانَدِ كَمَا مَسْتَعِدَّ اِدْرَاكِ مَعْرِفَتِشِ گَرْدَانَدَ وَ اَدَمِي مِي تَوَانَدَ بَه سِيْرُوسَلُوكِ وَ طَاعَتِ وَ عِبَادَتِ بَمَرْتَبِه اِي رَسَدَ كَمَا اَز مَاسُوِي اَللّٰهُ جَاهِلَ گَرْدَدَ وَ غَيْرِ حَقِّ رَا فَرَامُوشِ گَرْدَانَدَ بَلَكِه بَمَرْتَبِه اِي رَسَدَ كَمَا غَيْرِ حَقِّ اَز نَظَرِ وَ بَصِيْرَتِشِ بَر خِيْزَدَ وَ چُونِ قَطْرَه، بَدْرِيَايِ اَصْلِ خُودِ اَمِيْزَدَ.

(۶۱)

(۲)

در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند  
هرچه استاد ازل گفت همان می گویم

**آئینه** معروف است و اینجا کنایه از دل سالک بود (طوطوی پرنده ایست) هرچه بدو آموزند آموخته شود و طریق تعلیمش در مُلک بالا باین وجه کنند که آئینه را در پیش طوطی نهند تا طوطی عکس خود را در آئینه بیند و عکس خود را در مقابل خود بداتش خویش طوطی دیگر گزیند و معلمی از پس آئینه می گوید: الله، خدای، کریم، کریم یا هر شخصی که میل آموختن آن داشته باشد. طوطی پندارد که این طوطی که در آئینه مقابل اوست سخن می تراشد او نیز در تکلم می در آید و هرچه می شنود از زبانش آید. بدین شعبده طوطی زود آموخته گردد و متکلم فصیح شود.

معانی را ادا کن همچو استاد

که طوطی را دهد خود در قفس یاد

یعنی مرا در پس آئینه دل طوطی وار داشته اند و هر نقشی که استاد ازل در دلم تصور می نماید از من بظهور می آید و هر سخنی که الهام ربّانی بگوش هوشم می خواند زبانم در مقال همان می راند.

سوال: اگر سائیلی گوید و این عقده را گشادی جوید که طوطی را پیش آئینه دارند نه پس آئینه گذارند پس ایشان پس آئینه به چه وجه فرموده اند و این ادا به چه نموده اند؟ جوابش گویم که اینجا پس بمعنی ورای است چنانچه پس پرده و پس دیوار گویند و پشت و روی را در آنجا اعتبار نجویند و باید دانست این بیت را حضرت خواجه درستایش خویش فرموده اند و ستایش مرشد نفس خود را نزد مسترشدان مستحسن نموده اند که موجب رسوخ حسن اعتقاد است و دافع سوزش فتنه و فساد کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی زمره اصحاب انا سید و لد و لا فخر و کریمه ماکان

لَبَشِيرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ الْأَوْ حَيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءَ حِجَابٍ شَاهِدِ اَيْنَ حَالٍ وَ مُؤَيِّدِ اَيْنَ مَقَالٍ يَعْنِي بِحَكْمِ الشُّعْرَاءِ تَلْمِينِ الرَّحْمَنِ هَرَّ چِه مِي گُويم از تَلْمِذِ حَقِّ اسْتِ وَ تَبْعِيَّتِ الْهَامِ اَوْ رَا مِي جُويند نِه چُون شُعْرَاءِ بَرَبْسْتِه گُو كِه هَرچِه گُويند از اَمُوْشِ نَفْسِ وَ شَيْطَانِ گُويند وَ از اَتْتِشَارِ مَخِيْلِه خُوِيْشِ سَرَاْسِيْمِه وَ اَرِ دَرِ پِيْدَايِ وَهْمِ وَ خِيَالِ گُويند. كَمَا قَالَ اللَّهُ فِي شَاهِمِ الشُّعْرَاءِ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُنَ - أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ " . (۶۲)

### اشعار مورد شرح

ناگفته نماند که " مرج البحرين " شرح ديوانِ كامل حافظ نيست بلکه شرح اشعارِ منتخبِ غزلياتِ و چند قطعه و رباعی اوست. البته در اين کتاب حدود پنجاه بيت بنظر رسيد که در ديوانِ حافظ چاپِ علامه قزوینی ديده نمی شود اما در ملحقاتِ ديوانِ حافظ چاپِ استاد خانلری آمده است. نگارنده مرج البحرين نیز متوجه اين نوع ملحقات يا اختلافات بوده و چندین بار از اختلاف نُسخِ ديوانِ حافظ صحبت کرده. مثلاً در جایی می نويسد "چون ترتيب ديوانِ از حضرت خواجه نیز آمده و هر فاضلی فراخور خوشامدِ خود ترتيبی داده نسخه ساخته است لاجرم اختلاف بسیار در نسخ در آمده است " . (۶۲)

### نسخه های خطی مرج البحرين

مرج البحرين تاکنون به حلیه طبع آراسته نشده و فقط به صورت مخطوطات در کتابخانه های جهان موجود است فعلاً مشخصات بیست و چهار نسخه خطی مرج البحرين در دست است. از انبیا ۱۲ نسخه در پاکستان (۶۴)، ۶ نسخه در هند (۶۵)، ۲ نسخه در شوروی (۶۶)، ۱ نسخه در بنگلادش (۶۷)، و ۱ نسخه در انگلستان (۶۸)، موجود است. بنده در

این مقاله از نسخه خطی کتابخانه خودم که بقلم خواجه محمد مختار بن خواجه محمد صلاح بن خواجه میرک خان غوری حنفی بسال ۱۱۲۶ هـ بخط نستعلیق خوش در ۶۸۰ صفحه کتابت شده است ، استفاده کرده ام. البته این نسخه خالی از اشتباهات کتابت نیست و کاتب برای سهوهای خود عذر موجه دارد که در ترقیمه می گوید:

نقطه با حرف غلط گشت مکن عیب که من  
بودم از خال و خط یار پریشان خاطر

(۶۹)

بجا است کسی همت بگمارد و با کمک نسخه های خطی یاد شده متن منقحی از این شرح تهیه و چاپ کند و گوشه یی از تفسیر و تعبیر عرفانی سخنان حافظ در شبه قاره را برملا سازد.



### پاورقی ها

- ۱- لطایف اشرفی، لطیفه چهاردهم، باستاناد حیات سید اشرف جهانگیر سمنانی ص ۱۲۸-۱۲۰
- ۲- هانجا، لطیفه سوم، باستاناد همان ماخذ، ص ۱۲۸
- ۳- یعنی در کتاب لطایف اشرفی چندین بار اشعار حافظ از قول سمنانی نقل شده است
- ۴- لطایف اشرفی، لطیفه پنجاه و چهارم، باستاناد همان ماخذ، ص ۱۲۹-۱۲۰

- ۵- تاریخ فرشته ۱ : ۲۰۲
- ۶- شعر العجم (ترجمه فارسی) ۲ : ۱۷۶
- ۷- تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی) ۲ : ۲۸۲
- ۸- همانجا ۲ : ۲۸۲
- ۹- تعلیقات روضة السلاطین ص ۲۷۲
- ۱۰- تاریخ عصر حافظ ص ۴۲۰-۴۲۱
- ۱۱- ریاض السلاطین ص ۱۰۸-۱۰۹ که موضوع ارسال غزل حافظ به غیاث الدین حاکم بنگاله را در صفحات ۱۰۵-۱۰۶ تأیید کرده است-
- ۱۲- روضة السلاطین ص ۸۱
- ۱۳- مرج البحرين ص ۴۲۰-۴۲۲
- ۱۴- دیوان حافظ ، چاپ قزوینی ص "قد"
- ۱۵- مرج البحرين ص ۹-۱۰
- ۱۶- سفینه الاولیاء ص ۱۸۴-۱۸۵
- ۱۷- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان ۷ : ۴۴۷-۴۷۲
- ۱۸- برای مشخصات این چاپها رجوع شود به مقدمه مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بر دیوان حافظ همراه با ترجمه اردو قاضی سجاد حسین - چاپ اسلام آباد ۱۳۶۲ ش
- ۱۹- احوال و آثار عبدالله خویشگی قصوری ، ص ۶۲-۶۹
- ۲۰- فهرست مشترک ۲ : ۱۶۰۱
- ۲۱- همانجا ۲ : ۱۶۰۲

۲۲- فهرست نسخه های خطی کتابخانه حمیدیه بهوپال

ص ۱۷۹

۲۲- سراینده ای با تخلص « خاتمی » همروزگار ختمی در هندوستان بوده است اما جز تشابه تخلص هیچگونه ربطی در میان این دو شاعر وجود ندارد. شرح حال خاتمی در تذکرة الشعرای جهانگیر شاهی و خاطرات مطربی دیده می شود-

۲۴- مرج البحرين ص ۲۵۱

۲۵- همانجا ص ۲۰

۲۶- همانجا ص ۲۱

۲۷- همانجا ص ۱۷

۲۸- همانجا ص ۲۱

۲۹- همانجا ص ۲۱

۳۰- همانجا ص ۲۱

۳۱- همانجا ص ۱۸

۳۲- همانجا ص ۱۷-۱۸

۲۲- ختمی در مرج البحرين شاه عبدالله گجراتی را مرشد خود تعریف کرده است (ص ۱۴) سپس از شیخ محمد غوث شطاری (ص ۵) و قبر او در گوالیار را وصف نموده است (ص ۸۱). از اینجا است که حدس می زنم که عبدالله گجراتی نامبرده ممکن است که همان پسر و سجاده نشین محمد غوث شطاری باشد. عبدالله به شیخ بدها معروف بود و در گوالیار متولی خانقاه پدر خود بود و در ۱۰۲۱ هـ درگذشته است. ر . ک به گلزار ابرار، ترجمه اردو موسوم به

اذکار ابرار ص ۲۸۴ و ۴۸۷ چاپ لاهور، ۱۳۹۵ هـ.

- ۲۴- مرج البحرين ص ۱۴
- ۲۵- همانجا ص ۱۰
- ۲۶- همانجا ص ۱۲
- ۲۷- همانجا ص ۵
- ۲۸- همانجا ص ۶
- ۲۹- همانجا ص ۲۰
- ۴۰- همانجا ص ۴
- ۴۱- همانجا ص ۸-۹
- ۴۲ و ۴۳- همانجا ص ۵۷
- ۴۳- همانجا ص ۲۴
- ۴۵- همانجا ص ۲۵
- ۴۶- همانجا ص ۶۷۹
- ۴۸ و ۴۷- همانجا ص ۲۶
- ۴۹- همانجا ص ۴۳
- ۵۰- فهرست نسخه های خطی فارسی ۱/۲ : ۱۲۲۴ او

۱۳۳۵

- ۵۱- مرج البحرين ص ۱۷۰ و ۲۲۱
- ۵۲- همانجا ص ۱۹۵
- ۵۳- همانجا ص ۲۲۶-۲۲۷
- ۵۴- همانجا ص ۳۵۸
- ۵۵- همانجا ص ۴۵۷-۴۵۸

- ۵۶- همانجا ص ۸۲
- ۵۷- همانجا ص ۲۰۹
- ۵۸- همانجا ص ۱۱۰
- ۵۹- همانجا ص ۵۴۰
- ۶۰- همانجا ص ۲۹۹
- ۶۱- همانجا ص ۲۹۷ - ۴۰۰
- ۶۲- همانجا ص ۵۸۸-۵۹۰
- ۶۳- همانجا ص ۱۶۹
- ۶۴- فهرست مشترك پاکستان ۲: ۱۵۹۷ - ۱۵۹۸ هفت  
نسخه بعنوان " مرج البحرين " ، ص ۱۵۹۸ - ۱۵۹۹ دو  
نسخه " بعنوان زبدة البحرين خلاصة مرج البحرين " ، ص  
۱۶۰۵ بعنوان " مرج البحرين " که نادرست به عبدالرشید  
خویشگی قصوری نسبت داده شده است ، ۷ : ۴۷۲ بعنوان  
" مرج البحرين " .
- ۶۵- فهرست بانکی پور : ش ۱۶۰ ، ایوانف (کرزن) : ش  
۲۲۱ ، اشپرنگر ص ۴۱۶ ، فهرست دیوبند ۲ : ۲۵۹  
، فهرست آصفیه ۱ : ۷۲۸ ، فهرست حمیدیه ص ۱۸۰
- ۶۶- نشریه درباره نسخه های خطی ، دفتر ۱ ص ۹۶ ،  
۱۲۲
- ۶۷- فهرست داکا ۱ : ۸۲
- ۶۸- فهرست دیوان هند (اندیا آفس) از اته ، شماره  
۱۲۶۹ که آنجا شناخته نشده است



### مشخصات منابع

- ۱- احوال و آثار عبدالله خویشگی قصوری تألیف محمد اقبال مجددی (بزبان اردو) ، دارالمورخین ، لاهور ، ۱۲۹۱ هـ .
- ۲- تاریخ ادبی ایران (از سعدی تاجامی) تألیف ادوارد براون ، ترجمه بفارسی از علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۲۹ ش .
- ۳- تاریخ عصر حافظ تألیف دکتر قاسم غنی ، تهران ، ۱۳۲۱ ش .
- ۴- تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندوشاه " فرشته " استرآبادی ، مطبع نولکشور ، لکهنو ، ۱۳۸۱ هـ ، جلد اول
- ۵- تعارف مخطوطات کتب خانه دارالعلوم دیوبند ، تألیف مولانا مفتی محمد ظفیرالدین ، جلد دوم ، دیوبند ، ۱۹۷۲ م .
- ۶- حیات سید اشرف جهانگیر سمنانی تألیف سید وحید اشرف (بزبان اردو) بروده ، ۱۹۷۵ م .
- ۷- دیوان حافظ شیرازی ، باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ، بسرمايه کتابخانه زوار ، تهران .
- ۸- روضة السلاطين از فخری هروی ، باهتمام سید حسام-الدین راشدی ، سندی ادبی بورد ، کراچی ، ۱۹۶۸ م
- ۹- ریاض السلاطين از غلام حسین سلیم زیدپوری ، کلکته ، ۱۸۹۰ م .
- ۱۰- سفینه الاولیاء تألیف شاهزاده محمد داراشکوه ، مطبع نولکشور ، لکهنو ، ۱۸۷۸ م .
- ۱۱- شعرالعجم تألیف شبلی نعمانی ، ترجمه بفارسی از

فخر داعی گیلانی، تهران ۱۳۲۷ش، جلد دوم.

۱۲- فهرست کتب عربی، فارسی و اردو کتب خانه آصفیه  
سرکار عالی مؤلف ناشناس، جلد اول، حیدرآباد ۱۳۲۲ ه. ق.

۱۳- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان  
تألیف احمد منزوی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،

جلد سوم ۱۳۶۳ش، جلد هفتم ۱۳۶۵ش

۱۴- فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد  
منزوی، مؤسسه همکاری عمرانی منطقه یی، تهران ۱۳۴۹ش،

جلد دوم بخش اول.

۱۵- فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه مولانا آزاد  
یا حمیدیه بهوپال، مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند، دهلی

۱۳۶۴ش

۱۶- مَرَجَ البحرین تألیف سیف الدین ابوالحسن  
عبدالرحمان لاهوری متخلص به ختمی، نسخه خطی بقلم

خواجه محمد مختار مؤرخ ۱۱۲۶ ه، در کتابخانه نوشاهیه،

ساهن پال، بخش گجرات - پاکستان.

۱۷- نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران درباره نسخه  
های خطی - دفتر نهم، فراهم آورده محمد تقی دانش پزده،

تهران، ۱۳۵۸ش

دکتر محمد صدیق شبلی  
دانشگاه آزاد علامه اقبال - اسلام آباد

### لبر رواج و امتیاز حافظ

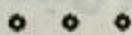
دیوان حافظ یکی از شاهکارهای ادبیات فارسی بلکه ادبیات جهانی است. این دنیای پهناور که ما در آن زندگی می‌کنیم خیلی کوچک و فشرده شده است. ما امروز درباره کشور های مختلف بیشتر می‌دانیم و ادبیات آنها بوسیله ترجمه بدست ما می‌رسد. ما این طور همراه با ادبیات ملی خود ادبیات جهان را هم می‌خوانیم. اکثر این آثار ترجمه شده خارجی به همان سرعت که توجه ما را جلب می‌کند از یاد ما هم می‌رود. بعلمت اینکه اینها فاقد شرایطی است که ادبیات را دوام می‌بخشد. ولی بعضی از این آثار مختصاتی دارد که از مرزهای مکانی و زمانی فراتر رفته مورد قبول همگی قرار گرفته است. این چنین آثار از یک طرف جزو ادبیات جهان است و از طرف دیگر قسمت عمده ادبیات جهانی را تشکیل می‌دهد و دیوان حافظ بی‌تردید یکی از نمونه های بارز این ادبیات است. حافظ برای رسیدن به این مقام زحمت انتظار نکشیده است. این مقام از اول نصیب او بوده است. حافظ خودش هم از تاثیر شعر خود آگاه بود و شعرش در زندگانی او از مرزهای ایران گذشته شهرت جهانی پیدا کرده بود. بنا بگفته حافظ :

عراق وفارس گرفتی بشعر خوش حافظ  
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

شکر شکن شوند همه طسوطیان هند  
 زین قند پارسی که به بنگاله می رود



حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید  
 تاحد مصر و چین و به اطراف روم روی



بشعر حافظ شیراز می گویند و می رقصند  
 سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

بعد از وطن خود شعر حافظ در شبه قاره پاک و هند  
 بیشتر از هر کشور دیگری رائج بوده است. از شمار نسخه  
 های خطی و چاپی دیوان حافظ که در کتابخانه های این  
 سرزمین موجود است و از عدد شروح و تراجم حافظ که اینجا  
 نوشته شد روشن می شود که کلام خواجه شیراز تاچه اندازه  
 در این سامان رواج داشته است. می گویند دو نفر از سلاطین  
 هند حافظ را به دربار های خود دعوت نمودند. یکی از آنها  
 شاهی شعر دوست و شاعر نواز محمود شاه بهمنی دکنی (۱)  
 (۷۸۰ - ۷۹۱ هـ) و دیگر سلطان غیاث الدین بن سلطان  
 اسکندر بنگالی (حدود ۷۶۸ هـ) بود. ولی مصلی و آب رگنا باد  
 حافظ را اجازه به این سفرها نداد. صرف نظر از اینکه این  
 روایت دو دعوت واقعیت دارد یا مجعول است؟ در هر دو  
 صورت ثابت می کند که مردم شعر حافظ را در پاک و هند  
 بسیار دوست می داشته اند. سید اشرف جهانگیر سمنانی یکی  
 از صوفیای معروف هند با حافظ در شیراز ملاقات نمود و

خاطرات خوبی از این ملاقات داشت و ارادت فراوان نسبت به حافظ درگفتارها و نامه های خود ابراز داشته است. این معرفی حافظ بوسیله یک صوفی معاصر و ممتاز درحلقه اهل معرفت البته مؤثر بوده است. می گویند که جلال الدین محمد اکبر (۱۶۲-۱۰۰۵هـ) از سلاطین تیموریه هند سواد خواندن و نوشتن نداشت ولی حافظ را بسیار دوست می داشت و مردم برایش دیوان حافظ می خواندند و او از استماع آن لذت می برد. در زمان پسرش نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۰۵-۱۰۲۷هـ) کلام حافظ درشبه قاره پاک و هند رواج بیشتری یافت. بعلمت اینکه جهانگیر شاه خودش شاعر و شاعر دوست بود. همسرش نور جهان ایرانی الاصل بود و عدّه کثیری از امرای ایرانی جزو دربار او بودند. از همین خانواده اورنگزیب عالمگیر (۱۰۶۹-۱۱۱۹هـ) دیوان حافظ را از کنار خود دور نمی کرد، ولی نمی خواست که عموم مردم حافظ را دوست داشته باشند. بنظر او دیوان حافظ برای خواص بود و برای عوام نبود. او می ترسید افکار حافظ عموم مردم را از راه بی راه کند. از فارسی گویان هند کمتر شاعری بوده است که در تتبع حافظ غزلهائی سروده باشد و نسبت به این شاعر بزرگ اظهار ارادت نکرده باشد. ضمیری اصفهانی که از شعرای دوره عالمگیری بود دیوانی به اسم "عیون الزلال" در استقبال از حافظ گفت. علامه اقبال بزرگترین شاعر فارسی دوره اخیر اگرچه باافکار حافظ مخالف بود، ولی شدیداً تحت تاثیر سبک حافظ قرار گرفته بود و می گفت: " وقتیکه من در رنگ حافظ می باشم روح حافظ در من حلول می کند ". اقبال در پیروی حافظ غزلهای سروده و ابیاتی حتی از تراکیب حافظ هم در شعر خود استفاده نموده است. ولی تنها اختلافی که اقبال با حافظ داشت اختلاف مسلک

و رسالت بود. پیروی شاعری چون اقبال از حافظ هم نشانه رواج و قبول حافظ در شبه قاره پاک و هند می باشد.

فارسی بعد از عربی مهمترین زبان معارف اسلامی است. بنابراین در سراسر جهان اسلامی این زبان شیرین از دیرباز جزو برنامه درسی بوده است و هر کجا که زبان فارسی رسید قلمرو حافظ هم تا آنجا گسترش یافت. فارسی در حدود هشت صد سال در شبه قاره پاک و هند زبان رسمی و فرهنگی بود، به همین علت حافظ در این سرزمین قبولیت تام داشته است. فارسی جای خود را برای زبان اردو خالی کرد که واقعاً دختر زیبای فارسی است و فارسی در تشکیل اردو تأثیری فراوانی داشته است. ادبیات اردو مخصوصاً شعر اردو تا حدی تحت تأثیر شعر فارسی بوده است که آن را موجود ظلّی شعر فارسی گفته اند. شعرای اردو نیز حافظ را به چشم ادب نگریسته اند، از شعر او الهام گرفته اند، ابیاتش را به شعر اردو ترجمه کرده اند. دیوان حافظ کاملاً هم چندین بار به اردو ترجمه شده است. شعرای اردو کلام خود را با ذکر حافظ یا با مصراع ها و ترکیب هایش مزین کرده اند. در زبان اردو بعضی مصراع های حافظ در نوشته های ادبی و سیاسی چون ضرب الامثال بکار رفته است و این نیز دلیل رواج و تأثیر حافظ در محافل اردو است. برخی از مصراع هایی که در زبان اردو عمومیت دارد، اینجا ثبت می شود. این مصراع ها فقط از ردیف دال انتخاب شده است.

- که آشنا سخن آشنا نگه دارد
- هر عمل اجری و هر کرده جزای دارد
- هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
- که بامن هر چه کرد آن آشنا کرد
- قرعه فال بنام من دیوانه زدند

- \* چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
- \* چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند
- \* هزار شکر که یاران شهر بی گنهند
- \* براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید
- \* در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

رواج حافظ در شبه قاره بر ثروت ادبیات زبانهای محلی این سرزمین هم افزوده است. بلوچی، پشتو، سندھی، پنجابی از زبان های مهم محلی پاکستان است. غزلیات حافظ در همه این زبان ها ترجمه شده است. کشور مسلمان ترکیه نیز از فیض فارسی و شعر حافظ محروم نمانده است. سه شرح معروف حافظ یکی تالیف سروری (م ۱۶۶۹ هـ) دوم تالیف شمعی (م در حدود ۱۰۰۰ هـ) و سوم تالیف ملا سودی (در حدود ۱۰۰۰ هـ) بزبان ترکی نوشته شد. این شروح می رساند که حافظ در ترکیه هم ارادت مندان بسیار داشته است. کشور های عربی زبان نیز از تراجم حافظ بهره سرشاری برده اند.

شعر حافظ فقط به کشورهای مسلمان که فرهنگ مشترکی دارند محدود نمانده است بلکه از این حدود گذشته به دور ترین نقاط دنیا رسیده است. امروز در دنیای متمدن و مترقی کشوری نیست که حافظ به زبان آن ترجمه نشده باشد.

اگرچه ترجمه های شاهکار های ادبی در زمان ما خیلی عمومیت داشته است ولی معرفی حافظ بوسیله ترجمه در اروپا تقریباً سیصد سال پیش شروع شد. توماس هاید (۱۷۰۲ - ۱۶۲۶) اولین مترجم حافظ در اروپا بود. کار حافظ شناسی در مغرب زمین حالا هم ادامه دارد. مسلم است که ترجمه شعر از زبانی بزبان دیگر کار مشکل است. بعضی این را کار بیهوده ای می دانند برای اینکه در ترجمه زیبایی و لطف شعر

از بین می رود ، ولی حافظ این قدر خوش بخت و شعرش باین اندازه توانا است که در صورت ترجمه هم خوبی آن برقرار می ماند ، به شرط اینکه ترجمه آن خوب باشد. این ترجمه ها بسیاری از بزرگان ادب را تحت تأثیر قرار داده اند. در این مورد گوته شاعر و نویسنده ممتاز آلمانی بلکه جهانی را می شود نام برد. فهرست ارادتمندان حافظ طویل است ولی از آنها کسی به گوته نمی رسد. بنا بگفته یک نویسنده بزرگ آلمانی: " در هیچ دوره ای از تاریخ جهان هیچ شاعری را نمی توان یافت که نسبت به شاعری از کشوری دیگر نظیر تجلیلی را که گوته از حافظ ایران کرده ، بجا آورده باشد ". (۶)

گوته دیوان شرقی خود را در جواب دیوان حافظ ترتیب داده و بدین طریق پلی میان شرق و غرب تعمیر کرده است. ترجمه آثار فارسی مخصوصاً دیوان حافظ در ادبیات آلمانی جنبش رومانتیسم را بوجود آورد که دیوان شرقی گوته پرارزش ترین نتیجه این جنبش ادبی است. گوته واقعاً برای حافظ احترام خاصی قایل بوده، او درباره حافظ چنین اظهار نظر کرده است :

" ای حافظ سخن تو همچون ابدیت بزرگ است ، زیرا آنرا آغاز و انجامی نیست. کلام تو چون گنبد آسمان تنها بخود وابسته است ، لاجرم میان نیمه غزلت یا مطلع و مقطع آن فرقی نمی توان گذاشت ، چه همه آن آیت جمال و کمال است. اگر روزی دنیا بسر آید ، ای حافظ آسمانی ، آرزو دارم که تنها باتو و درکنار تو باشم و همراه تو باده نوشم و چون تو عشق ورزم ، زیرا این افتخار زندگی من و مایه حیات من است " .



امرسن شاعر و نویسنده معروف امریکائی آثار گوته را بسیار دوست داشت. او برای استفاده مستقیم از این آثار زبان آلمانی را برگرفت. این نویسنده امریکایی بوسیله گوته معتقد حافظ شد. امرسن در نوشته های خود از حافظ خیلی تجلیل کرده است او حافظ را "مرد تیز چشم و تیز بین" قرار داده است که دوستدار آزادی و استقلال بشر است.

حکایت رواج حافظ در سراسر جهان دراز است ولذت خاصی دارد. این را همین جا رها کنیم ولی هرچه از این حکایت بیان شد چگونگی رواج حافظ را روشن می سازد و حالا به سؤالی مهم متوجه می شویم که سر رواج و امتیاز حافظ چیست؟ از سطور گذشته معلوم می شود که حافظ اول به ایران و نواحی فارسی زبان مورد قبول قرار گرفت و دوم در کشور های رواج یافت که زبان آنها فارسی نبود ولی فارسی آنجا راه یافته واهمیتی بدست آورده بود، نظیر شبه قاره پاک و هند و ترکیه و بعضی کشور های اسلامی، سوم کشور های که از این دو بیرون است. ودرهرسه صورت اسباب رواج حافظ مختلف است در صورت اول و دوم زبان و سبک شاعر و در صورت سوم مطالب و مضامین بیشتر اهمیت دارد ولی رویهمرفته اسباب رواج حافظ تقریباً همان است که کاخ عظمت حافظ بر آنها استوار است. حافظ مطالبی را در قالب غزل بیان کرده است که هر جا و همیشه مطبوع و مقبول مردم بوده و هست. اهمیت اینها با گذشت زمان کم نشده و نخواهد شد. همچنین حافظ برای این مطالب جالبترین سبک را بکار برده است.

غزل عارفانه در دست حافظ بذروه کمال رسید و از اول اهل معرفت را بخود متوجه ساخت و در نتیجه حسن ارادت مردم نسبت به حافظ بیشتر شد. ذکر حافظ عموماً با کمالات

روحانی اش همراه می باشد. محمد گل اندام، جامع دیوان حافظ خواجه شیراز را معدن اللطائف الروحانیه و مخزن المعارف السبحانیه قرار داده است و نوشته است که سماع صوفیان بی غزل شور انگیزش گرم نشدی. در لطائف اشرفی که مجموعه گفتارهای سید اشرف جهانگیر سمنانی است درباره حافظ چنین آمده است:

" چون بهم رسیدیم صحبت در میان او (حافظ) بسیار محرمانه واقع شد. مدتی بهم دیگر در شیراز بودیم. هر چند که مجذوبان روزگار و محبوبان کردگار را دیده بودیم اما مشرب وی عالی یافتیم."

همین سید اشرف در مکتوبات خود حافظ را به لقب های چون " قدوة مخدومان الهی " و " عمدة محبوبان نامتناهی " یاد کرده است.

معاصر سرشناس حافظ، میر سید علی همدانی (م ۷۸۶) که به اتفاق سید اشرف جهانگیر سمنانی با خواجه حافظ ملاقات کرد، در رساله مختصری خود موسوم به " مرادات دیوان حافظ " مطالب عرفانی کلام او را توضیح داده است. (۱۲)

مولانا عبدالرحمان جامی (م ۸۹۸) در " نفحات الانس " حافظ را در زمره مشائخ و صوفیاء شمرده، درباره او چنین نوشته است:

" وی لسان الغیب و ترجمان اسرار است. بسا اسرار غیب و معانی حقیقت که در کسوت و صورت و لباس مجاز باز نموده ... وی چنان بر مشرب این طائفه واقع شده است که هیچ کس را بآن اتفاق نیفتاده ... یکی از عزیزان سلسله خواجهگان قدس الله تعالی اسرارهم فرموده است که هیچ دیوان

به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد « (۱۲) .

مصنف تذکره « مخزن الغرائب » حافظ را به القاب « دریای معرفت » و « غواص بحر حقیقت » یاد کرده است (۱۲) . علامه اقبال در مثنوی اسرار خودی ابیاتی چند در رد افکار حافظ نوشت. بعد از انتشار این مثنوی هیاهوی شدیدی برپا شد و صوفیاء و علماء از حافظ دفاع نمودند، علامه اقبال مجبور شد که در چاپ بعدی این مثنوی ابیاتی مربوط به انتقاد بر حافظ را حذف کند. گویا چندین سال پیش حافظ در شبه قاره ارادت مندانی داشت که اجازه نمی دادند کسی بر علیه حافظ چیزی بگوید. مولانا اشرف علی (م ۱۹۴۴) یکی از علمای ممتاز که بیش از صد کتاب در موضوعات دینی تألیف کرده است شرحی بر ابیات عارفانه حافظ به اسم « عرفان حافظ » نوشته است. این ارادت صوفیاء مقام حافظ را در نظر مردم خیلی بالا برده و بر اعتبار او افزوده است. خانقاه در ترویج شعر حافظ نقش مهمی را ایفا کرده است. غزل برای سماع نسبت به انواع دیگر شعر مناسبتر است و غزل حافظ از غزلهای دیگران بمراتب شور انگیز تر است. اینطور خانقاه مرکز مؤثری برای شیوع اشعار و افکار حافظ شد. حسن اعتقاد مردم بدرجه ای رسیده است. از دیوان او فال می گیرند. حکایاتی عجیب درباره فالهای دیوان حافظ آورده اند که حافظ را واقعاً لسان الغیب و ترجمان اسرار ثابت می کند. این فالگیری هم سبب رواج حافظ شده است.

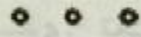
با این همه ستایش صوفیاء از حافظ، ما نمی دانیم که او بکدام سلسله منسلک و به دست که بیعت کرده بود؟ به ملامتیه تعلق داشت یا پیرو مسلک قلندران بود؟ ولی اینقدر البته می دانیم که غزلیاتش مملو از مطالب عرفانیست و مسایل مهم عرفان را حافظ در غزلهای خود مطرح کرده و

اصطلاحات صوفیا را بکار برده است. حافظ اسرار تصوف را بخوبی درک کرده بود. دلش از عشق سرشار بود. این سرمستی عشق در سراسر کلامش سرایت کرده است و بر سحر شعرش اضافه کرده است و این شور عشق است که اهل دل را بخود جلب می کند. ابیات عاشقانه حافظ را به هر دو صورت - حقیقت و مجاز - می توان تعبیر کرد لذا این ابیات برای صوفی و غیر صوفی یکسان دلکشی دارد.

در تاریخ ادبیات بندرت اتفاق افتاده است که یک شعر هم در حلقه اهل معرفت و هم در محفل رندان اعتبار داشته باشد. ولی حافظ در این مورد از مستثنیات است. او مطالب رندی و مستی را هم بکمال هنر در رشته نظم کشیده است و سبب عمده شهرت حافظ مخصوصاً در غرب زمین مرهون همین مطالب است. اهل مغرب حافظ را مثل حکیم معروف یونانی اپیکورس دوست می داند که لذت و خوشی را غایت آمال انسان می خواند و خوشی را منحصر به حصول لذایذ می دانست. بعضی از متفکران این فلسفه نشاط حافظ و نتایج آن را مورد انتقاد سخت قرار داده اند. شکی نیست که حافظ مبلغ خوشی و خوشداری است. ولی فلسفه اش مبتنی بر فکر عمیق او است. این را در چهار چوب فکری اش باید مطالعه کرد. در این صورت رندی و سرمستی حافظ به آن اندازه مورد اعتراض نمی ماند اگرچه این اعتراضات بکلی مرتفع هم نمی شود.

حافظ تدریجاً به این فلسفه زندگانی رسیده است. این فلسفه صغری و کبری دارد و نظر به این قضایا ما این فکر را بهتر می توانیم درک کنیم. اول اینکه زندگانی بشر بنظر حافظ فانی و بی ثبات است چنانکه می فرماید:

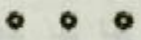
مرا در منزل جانان چه امن و عیش، چون هر دم  
جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها



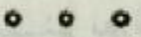
در بزم دور یک دو قدح در کش و برو  
یعنی طمع مدار وصال دوام را



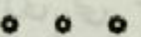
به چشم عقل در این رهگذر پر آشوب  
جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل است



زانقلاب زمانه عجب مدار که چرخ  
از این فسانه و افسون هزار دارد یاد



غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه  
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند



بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین  
کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

دوم اینکه انسان بر زندگانی خود اختیاری ندارد . می

گوید :

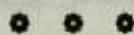
در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند  
گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را



گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه  
به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد



عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت  
که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت



بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل  
تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت

سوم اینکه چون انسان مجبور محض است باید راضی به

رضای حق بود :

چون قسمت ازلی بی حضور ما کردند  
گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر



بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت  
که درمقام رضا باش و از قضا مگریز



روزی اگر غمی رسدت تنگ دل مباش  
رو شکر کن مباد که از بد بتر شود

چهارم اینکه حال را غنیمت باید شمر و خوش باید بود.

نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان  
که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ



وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی  
حاصل از حیات ای جان یکدم است تادانی



ساقیا عشرت امروز به فردا مفکن  
باز دیوان قضا خط امانی به من آر



هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار  
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

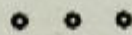
حافظا چون غم و شادی جهان در گذر است  
بهتر آنست که من خاطر خود خوش دارم



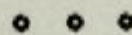
گرچه در بازار دهر از خوشدلی جز نام نیست  
شیوه رندی و خوشباشی عیاران خوش است



نو بهار است در آن باش که خوش دل باشی  
که بسی گُل بدمد باز و تو در گُل باشی



در این مقام مجازی بجز پیاله مگیر  
در این سراچه بازیچه غیر عشق مبارز



رندی و سرمستی برای مردم جالب تر از موضوعات دیگر است. برای همین عموم مردم حافظ را بیشتر دوست دارند و حافظ را خواجه رندان می خوانند. استاد عبدالحسین زرین کوب در کتابهای ارزنده خود بر رندی حافظ بیشتر اصرار دارد و در جستجوی ردّ پایش به کوی رندان رفته است و منتقدین حافظ او را متهم می کنند که از چنین ابیاتش یکنوع انارکی اجتماعی رواج یافته است. ولی اگر ما



نکات بالا را در نظر داشته باشیم سنگینی اتهام علیه حافظ يك خورده کم می شود. حافظ مبالغ محض عیش و نشاط و باده پرستی و خوش گذرانی نیست. حافظ انسان را در بی ثباتی و جبر زندگی برای ترك دنیا تلقین نمی کند بلکه تلخی های زندگی را برای او گوارا می سازد تا زندگی راحت و آسان شود.

بزرگترین امتیاز حافظ که در رواج شعرش تأثیر داشته است، رجایی بودن او است. در مشکلات زندگی تلقین می کند که باید راضی به رضای حق باشیم و در حال رضا امیدوار به آینده بهتری باشیم. در ادبیات ملل مسلمان عقیده جبر با اعتقاد به رحمت حق با هم می رود. این اعتقاد جبر زندگی را تا حدی قابل تحمل ساخته است و احساس گناهگاران را کم کرده است. مولانا غلام قادر گرامی (م ۱۹۲۷م) یکی از شعرای بنام شبه قاره در این مورد چه خوب گفته است:

عصیان ما و رحمت پروردگار ما  
این را نهائیتی است نه آن را نهائیتی

برای همین حافظ از رحمت حق نومید نیست و امیدوار آینده بهتری است:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند  
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند  
چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است  
که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند  
بر اثر صبر نوبت ظفر آید



غمناك نباید بود از طعن حسود ای دل  
شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد



یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور  
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور  
گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد ناپدید  
هیچ راهی نیست کور را نیست پایان غم مخور



در شعر اخلاقی حافظ مثل سعدی شیرازی و ابن یمین  
و دیگران زیاد شهرت ندارد، ولی شعر اخلاقی اش هم خالی  
از تاثیر نیست. بنظر حافظ زندگی نکویی است و خیر، و  
باید در حق کسی بد نیاندیشیم و بدنکنیم. این فلسفه غیر از  
فلسفه بشر دوستی چیزی نیست. در این مورد حافظ می  
گوید:

فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم  
وانچه گویند روا نیست بگوییم رواست



مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن  
 که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست  
 چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را  
 غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

• • •

قفا خوریم و ملامت کشیم و خوش باشیم  
 که در طریقت ما کافری است رنجیدن

• • •

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات  
 بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن

حافظ از مکر و ریا بیزار است. نفاق و زرق را برای  
 زندگانی اجتماعی خیلی زیان بخش می داند. از همین است که  
 حافظ صوفیاء و علماء و زهاد ریاکار را مورد انتقاد سخت  
 قرار می دهد و می گوید:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند  
 چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

• • •

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود  
 یا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ  
طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد



خیز تا خسرکه صوفی به خرابات بریم  
شطح و طامات ببازار خرافات بریم

در سیر تکامل غزل فارسی حافظ اهمیتی فوق العاده دارد. بزرگترین امتیاز حافظ این است که غزل بدست او به اوج کمال خود رسید و این نمونه کامل برای شعرای بعدی بلکه در زبانهایی که غزل در آنها راه یافته بود سرمشق قرار گرفت. عشق موضوع اساسی غزل است و حافظ حق این موضوع را بخوبی ادا کرده است ولی او تنها به این موضوع اکتفا ننموده است. او دامن غزل را وسعتی بخشیده است و این صنف شعر را بجایی رسانیده است که حالا در غزل انواع مضامین و کیفیات و اوضاع و احوال را می توان بیان کرد البته تحت شرایط غزل رموز کنایه یا سیمبالیسم شرط اول آن است. در غزل بقول شاعر نام آور اردو فارسی میرزا اسد الله خان غالب گفتگو از مشاهده حق هم بدون اصطلاحات باده و ساغر نمی توان کرد. حافظ در غزل خود اصطلاحاتی نظیر طامات - خرابات - پیرمغان - خرکه - سالوس - هاتف - رطل گران - زَنار - صومعه - زاهد - شاهد - رقیب - طلسمات - دیوو کنشت را به هنرمندی تام بکار برده است. اینها هم جنبه ایمانی غزل او را تقویت کرده است.

این اصطلاحات جزو مخصوص زبان غزل شده است.

حافظ در غزل حقیقت و مجاز را طوری آمیخته است که هر کس به ذوق خود از کلام او لذت می برد. اهل حقیقت کلامش را بعقیده خود و اهل مجاز طبق نظر خود تعبیر می کنند. این امتزاج حقیقت و مجاز حلقه حافظ دوستداران را بسیار وسعت داده است.

تنها غزل فارسی تحت تأثیر حافظ نرفته است بلکه حافظ در غزل زبانهای دیگر هم اثری گذاشته است. غزل قسمت عمده شعر اردو را تشکیل می دهد و آن را آبروی شعر اردو گفته اند. شعرای معاصر زبان اردو مثل حافظ اصطلاحات خانقاه و میکده و غیره را کنایه بکار می برند و به ایما اوضاع سیاسی و اجتماعی را بیان می کنند. آنان این روش را حتماً از حافظ یاد گرفته اند. در زبان اردو باوجود جنبشهای ضد غزل و بسبب این سیمبالیسم غزل امروز هم بقوت خود زنده و باقی است. و این سبک غزل در زبانهای دیگر پاکستان مثل بلوچی، پشتو، سندی، پنجابی و کشمیری و غیره هم پیروان بسیار داشته است و دارد. در غزل ترکی هم تأثیر حافظ می توان دید. این تأثیر از زبانهای جهان اسلامی گذشته به اروپا هم رسیده است. گوته در زبان آلمانی غزلهایی سروده است. او در این غزلها از حافظ پیروی کرده است. او حتی تشبیهات و استعارات و کنایات حافظ را در کلام خود گنجانیده است و بعضی از اینها بوسیله ترجمه شعر گوته در سائر زبانهای اروپائی راه یافته است. پس بی تردید می توان گفت که در ادبیات جهان هر جا که غزل است از حافظ فیض برده است.

باری شاه شجاع شعر حافظ را مورد انتقاد قرار داده و عیبهایش را اینطور شمرده است:

غزلیات او در معانی و مقاصد مختلفه است و در یک موضوع نیست، لحظه ای صوفیانه است و دیگر دم عاشقانه، در بیتی مستانه و جسمانی، در بیتی جدی و روحانی، یکجا عارفانه و در جای دیگر رندانه...

حالا این عیبها، هنر غزل پنداشته می شود. حافظ غزلهایی هم گفته است که تسلسل مضمون ندارد و هر بیت آن از لحاظ مضمون مستقل بالذات است و بابت ماقبل و مابعد تعلق ندارد (ولی بعضی به این خیال موافقت نمی کنند) حافظ آغاز کننده این نوع غزل نیست البته پایه گذار و استحکام دهنده است. در زبان اردو این خصوصیت غزل را " ریزه خیالی " می گویند این " ریزه خیالی " بر تنوع غزل حافظ افزوده است. در چنین غزلها هر کس بدوق و دلخواه خود می تواند ابیاتی را پیدا کند و ازان لذت ببرد.

دیوان حافظ را همه انتخاب یا سراپا انتخاب گفته اند. این امتیاز بارز این دیوان شمرده می شود. صائب تبریزی (۵۱۰۸۶) در این مورد چنین گفته است :

هلاک حسن خداداد او شوم که سراپا  
چو شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد (کذا)

در سراسر دیوان حافظ غزلی که عذوبت و لطافت یا به اصطلاح " حافظیت " نداشته باشد اصلاً پیدا نیست و همچنین در غزلهای این دیوان بیتی دیده نمی شود که سست و ضعیف باشد. اهتمام این خوبی در سراسر دیوان کمتر از معجزه هنر نیست. دیوان حافظ چنانکه معلوم است بوسیله محمد گل اندام یکی از دوستان صمیمی حافظ جمع آوری شده است. ممکن است او هم در این انتخاب دستی داشته

باشد وی در دیوان غزلهای طولانی هم موجود است که ابیات آنها هم خوب است. ازاین بر می آید که خود حافظ هم متوجه این حسن انتخاب بود. او تا حد امکان کوشیده است که غزل ایاتش از حشو و زواید پاک باشد. این سراپا انتخاب بودن دیوان حافظ هم در جهانگیری حافظ موثر بوده است.



### جهاشی

- ۱- براون، ای. جی، تاریخ ادبیات ایران "از سعدی تا جامی" ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۹ ش، ص ۲-۲۸۱
- ۲- ایضاً ص ۲۸۲
- ۳- خان محمد بختاور، مرآة العالم، لاهور، ۱۹۷۹ م، ص ۶۱۱
- ۴- براون، تاریخ ادبیات ایران، محوله بالا، ص ۲۹۷
- ۵- Arberry, A.J: Clacical Persian Literature, London, 1958, P, 333-5
- ۶- گوته، دیوان شرقی، ترجمه شجاع الدین شفا، تهران، ۱۳۲۷ ش، ص ۱۶۷۵
- ۷- ایضاً ص ۱۶۸۲
- ۸- Broms, Henri: Two Studies in the Relation of Hafiz and the West, Helsinki, 1968, P.88
- ۹- محمد گل اندام، مقدمه مشموله دیوان حافظ شیرازی، مرتبه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، ص "ق"

- ۱۰- یمنی نظام (مرتب) لطائف اشرفی جلد ثانی ملفوظات  
سید اشرف جهانگیر سمنانی ، دہلی ، ۱۲۹۸ھ ، ص ۲۷۰
- ۱۱- عبداللہ خویشگی: معارج الولاية (خطی) در کتابخانہ دانشگاه  
پنجاب لاہور، برگ ۲۰۱-۲۰۴
- ۱۲- دکتر محمد ریاض ، احوال و آثار و اشعار میر سید  
علی ہمدانی ، اسلام آباد ۱۲۶۴ھ . ش ، ص ۱۸۶
- ۱۲- جامی ، عبدالرحمن ، نفحات الانس ، تہران ، ۱۲۲۷ھ .  
ش ، ص ۶۱۴
- ۱۴- ہاشمی شیخ احمد علی خان ، تذکرہ " مخزن الغرائب " ،  
لاہور ، ۱۹۶۸ م ، ص ۶۴۵
- ۱۵- مخصوصاً " باکاروان حله " و " از کوچہ رندان " نوشتہ  
استاد زرین کوب .
- ۱۶- یوسف حسین خان ، حافظ اور اقبال (حافظ و اقبال)  
دہلی ، ۱۹۷۶ م ، ص ۲۳۵



دکتر محمد ظفر خان  
جهنگ

## تُرک شیرازی

( از دیدگاه دانشوران ایران )

خواجه شمس الدین محمد بن بهاءالدین حافظ شیرازی  
که در ۷۹۱ هـ ( ۱۲۸۹ م ) در شیراز درگذشت یکی از سخنوران  
عالی قدر و بزرگ ترین شاعر پارسی گو بود. او می سراید:

اگر آن تُرک شیرازی بدست آرد دلِ ما را  
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

معلوم نیست که آن " تُرک شیرازی " دل حافظ را  
بدست آورد یا نه البته این قدر معلوم است که این " تُرک  
شیرازی " یعنی حافظ شیرین سخن بوسیله کلام معجز نظام  
خویش، دلی هر که و مه را که کمی علاقه بزبان فارسی دارد،  
برده است. بیش از شش صد سال سپری شده است که  
شهرت این گوینده بلند اندیشه لطیف طبع اطراف و اکناف  
عالم را فراگرفته است و ما احساس می کنیم که گفته او :

ز شعر حافظ شیراز می خوانند و می رقصند  
سیاه چشمان کشمیری و تُرکان سمرقندی

مبنی بر حقیقت است. راستی هر سخن فهمی چون اشعار  
آبدارش را می خواند در وجد و حال می آید زیرا احساس  
می کند که عواطف درونی و خواسته هایش در آن منعکس

شده است. سخنش چنین با روح ما آشنا و پُر تاثیر است که هیچ گاه نتوانستیم او را فراموش بکنیم. همواره می کوشیم که بجهت تمجید و تجلیل این مونس دل و جان و راهنمای مشفق و مهربان و سخن پرداز روشن ضمیر مراسمی برگزار بنمایم و هدیة عقیدت و ارادت در حضور آن نابغه دانش و ادب عرضه بکنیم و هم افکار آن شاعر شیرین گفتار را دلیل راه خود بسازیم.

حافظ شیرازی هنوز طفلی بود صغیر سن که پدر بزرگوارش داعی اجل را لبیک اجابت گفت. چنانچه دوران صباوتش در مشقت و عسرت بسر آمد. ولی باین همه دست از تحصیل علم نکشید. قرآن مجید را حفظ کرد و زبان عربی نیز آموخت و صلاحیت فوق العاده ای در زمینه تعلیمات دین مبین اسلام و الهیات بدست آورد و بزبان فارسی شعر سرودن گرفت و بزودی صیت شهرتش چهار دانگ عالم را فرا گرفت. طبق بیان دکتر ذبیح الله صفا:

" زندگانش با خدمات دیوانی در نزد پادشاهان اینجو و آل مظفر پارس همراه بود "

در دیوانش اشعار در مدح پادشاهان آن زمان دیده می شود لذا این گفته دکتر حریری صداقت دارد که:

" حافظ بطور حتم زندگی در فقر نمی گذرانید. معاش مرتب داشت و لباس خوب می پوشید و گذشته ازین مرد گمنام هم نبود، بلکه از جمله اعیان و بزرگان شهر بشمار می رفت. همینکه عنوان خواجه داشت خود برهانی است قاطع برای عرایض بنده. همه می دانید که عنوان خواجه در آن عصر به هر آدمی بی سروپا داده

نمی شد بلکه مختص رجال مهم و حتی وزراء

بود." (۲)

حافظ در حین حیات خویش از حیث شاعر مقام شامخی را احراز کرده بود و شهرتش نه تنها در ایران بلکه در اکثر کشور های مجاور اسلامی بویژه در سراسر شبه قاره جنوبی آسیا رسیده بود و علاقمندان زبان شیرین فارسی اشعارش را از روی شوق و رغبت می جستند. چنانچه گویند که سلطان غیاث الدین بن سلطانی سکندر فرمانروای بنگال در ۷۶۸ هـ (۱۲۶۷ م) سریر آرای سلطنت شد و خواست که از کلام بلاغت نظام خواجه حافظ شیرازی مستفید بشود، این مصراع باو فرستاد:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود  
حافظ این مصراع را مطلع قرار داده غزلی مشتمل بر ده شعر سروده بحضور سلطان فرستاد.

همچنین روایت می کنند که سلطان شاه محمود (۷۸۰-۷۹۹/۱۲۷۸-۱۲۹۷ م) از سلاطین بهمنیه بود و علاقه مفراطی بزبان عربی و فارسی داشت و درین زبانها شعر می سرود او چون قدردان و مربی شاعران بود زاد راه به خواجه حافظ فرستاد و بحضور خود طلبید. خواجه دعوتش را پذیرفت و خواست که سفر را بر حضر ترجیح داده به دکن (جنوب هند) برود، ولی چون به بندر هرمز رسید و سوار کشتی شد طوفانی عظیم برخاست و شاعر شیرازی که آشوب برخشکی بقدر کافی دیده بود، نخواست که گرفتار آشوب دریا هم بشود. خیال مسافرت را از دل بدر کرده مراجعت به وطن مالوف کرد و غزلی که مطلع اش باین قرار است:

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد

به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد

بحضور آن قدردان خویش فرستاده، معذرت خواست .  
 خوش بختانه در شبه قاره جنوبی آسیا تاکنون هیچوقت  
 از شهرتش کاسته نشده است. سعدی اگرچه پیغمبر غزل است  
 و بقول دکتر محمد معین این شاعر عالی قدر "مطالب عاشقانه  
 را باوج رفعت رسانیده است" (۲) ولی در شبه قاره پاکستان و  
 هند معروفیت این ستاره درخشان زبان و ادب فارسی یعنی  
 سعدی شیرازی از گلستان و بوستان بویژه از گلستان اوست  
 که جزوی از آن تاکنون در کتابهای درسی دبیرستانها و  
 دانشکده ها آمده است. اما ناموری حافظ شیرازی مبنی بر  
 غزلیات اوست و بحدی است که از دیوانش فال می گیرند و  
 او را لسان الغیب می دانند.

خانم عطیه بیگم روایت می کند که حکیم الامت علامه  
 دکتر محمد اقبال می گفت :

" گاهی احساسش چنین است که روح حافظ با  
 روح وی همکلام است و در آن حین او بنحو  
 حافظ سخن می سراید ". (۳)

از کلیات اقبال پیدا است که شاعر مشرق در  
 سیزده غزل خود از حافظ استقبال کرده است. (۴)

بجهت تعیین مقام بلند و علو مرتبه حافظ شیرازی گفته  
 آقای سید محمد علی جمالزاده کفایت می کند که می گوید :

" آیا جای تعجب و تأسف نیست که مرد کاملی  
 چون خواجه حافظ که هنوز پس از آنکه بتجاوز از  
 شش صد سال از وفاتش می گذرد مانندش را  
 نیافته ایم و نداریم ". (۵)

نقادان شعر و سخن دیوانش را از زوایای مختلف دیده

اند و تأملات خود را بصورت مقالاتی عرضه کرده اند ما نمیتوانیم آن همه دست آوردهای تحقیقی را درین وجیزه درج بکنیم و فقط نظرات چند نفر از ناقدین و مؤرخین متأخر را مورد بحث قرار میدهیم ولی قبل ازین باید دانست که خواجه حافظ ، سعدی شیرازی را استاد غزل می شمرد، ولی او خود را مقتدی خواجه می داند. چنانکه می گوید:

استاد غزل سعدی ست پیش همه کس اما  
دارد غزل حافظ طرز سخن خواجه

حافظ در ۲۱ غزل از سعدی استقبال نموده است. اشعار غزلیات حافظ که در تقلید سعدی و خواجه سروده شده است بهتر از ابیات غزلیات آن دو استاد نیست. شبلی نعمانی برخی از غزلیات این شعرا را در شعرالعجم بر محک تنقید زده، اظهار نظر خویش نموده است. (۷) لازم به یاد آوری است که درباره حیات و کائنات هرچه حکیم خیام (م: در حدود ۵۵۲۰) گفته است حافظ آن را برگزیده است. "مثلاً خیام می گوید که این عالم ناپایدار چند روزه است لذا انسان باید از اندیشه های دور و دراز محترز بماند و هوس شان و شوکت و هوای جاه و منصب این عالم ناپایدار را از دل بیرون کند و حیات بی ثبات را با عیش و عشرت بسر ببرد. (۸) طبق بیان علامه شبلی نعمانی، حافظ در اظهار این چنین خیالات جوش بیان را کار می برد. حافظ بی ثباتی این عالم را چنین پیش چشم ما مجسم می سازد:

شراب تلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش  
که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش  
کمند صید بهرامی بیسنگن جام جم بردار  
که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

ویا

اعتمادی نیست بر کار جهان  
بلکه برگردون گردان نیز هم

ویا

سرود مجلس جمشید گفته اند این بود  
که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

شیخ سعدی اول کسی است که در غزل پرده ریاکاری  
زاهدان و صوفیان و واعظان را چاک کرده است. این گونه  
مطالب در ابیات شاعران دیگر نیز دیده می شود اما سبک  
سعدی چنان مرغوب است که خوانندگان را تحت تأثیر قرار  
می دهد. مثلاً اشعار سعدی شیرازی بشرح زیر:

محتسب در قفای رندان است  
غافل از صوفیان شاهد باز

• • •

برون نمی رود از خانقاه یکی هشیار  
که پیش شحنه بگوید که صوفیان مستند

سعدی گاه گاهی خطاهای خود را اقرار می کند اما می  
گوید آن کیست که دامنش آلوده نیست:

گر کند میل به خوبان دل من خورده مگیر  
کاین گناهیست که در شهر شما نیز کنند

این سبک سعدی را حافظ دوست دارد و او " همه

خطاهای جهان را به خود نسبت داده و در حقیقت چهره  
ملکوتی خویش را برنگد قیافه گناه آلود ما در آورده است تا  
مگر ما را عبرتی دست دهد. حافظ می سراید:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب  
چون نیک بنگری همه تزویر می کنند

حافظ بحق قرآن کزشید و زرق باز آی  
باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد

گر مسلمانی ازینست که حافظ دارد  
آه اگر از پی امروز بود فردائی

درباره این چنین اشعار نظر آقای دکتر یوسفی چنین

است:

" این نوع سخن گفتن... که نفس خود خواه و  
خود پرستی ما را آزار می دهد سبب شده است  
که همه... شعر او را بی هیچ ملال و رنجشی  
بخوانند و در آن تأمل می کنند و چه بسا که در  
عالم اندیشه بدی های را که حافظ در آنان به  
انگشت ملامت نموده ولی در آئینه صافی وجود  
خود منعکس کرده است، در خویشتن دریابند و  
در رفع آنها بکوشند." (۱).

البته این گونه تنبیه سودمند تر است و اثرش عمیق تر  
و پایدار تر باشد.

حافظ در غزل سرای ابتکار را از خود نشان داده

است. تازگی و طراوتی که در غزلیات او دیده می شود در غزلیات بسیاری از سخنوران پارسی گو پیدا نیست. الفاظ متناسب و تراکیب متین و دل نشین همواره با معانی و مضامین هم آهنگ باشد و خواننده را تحت تاثیر خویش می آورد.

ناگفته نماند که از چند سال نسخه های بدل دیوان حافظ مورد بحث و تمحیص بین دانشوران ایران شده است و در مجلات آن کشور مقالات خردمندان دانش پژوه باب نوینی گشوده اند. بعضی از آنان در توضیح اشعار حافظ درباره الفاظ و تراکیب تحقیقات دقیق و عمیق نموده اند. بطور مثال آقای سید بهالدین در ضمن ابیات دوم و پنجم و ششم غزلی که مطلعش اینست:

خدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست  
گشاد کارمن اندر کرشمه های تو بست

مورد تأمل قرار داده است ما اینجا مفهوم دو شعر را که آن ناقد محترم بیان کرده است باختصار نقل می کنیم تا بدانیم که در تشریح بیت چه قدر دقت نظر و باریکی بینی بکار برده شده است. بیت دوم غزل اینست:

مرا و سرو چمن را بخاک راه نشاند  
زمانه تا قصبِ نرگس قبای تو بست

آقای بهالدین می نویسد که آقای مسعود فرزاد به علت عدم تطبیق معنی نرگس با مضمون بیت، کلمه "زرکش" گذاشته است. (۱۰) در بعضی نسخ چاپی بجای "نرگس" "زرکش" آمده است و در دیوان حافظ چاپ نول کشور بیت



مزبور باین قرار است :

هزار سرو چمن را بخاک راه نشانند  
 زمانه تا قصب زرکش قبای تو بست

(۱۱)

آقای بهالدین در این ضمن می گوید که « قَصَب به فتح اول و ثانی » که نه تنها به معنی « نی » و « پارچه کتانی » و غیره آمده است بلکه به معنی « دُرّ آبدار و زبرجد و مرصع یاقوت هم آمده است » مکرر آنکه « در ادبیات فارسی لفظ نرگس بجای چشم بکار رفته است » (۱۲) لذا معنی بیت چنین می شود :

تا تکمه گوهرین قبای تو در نرگس قبایت جای  
 گرفت و قبا بر تنت راست گردید قامت رشک  
 سروت بلند و کشیده نمایان گردید و مرا و سرو  
 چمن را زمانه بقول معروف و زبان محاوره امروز  
 بر زمین میخ کوب کرد . (۱۲)

در شعر ششم بگمان ناقد مذکور ترکیبی نو یعنی « تو خود وصال دگر بودی » درست است نه که « تو خود حیات دگر بودی » چنانکه در بعضی از نسخ دیوان حافظ دیده می شود . بقول او حافظ می سراید :

تو خود وصال ، دگر بودی ای نسیم وصال  
 خطا نگر که دل ، امید در وفای تو بست

(۱۴)

آقای بهالدین می نویسد :

« وصال اول بکسر واو ، و وصال دوم بفتح واو  
 است معانی « وصال » دوستی و مواظبت دائم و

معانی کلمه "وصال" پیوند چیزی به چیزی است  
 لذا "خود وصال" کلمه مرکب است و معنی آن  
 "به خود وابسته، خود خواه" است ازین رو  
 معنی و مضمون بیت اینست:

تو خود خواه (که از وفا و ایثار بوی نبرده  
 ای) دگر بودی نه آن بودی که ما پنداشتیم،  
 ای نسیم وصال! خطای دل نگر که بعلت اشتباه  
 در شناسائی تو امید به وفای چون تو خود  
 خواهی بست که نسبت به وفا بیگانه ای." (۱۵)

ازین جا می توان استنباط کرد که ترکیباتی که حافظ  
 در اشعار خود آورده غالباً تازه و بدیع و بی سابقه است و  
 حافظ در ساختن این ترکیبات نهایت قدرت و کمال ذوق و  
 لطف طبع خود را نشان داده است." (۱۶)

آقای احمد علی رجائی در مقاله ای بعنوان "پیش  
 نهادی درباره معنی بیتی دشوار از حافظ" می نویسد:

"اصولاً باید دانست که معنی برخی از اشعار حافظ  
 بسبب میناگری خاص او و استخدام کلماتی که مناسبت های  
 مختلف باهم دارند و جایگزین ساختن آنها بوجه ایهامی،  
 آنگونه متموج و پردامنه است که تنها در یک ظرف محدود نمی  
 گنجد و همانند مسائل ریاضی نمی تواند فقط یک جواب  
 داشته باشد. آئین های مختلف، سنت ها و آداب، افسانه ها و  
 ضرب المثلهای، مکتب های فلسفی گوناگون و تصوف و عرفان  
 در طول قرون بسیار که بر ادب فارسی گذشته، در بعضی  
 کلمات اثر های بر جاگذارده است که هر یک از آن کلمات  
 یاد آور یک سلسله معنی و گاه بخشی از تاریخ است." (۱۷)

مشار الیه در توضیح بیتی از حافظ که اینست:

شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم  
 زسیم عطر گردان را شکر در مجمر اندازیم

می نویسد

" در بعضی نقاط ایران متداول است که وقتی کسی  
 برای دوستی در ظرفی نوعی خوردنی یا  
 آشامیدنی می فرستد، هدیه گیرنده ظرف آن را  
 از خوردنی یا آشامیدنی دیگری پر می کند...  
 و یا گل بجایش می نهد و باز می فرستد " (۱۷)  
 باید یاد آور شویم در پاکستان نیز این رسم شیوع دارد.  
 اگر از خوردنی و آشامیدنی چیزی نباشد قند سفید در آن  
 ظرف می اندازند و باز پس می دهند.

نویسنده مذکور درباره " شکر در مجمر افگندن " چنین  
 اظهار نظر می نماید:

" این رسم هم اکنون در غالب نقاط مشرق  
 زمین از جمله ایران عزیز خودمان متداول  
 است " (۱۹)

بعد ازین می نویسد:

" در جشن های عروسی بخارا اصولاً مراسمی هست  
 بنام " قند چینی " که رامشگران در آخر شب  
 جشن همین گونه مجمری می گردانند و غالب  
 حضار کله قند های کوچک که مخصوص همین  
 کار ساخته شده است در سینی مجمر می  
 افگندند " (۲۰)

این رسم باندکی اختلاف نیز در پاکستان مروج است  
 در پاکستان علی الصبح که دکانداران در دکانشان را باز می

کنند، گدایان در مجمری که زیر آن سینی باشد سپند می ریزند و بر در دکانها می گردانند و صاحب دکان سگه ای بطور خیرات در آن سینی می اندازد.

آقای رجانی مفهوم شعر را چنین بیان می کنند:

"بپاس سرمستی و شوری که شراب ارغوانی بما  
بخشیده قدح خالیش را از گلاب می آگینم و  
نسیم را که بوی خوش گل بهمه جا پراکنده و  
عطر گردانی کرده است به پاداش، شکر در  
مجمر می نهیم" (۲۱)

نباید فراموش کرد که در قدیم:

"شکر بعلت کمیابی حکم تحفه ای داشته است  
گرانها تا آنجا که هم پایه درم و دینار و دیگر  
نفانس در مراسم نثار می شده است" (۲۲)

این نکته هم باید در نظر داشته باشیم که بعضی از محققان و حافظ شناسان کوشیده اند که سال انشاد غزل را تعیین بکنند و درین ضمن گفته اند که فلان غزل را حافظ در فلان سال و یا در عهد فلان پادشاه سروده است. مثلاً غزلی که مطلعش باین قرار است:

بیا که رایت منصور بادشاه رسید  
نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید

در ۷۸۲ هـ وقتی که شاه منصور بن محمد مظفر بعد از وفات شاه شجاع سریر آرای سلطنت شد، سروده شده اما مرحوم علی اصغر حکمت درباره غزلی به مطلع:

گل در برو می در کف و معشوق بکامست  
سلطان جهانم به چنین روز غلامست

می نویسد که " این غزلِ غرّاً و منظومه شیوا روز یکشنبه  
اول شوال ۷۷۱ هـ ق سروده شده است " . ( ۲۲ ) و مقطع این  
غزل :

حافظ منشین بی می و معشوق زمانی  
کایام گل و یاسمن و عید صیامت

این معمارا حل می کند مرحوم حکمت می نویسد :

" در بیت آخر بالصرّاحه می فرماید که عید صیام  
مطابق با یام گل و یاسمن است . آنانکه بفصل  
گل و یاسمن در شیراز مینو طراز آشنائی  
دارند ، میدانند که ایام معدود گل سوری  
همیشه در دهه اول اردیبهشت است ، و آن منطبق  
می شود با دهه آخر آوریل فرنگی . بامراجعه به  
جدولهای نجومی و تطبیق سنوات هجری باسنین  
میلادی ، معلوم می شود که در حیات خواجه  
حافظ ، دوبار عید صیام در دهه آخر آوریل  
فرنگی واقع شده است . یکی در سال ۱۲۲۷  
میلادی مطابق ۷۲۸ هجری و دیگری در  
۱۲۶۹ میلادی مطابق با ۷۷۱ هجری . چون خواجه  
حافظ بر حسب تحقیق محققان دریکی از سنوات  
۷۱۸ یا ۷۲۰ یا ۷۲۶ متولد شده است . بنا  
برین در ۷۲۸ هجری هنوز مراحل صباوت را  
می پیمود و قوه شاعری استادان قدر نضج و  
کمال حاصل نموده بود که چنین غزلی بتواند  
سرود . پس محققاً سی و اند سال بعد یعنی در  
اواخر آوریل ۱۲۶۹ میلادی بنظم این غزل  
پرداخته است و آن منطبق است با اول شوال

۵۷۷۱ یا هشتم اردیبهشت ماه بحساب تقویم  
شمسی ایرانی، موقعی که گلستان در منتهای  
خرمی و سرسبزی و بهاران در کمال زیبایی و  
دلآرایی است «(۲۴)

صنائع و بدائع لفظی و معنوی در دیوان حافظ فراوان  
است اما در دیوان حافظ صنعتی است که اگرچه ظاهراً نوعی  
از تجنیس است اما اصطلاح مخصوص آن یافته نشده است البته  
بزبان انگلیسی و فرانسه آن را "Alliteration" نامیده اند. دکتر  
حسین علی هروی درین باره چنین اظهار نظر می نماید:  
" اگر بخواهیم برای این صنعت لفظی انواعی  
قائل شویم، و به هر نوع نامی بدهیم، شاید نام  
"توالی زنجیری" برای این نوع مناسب باشد"  
(۲۵)

در صنعتی که بزبان انگلیسی "Alliteration" نام دارد، آغاز  
چند کلمه در شعر یا جمله از يك حرف می شود، مثلاً:  
ساقی سیم ساق من گر همه زهر میدهد  
کیست که تن چو جام می جمله دهن نمی کند

سه کلمه مصرع اول این شعر از حرف " سین " شروع  
می شود.

نظر آقای هروی درین باره چنین است:

تکرار متوالی يك حرف در يك مصراع یا بطور  
متوازن در هر دو مصراع است " (۲۶)

وقائل نیست که تکرار يك حرف فقط در آغاز چند کلمه باشد  
بلکه عقیده دارد که تکرار حرفی یا دو حرف در مصراع باشد  
و مصراع:

تاز میخانه و می نام و نشان خواهد بود

را بطور مثال آورده است که درین مصراع تکرار حرف " میم " و " نون " شده است. بگمان بنده مثال عمده صنعت " Alliteration " که آن را توالی حرف اول لفظی می توان نامید این بیت حافظ است:

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان  
که بمژگان شکند قلب همه صف شکنان

در مصراع اول آغاز سه کلمه و در مصراع دوم ابتدای دو کلمه از حرف " شین " می شود. علاوه ازین در مصراع اول حرف " نون " در آخر سه کلمه و در مصراع دوم همین حرف دوبار در آخر کلمه هم آمده است و این را می توان " توالی حرف آخر لفظی " قرارداد. شگفت آور آنکه حرف " شین " یکبار در میان کلمه " شمشاد " ( که پنج حرفی است ) آمده است و همچنان حرف " نون " نیز در میان کلمه دهنان ( که هم پنج حرف دارد ) موجود است. باید که دانشمندان دقیقه رس نام موزونی برای این صنعت درست کنند.



### جواهرشاهی

- ۱- صفا، ذبیح الله: گنج سخن - جلد دوم ص ۲۲۵
- ۲- علی اصغر حریری، دکتر: مقاله بعنوان " امیر تیمور و خواجه حافظ " مطبوعه ارمغان سال شصتم دوره چهل

و یکم شماره ۱ فروردین ۲۵۲۷ - ص ۱۷ -

۲- محمد معین، دکتر: «حافظ شیرین سخن» ص ۲۷۹

۴- عطیه بیگم: «اقبال» مطبوعه کراچی ص ۱۶

۵- محمد اقبال، دکتر، پیام مشرق بخش می باقی و زبور عجم حصه دوم بخش غزلیات.

۶- جمال زاده، محمد علی: مقاله بعنوان «رواج بازار

شعر و شاعری» مطبوعه ارمغان سال ۵۹ دوره ۶ شماره ۶  
ص ۲۹

۷- شبلی نعمانی: «شعر العجم، حصه دوم» ص ۶۶،

۱۵۱-۱۵۴.

۸- عمر خیام می گوید:

این کهنه رباط را که عالم نام است  
آرامگه ابلق صبح و شام است  
بزمیست که وامانده صد جمشید است  
قصریست که تکیه گاه صد بهرام است

رک: میکده خیام مرتبه محمد جلیل شادانی، مطبوعه

لاهور ۱۹۲۵ م. ص ۸۰.

۹- یوسفی، غلام حسین، دکتر: مقاله بعنوان «نکته ای

در شعر حافظ» مطبوعه «ینما» شماره مسلسل ۱۹۱.

ص ۱۱۴

۱۰- بهاء الدین، سید: مقاله بعنوان «غزلی از حافظ»

در کیهان فرهنگی (تهران) سال دوم، شماره ۲، خرداد ماه

۶۴، ص ۲۵، ستون ۲.

۱۱- خواجه حافظ شیرازی، شمس الدین محمد:



- " دیوان حافظ " چاپ نولکشور، ۱۹۱۷ م. ص ۲۲.
- ۱۲- بهاءالدین، سید: همان مأخذ ص ۲۵ ستون ۲
- ۱۲- ایضاً ص ۲۶. ستون اول
- ۱۴- در دیوان حافظ مطبوعه نول کشور لکهنو ص ۲۲  
مصرع اول باین قرار است: تو خود حیات دگر بودی ای  
زمان وصال
- ۱۵- ایضاً ص ۲۶ ستون اول
- در باره نسخه های بدل حافظ، مقالات آقایان حسین  
هروی و مسعود فرزاد در مجله نگین (تهران) شماره های  
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷ قابل توجه است.
- علاوه برین از نسخه های دیوان حافظ که اخیراً بکوشش  
دانشوران و حافظ شناسان ایرانی بچاپ رسیده است بسیاری  
از اشعارش که در نسخه های قدیم موجود بود، حذف شده  
است. آقای بهاء الدین خرم شاهی ضمن نقد بر کتاب " غلط  
نویسیم " تألیف ابوالحسن نجفی چنین اظهار نظر می نماید:
- " آقای نجفی دهها بار در کتاب حاضر به درستی به  
شعر حافظ استناد کرده اند. اما مواردی هم هست که بیتها  
یعنی شواهد در دو نسخه معتبر قزوینی و خانلری نیست."
- ( ر.ک بمقاله " فرهنگ دشواریها " مطبوعه کیهان فرهنگی  
(تهران) سال پنجم. شماره دوم اردی بهشت ماه ۶۷،  
ص ۲۰، ستون ۲
- ۱۶- صفا، ذبیح الله: گنج سخن - جلد دوم ص ۲۲۵
- ۱۷- رجائی. احمد علی: مقاله بعنوان " پیش نهادی  
درباره معنی بیتی دشوار از حافظ " در " راهنمای کتاب "  
سال پانزدهم شماره های ۵-۶ مرداد، شهریور. ۱۳۵۱ ش

ص ۲۸۶

۱۸- رجائی، احمد علی: مقاله مطبوعه «راهنمای کتاب»

سال ۱۵، شماره های ۵-۶، ص ۲۹۲

۱۹- ایضاً - ص ۲۹۲

۲۰- ایضاً - ص ۲۹۲

۲۱- ایضاً - ص ۲۹۲

۲۲- ایضاً - ص ۲۹۰

۲۳- حکمت، علی اصغر: مقاله ای بعنوان «فالی از

دیوان حافظ» در یغما، دی ماه ۱۳۴۲ هـ ش، ص ۴۴۲

۲۴- ایضاً - ص ۴۴۲

۲۵- حسین علی هروی، دکتر: مقاله ای بعنوان

«نقدی بر حافظ مسعود فرزاد» مطبوعه نگین ۲۱ شهریور ماه

۱۳۵۵ ش، ص ۲۴، ستون ۲

۲۶- ایضاً.

دکتر محمد ریاض

اسلام آباد

## تأثیر خواجه حافظ در هنر و اندیشه علامه اقبال

علامه محمد اقبال (متوفی ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م) بتاريخ ۹ نوامبر ۱۸۷۷م در شهر سیالکوت پنجاب متولد شد. در میان استادان عربی و فارسی وی، اسم شمس العلماء مولانای سید میر حسن رضوی (م ۱۹۲۹م) بسیار معروف است. در برنامه درس اقبال، دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شامل بوده و چون اقبال از زمان محصلی دوره دبیرستان بفکر شعر پرداخته، لابد شعر معجز آسای حافظ از نظر توازن و تطابق لفظ و معنی در وی تاثیر عمیق گذاشته بود. در ۱۹۰۵م اقبال برای تحصیلات عالی راهسپار اروپا شد و مدت سه سال در آنسامان ماند. در همان اوان در سال ۱۹۰۷م او به هیدل-برگ (آلمان) رفت و آنجا ضمن صحبت ادبی با خانم عطیه بیگم فیضی (م ۱۹۶۷م در کراچی) تحت تأثیر بودن خود از حافظ اشاره نمود و گفت که او "گاهی طوری فکر می کند که روح حافظ با روح وی ممزوج شده و در بدن او حلول نموده است. در چنین منوال او از لفظ و معنی حافظ استفاده می نماید." (۱).

اقبال در سال ۱۹۰۸م از اروپا باز گشت و ساکن لاهور شد (در واقع او از سال ۱۸۹۵م (۲) در لاهور سکنی گزیده بود). در سال ۱۹۱۰م او یادداشتها را بعنوان "انعکاسات پراکنده" در صورت نکات جالب بزبان انگلیسی نگاشت و در

آنها درباره حافظ بقرار نیر اظهار نظر نمود:

"در کلماتی که مانند مرواریدهای تراشیده می باشند، خواجه حافظ روحانیت شیرین غیر شعوری بلبل را ارائه داده است" (نکته شماره ۱۱۹). اقبال مفتون کلمات مرواریدنی حافظ است. مثنویهای اسرار خودی، (۱۹۱۵م) و رموز بیخودی، (۱۹۱۸) که اینک بطور مرخم "اسرار و رموز" موسوم اند، از ذکر حافظ خالی نمی باشند. در چاپ نخست مثنوی مقدم الذکر، اقبال در ضمن رد نظریات و اعمال رکود آور صوفیه، به معانی اشعار حافظ هم تاخته ولی از چاپ دوم کتاب (۱۹۱۸) اوهمه ۲۴ بیت شعر (۴) تعریضی را حذف نموده اشعار نوین را بعنوان "در حقیقت شعر و اصلاح ادبیات اسلامی" بجای آنها گنجانده است. در این زمینه، اقبال درباره از مقالات و مکاتیب خود که بین سالهای ۱۹۱۵ الی ۱۹۱۸م نوشته،. راجع به حافظ نکاتی عرضه داده که در پیرامون لسان الغیب بودن حافظ و فال گیری از دیوان وی و شواهد رد و قبول معانی اشعار حافظ در شبه قاره و همچنین درباره تحقیقات و تراجم و شرح دیوان حافظ در زبانهای انگلیسی و آلمانی و ترکی و عربی و فارسی و اردو و غیره می باشند. حافظ شناسی اقبال، متقاضی مقاله دیگری است و چنین بررسی نشان خواهد داد که اقبال درست گفته بود که روح حافظ احياناً در بدن وی حلول می نماید. اقبال در غزل فارسی به نقطه کمال خواجه حافظ بسیار نزدیک رسیده است و هم اوست که احياناً آن لفظ و معنی را لمس نموده که ویژه حافظ بوده است.

بعضی از ناقدان بی خود مطلب کوتاهی را طویل الذیل می سازند. راجع به حافظ و اقبال هم همین روند ملاحظه می کنیم. ولی اقبال اصلاحی در انحای ادبیات اسلامی می خواست.

خواجه حافظ اشعار بیدار ساز و جرات آموز هم دارد ولی صبغه کلی وی از نظر صوفیه سکر و بیخودی و خود فراموشی است. اقبال علیه همین برداشت تصوف از حافظ بشارت شکوی نموده است. اوبه اختلافهای متون متفاوت دیوان حافظ متوجه بود، خاصه شباهت اشعار وی به خواجه و عماد فقیه. ترجمه آلمانی شرح سودی (۶) و ترجمه انگلیسی دیوان حافظ بوسیله کلارک از نظرش گذشته بود. او میخواست کتاب حافظ شناسی میرزا محمد دارابی را که موسوم به "لطیفه غیبی" است، از نظر بگذراند. این کتاب را خاور شناس انگلیسی ایدوارد برون (م ۱۹۲۶) ذکر نموده بود (۷). اقبال به روش ضد معانی ابیات حافظ اشاره می نماید که پادشاه تیموری محمد اورنگ زیب عالمگیر (م ۱۱۱۹/۱۷۰۷م) عامل آن بوده است. میر سید همدانی (م ۷۸۶هـ) رساله مرادات دیوان حافظ نوشته که حامل شرح غزلی از حافظ و تبیین اصطلاحات عرفانی شعر وی است (۹). او باتفاق سید جهانگیر سمنانی (م. بظاهر ۸۰۸هـ) در شیراز دیدار حافظ داشته و هر دو چندی مهمان وی بوده اند. این صوفیه معاصر، صوفی بودن حافظ را تائید می نمایند. درسه لطیفه گفتار میر سید اشرف جهانگیر سمنانی موسوم به لطائف اشرفی فی طوائف الصوفی ذکری از علو مقام روحانی و صوفیانه حافظ وارد آمده است. رساله سید علی همدانی هم مبین همین نظر است. رساله مزبور شبیه کتاب فارسی منسوب به شیخ فخرالدین عراقی همدانی (م ۶۸۸هـ) است. شیخ عبدالرزاق کاشانی (م ۷۲۶هـ) چنین رساله ای را به عربی "اصطلاحات الصوفیه" نام داده است. اقبال در مکاتیب خود به رساله مزبور اشاره می نماید. مولانای عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸هـ) در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس خود

راجع به حافظ نقل اقوال دیگران نموده و سخن صریح نگفته که آیا خواجه شیراز صوفی صافی بوده است یا خیر. اقبال باین روش محتاط جامی اشاره شگفت آمیزی نماید. نکته اساسی آن که در سایر مکاتیب خود اقبال به نبوغ و علو هنر و اندیشه خواجه شیراز اذعان نموده و بحامیان معاصرین می فهمانده که ایرادات وی از حافظ من باب مثال انتقادی بر صوفیه است زیرا این گروه به علو هنر خواجه شیراز توجهی ننمایند و تنها به تعبیرات و توجیهاات معانی اصطلاحی خود علاقه دارند. روش مقلدین و مادحین غربی حافظ ماند صاحب دیوان "غرب شرق" گوته آلمانی بر عکس اینان است. چون غربیان بقول اقبال دلباخته و واله تغزل حافظ می باشند. (رک دیباچه پیام مشرق).

در بیان مقام بلند خواجه لسان الغیب از نظر هنرو ابتکار، اقبال بیشتر به مولانای محمد اسلم جیراچپوری (م ۱۹۵۵م) صاحب اثر "حیات حافظ" به اردو خطاب نموده است. مثلاً:

" اگر این ملاک و محک مطمح نظر ما باشد که زیبایی بهر صورت زیبایی است و بنتائج حسن آفرینی کاری نداشته باشیم، لابد خواجه حافظ در زمرة بزرگترین شعرای جهان قرار می گیرد و درین ضمن جای قیل و قال نیست." (۱۲)

" من معتقد مقام بلند هنری خواجه حافظ می باشم. بنظرم شاعر جزیل همچون وی تاکنون در قاره آسیا بوجود نیامد و در آتیه هم شاید مثیلش در این سامان بظهور نخواهد آمد." (۱۲)

اقبال مرامهاو هدفهای اصلاح ادبیات بویژه شاعری را در " مثنوی اسرار خودی " به نط زیر بیان نموده است.

حسن خلاق بهار آرزو ست  
 جلسوه اش پروردگسار آرزوست  
 سیسنه شاعر تسجلی زارحسن  
 خیزد از سینای او انوار حسن  
 از نگاهش خوب گردد خوب تر  
 فطرت از افسون او محبوب تر  
 فکر او با ماه و آنجم هم نشین  
 زشت را نا آشنا، خوب آفرین  
 خضر و در ظلمات او آب حیات  
 زنده تر از آب چشمش کائنات  
 کاروانها از درایش گام زن  
 در پی آواز نایش گامزن  
 چون نسیمش در ریاض ما وزد  
 نرمک اندر لاله و گل می خزد  
 از فریب او خود افزا زندگی  
 خود حساب و ناشکیبا زندگی  
 اهل عالم را صلا بر خوان کند  
 آتش خود را چو باد ارزان کند  
 وای قومی کز اجل گیرد برات  
 شاعرش وابوسد از ذوق حیات

...

در سال ۱۹۲۲م کتاب سوم فارسی اقبال «پیام مشرق»  
 انتشار یافت. اقبال این کتاب را بجواب «دیوان غرب شرق»  
 گوته آلمانی (م ۱۸۲۲م) نوشته است. گوته جزو کسانی است که  
 در ادبیات آلمانی صحنه تاثیر زبان فارسی را باز نموده اند.  
 از بخشهای متفاوت دیوان وی پیداست که او مخصوصاً تحت

تاثیر حافظ بوده و از بسیاری از افکار و حتی تراکیب و تعبیرات حافظ سوژه ها گرفته و در افکار خود گنجانده است. (۱۲) علامه اقبال متوجه همه این امور بوده و در متن انگلیسی و اردوی (۱۴) دیباچه " پیام مشرق " در پیرامون عظمت حافظ اشارات وافی دارد. او متوجه است که ترجمه دیوان حافظ به آلمانی که فان هیمر آن را در سال ۱۸۱۲م انتشار داده، مهیج عواطف اصیل مشرق در گوته گردید و بقول بیل شوسکی، گوته هم گویا فکر می کرد که او مثل حافظ است و روح وی با روح حافظ ممزوج گردیده بود. اقبال می نویسد: " همانطور که حافظ، لسان الغیب و ترجمان اسرار است. همانطور گوته هم است و همانطور که در کلمات ساده حافظ يك جهان معنی گنجیده، در بی پیرایگی زبان و بیان گوته هم حقائق و اسرار مستتر می باشند ". (۱۵)

کتاب پیام مشرق اقبال تاحدی يك دیوان کامل است که به قسمتهای دو بیتیها و قطعات و مسمطات و مثنوی و ترکیب بندها و غزلیات و غیره منقسم گردیده. قسمت غزلهای این کتاب ۴۵ چکامه دارد که شاعر با استفاده از کلمات حافظ آنها را " می باقی " موسوم ساخته است. دکتر سلیم نیساری در کتاب " غزلهای حافظ " خود (تهران، موسسه آر. سی. دی ۱۹۷۴م) مصر است که در شعر منقول حافظ " می صافی "، از " می باقی " اصح است ولی " می باقی " لا بد ترکیب پسندیده حافظ است. مثلاً در بیت دیگر وی است:

" می باقی " بده تاست و خوشدل  
بیاران بر فشانم عمر باقی

غیر از عنوان غزلهای اشاره شده، مطلع غزل " زبور عجم " اقبال هم این ترکیب را دربر دارد:



این محفل که کار او گذشت از باده وساقی  
 ندیمی کو که در جامش فرو ریزم می باقی

در کتاب پیام مشرق اقبال در غزلیات خود به مولوی  
 (م ۶۷۲ ه) و عرفی شیرازی (م ۱۱۹۱ ه) و نظیری نیشابوری  
 (م ۱۰۲۳ ه) و غیره هم توجه داشته ولی اکثرتبعات وی از  
 حافظ است. امثله مختصر را ما بدنبال می آریم. نکته جالب  
 این است که اقبال در منظومه های طویل و ترکیبهای خود  
 هم از ابیات غزلیات حافظ اتباع نموده است. چند مثال در  
 زیر از یک ترکیب بند ارائه می گردد که بعضی از بند های آن  
 حکم قطعات و غزلیات مسلسل را دارد. عنوان این ترکیب  
 بند "پیام" است در قسمت نقش فرنگ (پیام مشرق).

حافظ:

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم  
 به ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم

اقبال:

چاره اینست که از عشق گشادی طلبیم  
 پیش او سجده گزاریم و مرادی طلبیم

حافظ:

حالیها مصلحت وقت در آن می بینم  
 که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم  
 در خرابسات مغان نور خدا می بینم  
 وین عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

اقبال:

من درین خاک کهن گوهر جان می بینم  
چشم هر ذره چو انجم نگران می بینم

حافظ:

تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود  
سرما خاک رد پیر مسغان خواهد بود  
حلقه پیر مغان از ازم در گوش است  
بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

اقبال:

زندگی جوی روان است و روان خواهد بود  
این می کهنه جوان است و جوان خواهد بود  
آنچه بوده است و نباید، زمین خواهد رفت  
و آنچه بایست و نبوده است همان خواهد بود

### تضمینات

پیش از ارائه دادن تتبع اقبال از غزلیات، ما به نقل تراکیب و تضمینات ابیات حافظ توجه می نمایم. سایر مثالها از کتب شعر و نثر اردوی اقبال مأخوذ نموده مرتب نموده ایم.، مانند:

در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند  
گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را  
هان مشو نومید چون واقف نه از سر غیب  
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور  
(مقالات اقبال)

نقل و تضمین هم مانند تتبع ائتلاف و توافق فکری شعرا و ادبا را نشان می دهد .

نخستین مجموعه اشعار اردوی اقبال «بانگِ درا» موسوم است که بار اول در سال ۱۹۲۴م انتشار یافت . در این کتاب شاعر کلام منتخب خود را تا سال انتشار مجموعه گنجانده است . در این اثر اشعار زیاد خواجه حافظ برای استشهاد و تمییم و تقویت معانی و تعبیرات نوین نقل و تضمین گردیده است :

(۱) در نظم «نصیحت» بیت زیر حافظ تضمین شده و باری آن را در اثر اردوی متاخر اقبال «بالِ جبریل» (انتشار اول در ۱۹۲۵م) هم نقل شده می بینیم . پیداست که جرأت آموزی این شعر حافظ در خور توجه اقبال بوده است :

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است  
حالی غلغله در گنبد افلاک انداز

(۲) در منظومه «خطاب به جوانان اسلام» مصراع بیتی از حافظ ملاحظه می کنیم:

بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

مصراع اول بیت حافظ چنین است:

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است

مطلع غزل اشاره شده حافظ بقرار زیر می باشد:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را  
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

(۲) در بخشی از منظومه طویل اردو موسوم به "شمع و شاعر" اقبال اشعار فارسی می آورد که در آنها از کلمات و تراکیب حافظ، استفاده سرشار بعمل آمده است، مثلاً:

در غم دیگر بسوز و دیگران را هم بسوز  
گفتمت روشن حدیثی گر توانی دار گوش

بیت مزبور ناظر مطلع و بیت غزل حافظ است بقرار زیر:

دوش با من گفت پنهان کار دانی تیز هوش  
وز شما پنهان نشاید کرد سر می فروش  
گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور  
گفتمت چو در حدیثی گر توانی دار گوش

در قوافی بند ششم نظم "شمع و شاعر" که مورد ارجاع قرار می گیرد، اقبال از کلمات خروش و خموش و سروش حافظ استفاده می نماید و آنها را در قوافی شعر اردوی خود عیناً بکار می برد.

(۴) غزل غرای حافظ با مطلع زیر هم شبیه غزل وی است که در فوق بذکر آن پرداخته ایم:

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش  
که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش

علامه اقبال در منظومه سیاسی و طنزئی خود که موسوم به "قرب سلطان" می باشد، غزل لسان الغیب حافظ را "پیام مرشد شیراز" می نامد و معنی آن را "سرنهانخانه ضمیر سروش" قرار می دهد. در "قرب سلطان" مصراعها و

بیتهای زیر غزل حافظ تضمین گردیده است :

شد آنکه اهل نظر برکناره می رفتند  
 هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش  
 رموز مصلحت مُلکِ خست...روان دانند  
 گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش  
 شراب خانگی ترسِ محتسب خورده  
 به روی یار بنوشیم و بانگِ نوشانوش  
 محل نور تجلی است رای انور شاه  
 چون قرب او طلبی در صفای نیت کوش

(۵) در منظومه " بیاسخ نامه ای " اقبال بتضمین شعر  
 زیر حافظ می پردازد و شاعر شیراز را " رنگین نوا " قلمداد  
 می نماید :

گرت هواست که با خضر هم نشین باشی  
 نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش

(۶) نظم " اسیری " اقبال بمناسبت رهایی یکی از  
 راهبران سیاسی شبه قاره ، مولانا محمد علی جوهر، از قید و  
 بند فرنگیان در سال ۱۹۱۹م سروده شده و شعر نهائی آن  
 متضمن بیتی از حافظ است:

شهر زاع و زغن در بند قید و صید نیست  
 این سعادت قسمت شهباز و شاهین کرده اند

(۷) بمناسبت سیطره قوای مسلمانان ترك یر انگلیسیها و  
 یونانیها، اقبال در سال ۱۹۲۲م منظومه ۷۲ بیتی موسوم به  
 "طلوع اسلام" نوشته که در صورت ترکیب بند در ۸ قسمت

متساوی منقسم شده است . قسمت نهائی این ترکیب بند تماماً به فارسی است و در آن مطلع معروف غزل نشاط آور خواجه حافظ تضمین گردیده است . نگارنده بند فارسی را در زیر نقل می نماید . موجب یاد آوری است که "خواجه بدر و حنین" حضرت رسول اکرم می باشند و تصرف در معنی کرامت و معجزه بکار رفته است . اینک متن بند آخر نظم "طلوع اسلام" در زیر نقل می نمایم :

بیاساقتی نوای مرغ زار از مرغزار آمد  
بهار آمد، نگار آمد، نگار آمد، قرار آمد  
کشید ابر بهاری خیمه اندر وادی و صحرا  
صدای آبشاران از فراز کوهسار آمد  
سرت کردم تو هم قانون پیشین ساز ده ساقی  
که خیل نغمه پردازان قطار اندر قطار آمد  
کنار از زاهدان برگیر و بسی ساکانه ساغر کش  
پس از مدت ازین شاخ کهن بانگ هزار آمد  
به مشتاقان حدیث خواجه بدر و حنین آور  
تصرفهای پنهانش بچشم آشکار آمد  
دگر شاخ خلیل از خون ما نمناک می گردد  
ببازار محبت نقد ما کامل عیار آمد  
سر خاک شهیدی برگهای لاله می پاشم  
که خورش بانها ملّت ما سازگار آمد  
" بیاتاکل بیفشانیم و می در ساغر اندازیم  
فلك را سقف بشکافیم و طرح دیگر اندازیم "

استفاده از تراکیب حافظ

بعضی از تراکیب دلپذیر خواجه حافظ در اشعار

اردوی اقبال هم وارد آمده است مانند خونین کفن و خونین

جگر و عروس لاله (حافظ "عروس غنچه" هم دارد) . اینها و تراکیب دیگر حافظ مثل بیان طلب و قطره محال اندیش در ابیات فارسی اقبال هم مشهود است، مثلاً

حافظ :

در بیابان طلب گرچه ز هر سو خطری است  
می رود حافظ بیخود بتولای خویش

اقبال :

هرچه باشد خوب و زیبا و جمیل  
در بیابان طلب ما را دلیل

حافظ :

یاصبا درچمن لاله سحر می گفتم  
که شهیدان که اند این همه خونین کفنان؟

اقبال :

درچمن قسافله لاله و گل رخت گشود  
از کجا آمده اند این همه خونین جگران؟

یا شعر اردو از کتاب "بال جبریل" :

گل و نرگس و سوسن و نسترن  
شهید ازل لاله خونین کفن

حافظ :

عروس غنچه رسید از حرم به طالع سعد  
بعینیه دل و دین می برد بوجه حسن

اقبال:

حنا زخون دل نوبهار می بندد  
 عروس لاله چه اندازه تشنه رنگ است  
 عروس لاله برون آمد از سراچه ناز  
 بیاکه جان تو سوزم ز حرف شوق انگیز  
 بیا که بلبل شوریده نغمه پرداز است  
 عروس لاله سراپا کرشمه و ناز است

حافظ:

خیال حوصله بحر می پزد هیات  
 چهارست در سر این قطره محال اندیش

اقبال:

ز خود گذشته ای ، ای قطره محال اندیش  
 شدن به بحر و گهر برنخاستن ننگ است

ترکیب " ترکی و تازی " حافظ هم در شعر اردوی  
 اقبال ملاحظه می کنیم . این شعر اردو (از کتاب بال جبریل)  
 بامبدل ساختن کلمه "بھی" به "هم" (در معنی اصلی) فارسی می  
 شود .

حافظ:

یکیست ترکی و تازی درین معامله حافظ  
 حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تودانی

اقبال:

ترکی هم شیرین تازی هم شیرین  
 حرف محبت ترکی نه تازی



## استقبال و توجه به معانی

اقبال به معانی ابیات حافظ هم توجه داشته و از برخی از افکار لسان الغیب استقبال نموده است . بعضی از امثله در بررسیهای فوق ارائه گردیده و بعضی از شواهد را در زیر نقل می نمایم .

حافظ:

درین چمن گُل بیخار کس نچید آری  
چراغِ مصطفوی باشرار بولهبیت

اقبال:

نهال تَرْك ز برق فرنگ باد آورد  
ظهور مصطفوی را بهانه بولهبیت

حافظ:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل  
کجا دانند حال ما سبک باران ساحلها؟

اقبال:

شب تاریک و راه پیچ پیچ و بی یقین راهی  
دلیل کاروان را مشکل اندر مشکل افتاده است

حافظ:

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست  
نه هر که سر بتراشد قلندری داند

اقبال:

بیا بمجلسِ اقبال و یک دو ساغر کش  
اگرچه سر تراشسد قلندری داند

حافظ:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما  
چیست یارانِ طریقت بعد ازین تدبیر ما؟

اقبال:

چیست یاران بعد ازین تدبیر ما  
رخِ سوسی میخانه دارد پیر ما

حافظ:

بملازمان سلطان که رساند این دعا را؟  
که بشکر پادشاهی ز نظر مران گذارا

اقبال:

بملازمان سلطان خبری دهم ز رازی  
که جهان توان گرفتن بنوای دلگدازی

حافظ:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دلِ ما را  
بخالِ هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

اقبال:

بدست مانه سمرقند و نی بخارا ایست  
دعا بگو ز فقیران به ترک شیرازی

## تتبع در میدان غزل

از عصر حافظ تا امروز بسیاری از شاعران فارسی به تتبع این سخن طراز شیراز پرداخته اند زیرا ملاک و مدار و عیار تغزل‌های عالی همو بوده و واقعاً خواجه لسان الغیب رویهم رفته بزرگترین شاعر غزل سرای فارسی است. او زیبا ترین گلهای سرسبد سبک عراقی را داراست و الحق سایر شاعران از روی رشک و غبطه بسوی وی می نگریسته اند. اقبال صاحب سبک نوین است و ناقدان ایرانی هم معتقداند که "سبک اقبال" به "سبک عراقی" بسیار نزدیک است. تنها از روی تراکیب و معانی تازه، سبک اقبال را جداگانه می کنند و اما این سبک همان "سبک عراقی" می باشد. لابد در میدان غزل، اقبال از شعرای نامدار فارسی است که به تتبع موفقیت آمیز خواجه پرداخته است. در بیتی از غزل قسمت "می باقی" کتاب پیام مشرق اقبال گویا به دین خویش به حافظ اشاره می نماید:

تنم گلی زخیابان جنت کشمیر  
دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است  
(۱۶)

اکنون ما بنقل مطلع یا چند بیت مربوط هر دو شاعر مبادرت می کنیم. این مثالها منوط به کتاب "پیام مشرق" است. در بعضی موارد اختلاف وزن یا قافیه یا ردیف هم مبرهن است ولی بطور کلی مشهود است که اقبال به اسلوب و کلمات و تراکیب و افکار حافظ متوجه و ناظر بوده است.

حافظ:

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود  
بنفشه در قسدم او نهاد سربسجود  
ز دست شاهد نازک عذار عیسی دم  
شراب نوش و رها کن حدیثِ عادو نمود  
بود که مجلس حافظ بیمن تربیتش  
هر آنچه می طلبد جمله باشدش موجود

اقبال:

بهار تا بگلستان کشید بزم سرود  
نوای بلبل شوریده چشم غنچه گشود  
گمان مبر که سرشتند در ازل گل ما  
که ما هنوز خیالسیم در ضمیر وجود  
بخاک هند نوای حیات بی اثر است  
که مرده زنده نگردد زنگسمة داؤد

حافظ:

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان  
که بمزگان شکنند قلب همه صف شکنان  
گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم  
از می لعل حکایت کن و سیمین ذقنان

اقبال:

حلقه بستند سر تربت من نسوحه گران  
دلبران، زهره و شان، گل بدنان، سیم بران  
در چمن قافله لاله و گل رخت گشود  
از کجا آمده اند این همه خونین جگران؟

حافظ:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد  
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

اقبال (در بند منظومه «پیام» قسمت «نقش فرنگ» پیام  
مشرق گفته است):

عقل چون پای درین راه خم اندر خم زد  
شعله در آب دوانید و جهان برهم زد

حافظ:

اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی است  
زبان خموش و لیکن دهان پر از عربی است  
درین چمن گل بی خار کس نچید، آری  
ظهور مصطفوی باشسوار بوله‌بی است  
حسن زبصره، بلال از حبش، صهیب از روم  
زخاک مکه ابوجهل این چه بوالعجیبیست  
جمال دختر رز نور چشم ماست مگر  
که در نقاب زجاجی و پرده عنبی است  
بیار می که چو حافظ مدام استغفار  
بگریه سحری و نیساز نیم شبی است

اقبال:

بشاخ زندگی ما نمی زتشنه لبی است  
تلاش چشمه حیوان دلیل کم طلبی است  
حدیث دل به که گویم، چه راه برگیرم  
که آه بی اثر است و نگاه بی ادبی است

غزل بزمزمه خوان ، پرده پست ترگردان  
 هنوز ناله مرغان نوای زیر لبی است  
 متسع قساقلسه ما حجازیسان بردند  
 ولی زبان نگشانی که یار ما عربی است  
 نهال تَرک ز بسـرق فرنگ بار آورد  
 ظهور مصطفوی را بهانه بوله‌بی است  
 مسنج معنی من در عیار هند و عجم  
 که اصل این گهر از گریه های نیم شبی است  
 بیا که من ز خُم پیر روم آوردم  
 می سخن که جوان تر ز باده عنبی است

در قسمت اردوی کتاب "ارمغان حجاز" (اینک شامل کلیات اردوی اقبال) قطعه سه بیتی اقبال هم بهمین وزن و منوال است. این قطعه تعریضاً علیه فکر حسین احمد مدنی (م ۱۹۵۸م) سروده شده که او اگرچه عالم سرشناس علوم دینی و استاد دیوبند بوده ولی هیات اجتماعی متحد هندوان و مسلمانان و غیره را در شبه قاره توصیه می نمود و اقبال در رد چنین افکار وی مقاله مبسوطی هم نگاشته بود (۱۷).  
 ابیات زیر در اوایل سال ۱۹۲۸م سروده شد:

عجم هنوز نداند رموز دین و رنه  
 ز "دیوبند" حسین احمد این چه بوالعجبی است  
 سرود برسر منبر که "ملت از وطن است"  
 چه بی خبر ز مقام محمد عربی است  
 بمصطفی برسان خویش را که دین همه اوست  
 اگر باو نرسیدی تمام بوله‌بی است

بیت آخر مانند مثل معروف است و این تعبیر در اشعار

اردوی اقبال هم منعکس است .  
اینک به چند مثال دیگر توجه بفرمائید :

حافظ :

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند  
نه هر که آئینه سازد سکنندری داند  
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست  
کلاه داری و آئین سروری داند  
غلام همت آن رند عافیت سوزم  
که در گدا صفتی کیمیا گری داند  
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست  
نه هر که سر بتراشد قلندری داند

اقبال :

جهان عشق نه میری نه سروری داند  
همین بس است که آئین چاکری داند  
هزار خیبر و صدگونه اژدر است اینجا  
نه هر که نان جوین خورد حیدری داند  
یکی به غم کده من گذرکن و بنگر  
ستاره سوخته کیمیا گری داند  
بیا بمجلس اقبال و یک دو ساغر کش  
اگرچه سر نتراشد قلندری داند

حافظ :

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست  
منت خاک درت بر بصری نیست که نیست  
ناظر روی تو صاحب نظرانند ولی  
سرگیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

تا بدامن ننشیند ز نسیمش گوردی  
 سیل اشك از نظرم برگذری نیست که نیست  
 بجز این نکته که حافظ ز تو ناخوشنود است  
 دو سراپای وجودت هنری نیست که نیست

اقبال:

سرخوش از باده تو خُم شکنی نیست که نیست  
 مست لعلین تو شیرین سخنی نیست که نیست  
 گرچه لعل تو خموش است ولی چشم ترا  
 با دل خون شده ما سخنی نیست که نیست  
 تاحدیث تو کنم، بزم سخن می سازم  
 ورنه در خلوت من انجمنی نیست که نیست  
 ای مسلمان دگر اعجاز سلیمان آموز  
 دیده بر خاتم تو اهرمینی نیست که نیست

حافظ:

جز آستان تو ام در جهان پناهی نیست  
 سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست  
 عدو چه تیغ کشد من سپر بیندازم  
 که تیغ ما بجز از ناله و آهی نیست  
 مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن  
 که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

اقبال:

اگرچه زیب سـرش افسـر و کلاهی نیست  
 گدای کوی تو کمتر ز پادشاهی نیست



بخواب رفته جوانان و مرده دل پیران  
 نصیب سینه کس آه صبـحگاهی نیست  
 بیا که دامن اقبال را بدست آریم  
 که او ز خـرقه فروشان خانقاهی نیست

### زبور عجم

کتاب "زبور عجم" نخستین بار در سال ۱۹۲۷م انتشار یافت. کتاب در چهار بخش منقسم است. در دو بخش اول غزل وجود دارد و در قسمت های بعدی مثنوی. در غزلهای این کتاب، اقبال غیر از شعرای دیگر، به حافظ نظری داشته و بر زمین وی کراراً گام نهاده است. ما مانند پیام مشرق، در این وهله هم مثالها را در زیر ارائه می نمایم.

#### حافظ:

به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد  
 که خاک میکده کحل بصر توانی کرد  
 مباش بی می و مطرب بزیر چرخ کبود  
 کزین ترانه غم از دل بدر توانی سرد

#### اقبال:

درون لاله گذر چون صبا توانی کرد  
 بیک نفس گره غنچه وا توانی کرد  
 مقدر است که مسجود مهر و مه باشی  
 ولی هنوز ندانی چها توانی کرد

#### حافظ:

ز دست کوته خود زیر بارم  
 که از بالا بلندان شرمسارم

مگر زنجیر مونی گیردم دست  
وگرنه سر بشیدانی برآرم

اقبال:

هوای خانه و منزل ندارم  
سر راهم غریب هر دیارم  
میندیش از کف خاکی میندیش  
بجان تو که من پایان ندارم

حافظ:

مابدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم  
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم  
لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست؟  
که درین بحر کرم غرق گناه آمده ایم

اقبال:

ما که افتنده تر از پرتو مه آمده ایم  
کس چه داند که چسان این همه راه آمده ایم  
پرده از چهره برافکن که چو خورشید سحر  
بهر دیدار تو لبریز نگه آمده ایم

حافظ:

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست  
در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست  
در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست  
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

هر که خواهد گو بیار هر که خواهد گو برو  
 گيرو دار و حاجب و دربان درین درگاه نیست  
 اقبال:

از نوا بر من قیامت رفت و کس آگاه نیست  
 پیش محفل جز بم و زیر و مقام و راه نیست  
 در نهادم عشق بافکر بلند آمیختند  
 ناتمام جاودانم، کارمن چون ماه نیست  
 جرّه شاهینی، بمرغان سرا صحبت مگر  
 خیز و بال پرگشا، پرواز تو کوتاه نیست  
 حافظ:

شاهد آن نیست که مونی و میانی دارد  
 بنده طلعت آن بساش که آنی دارد  
 مرغ زیرک نزند در چمنش پرده سرای  
 هر بهساری که به دنباله خزانی دارد  
 اقبال:

عشق آن نیست که لب گرم فغانی دارد  
 عاشق آن است که برکف دو جهانی دارد  
 دل بیدار ندادند به دانای فرنگ  
 این قدر هست که چشم نگرانی دارد  
 حافظ:

مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق  
 گرت مدام میسر شود زهی توفیق

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است  
 هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق  
 بیا که توبه ز لعل نگار و خنده جام  
 تصویری است که عقلش نمی کند تصدیق

اقبال:

ز رسم و راه شریعت نکرده ام تحقیق  
 جز اینکه منکر عشق است کافر و زندیق  
 کند تلافی ذوق آنچه نماند حکیم فرنگ  
 فروغ باده فزون ترکند بجسام عقیق  
 ز آستانه سلطان کناره می گیرم  
 نه کافر که پرستم خدای بی توفیق

حافظ:

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما  
 آبروی خوبی از چاه زرخدان شما  
 با صبا همراه بفرست از رخت گلدسته ای  
 بو که بوئی بشنوم از خاک بستان شما  
 دل خرابی میکند دلدار را آگه کنید  
 زینهار ای دوستان جان من و جان شما

اقبال:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما  
 ای جوانان عجم جان من و جان شما  
 مهر و مه دیدم نگاهم برتر از گردون گذشت  
 ریختم طرح حرم در کافرستان شما

فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق  
 پاره لعلی که دارم از بدخششان شما  
 حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل  
 آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

حافظ:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است  
 بیار باده که بنیاد عمر بر باد است  
 غلام همت آنم که زیر چرخ کبود  
 زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است  
 مجو درستی عهد از جهان سست نهاد  
 که این عجوزه عروس هزار داماد است

اقبال:

بیا که ساز فرنگ از نوا بر افتاد است  
 درون پرده او نغمه نیست فریاد است  
 درون سینه نگه دارم اشک خونین را  
 که من فقیرم و این دولت خداداد است  
 هزار مرتبه کابل نکوتر از دلی است  
 « که آن عجوزه عروس هزار داماد است »

حافظ:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست  
 مست از می و می خواران از نرگس مستش مست  
 از نعل سمنند او شکل مه نو پیدا  
 وز قد بلند او بالای صنوبر پست

باز آی که باز آید عمر شده حافظ  
هر چند که ناید باز تیری که بشد از شست

اقبال: *باز آی که باز آید عمر شده حافظ*  
هر چند که ناید باز تیری که بشد از شست

از دیر مغان آیم بی گردش صهبامست  
در منزل " لا " بودم از باده " ال " مست  
دانم که نگاه او ظرف همه کس بیند  
کرد است مرا ساقی از عشوه و ایما مست  
وقت است که بگشایم میخانه رومی باز  
پیران حرم دیدم در صحن کلیسا مست

حافظ: *از دیر مغان آیم بی گردش صهبامست*  
در منزل " لا " بودم از باده " ال " مست

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز  
پیشتر زانکه شود کاسه سرخاک انداز  
ملك این مزرعه دانی که ثباتی ندهد  
آتشی از جگر جام در املاک انداز  
عاقبت منزل ما وادی خاموشان است  
حالیا غلغله درگند..... افلاک انداز  
غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند  
پاک شو اول و پس دیده برآن پاک انداز

اقبال: *خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز*

ساقیا بر جگرم شعله نمناک انداز  
دگر آشوب قیامت بکف خاک انداز  
می توان ریخت در آغوش خزان لاله و گل  
خیز و بر شاخ کهن خونِ رگ تاک انداز

اوبىك دانة گندم بزمينم انداخت  
 تو بىك جرعة آب آنسوى افلاك انداز  
 حكمت و فلسفه كرداست گران خيز مرا  
 خضرم از سرم اين بارگران پاك انداز

حافظ:

سرم خوش است و ببانگ بلند مى گويم  
 كه من نسيم حیات از پياله مى جويم  
 عبوس زهد بوجه خمار ننشيند  
 مريد خرقه دُردى كشان خوشخويم

اقبال:

باين بهانه درين بزم محرمى جويم  
 غزل سرايم و پيغام آشنا جويم  
 ميان من و او ربط ديده و نظر است  
 كه در نهايت دورى هميشه با اويم

حافظ:

اى نسيم سحر آرامگه يار كجاست؟  
 منزل آن مه عاشق كمش عيار كجاست؟  
 شب تار است و ره وادى ايمن در پيش  
 آتش طور كجا، وعده ديدار كجاست؟

اقبال:

عرب كه باز دهد محفل شبانه كجاست  
 عجم كه زنده كند رود عاشقانه كجاست

بیک نورد فرو پیچ روزگاران را  
 زدیر و زود گذشتی، دگر زمانه کجاست؟

حافظ:

شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت  
 فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت  
 حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر  
 کنایتی است که از روزگار هجران گفت

اقبال:

رمز عشق تو به ارباب هوس نتوان گفت  
 سخن از تاب و تب شعله به خس نتوان گفت  
 دگر ز ساده دلیهای یار نتوان گفت  
 نشسته بر سر بالین من زدرمان گفت  
 اگر سخن همه شوریده گفته ام چه عجب  
 که هر که گفت زگیسوی او پریشان گفت

حافظ:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو  
 یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

اقبال:

بگذر از خاور و افسونی افرنگ مشو  
 که نیرزد بجوی این همه دیرینه و نو

دو غزل مثنوی " مسافر "

مثنوی " مسافر " حاکی مسافرت شاعر است به کشور



همجوار افغانستان (۲۱ اکتبر الی ۶ نومبر ۱۹۲۲) در لابلای وقایع مسافرت خود، اقبال دو غزل هم وارد متن مثنوی ساخته و اتفاقاً هر دو در قفای حافظ سروده شد. غزل اول فی البدیه بر مزار ظهیرالدین بابر بانی سلطه حاکم تیموریان شبه قاره (م ۱۲۷ هـ) سروده شد و در آن مصراع غزل حافظ هم تضمین شده است. در مسجد جامع قندهار خرقه مبارک حضرت رسول اکرم محفوظ است. اقبال که شدیداً محب پیغامبر اسلام بوده، بادیدن آن خرقه سخت تحت تاثیر گرفت و غزل دوم را آنگاه سروده که آن هم در تتبع غزل حافظ می باشد. مناسب می نماید که هر دو غزل را در صورت کامل عرضه بنمائیم. (چند شعر قبلاً هم ارائه شده است).

مطلع غزل حافظ:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است  
بیار باده که بنیاد عمر برباد است

اقبال:

بیا که ساز فرنگ از نوا برافتادست  
درون پرده او نغمه نیست، فریادست  
زمانه کهنه بتان را هزار بار آراست  
من از حرم نگذشتم که پخته بنیادست  
درفش ملت عثمانیان دوباره بلند  
چه گونمت که به تیموریان چه افتادست  
خوشا نصیب که خاک تو آرמיד اینجا  
که این زمین ز طلسم فرنگ آزادست  
هزار مرتبه کابل نکوتر از دلی است  
« که این عجوزه عروس هزار دامادست »

درون دیده نگه دارم اشك خونین را  
 که من فقیرم و این دولت خدادادست  
 اگرچه پیرحرم ورد لا اله دارد  
 کجا نگاه که برنده تر ز پولادست  
 مطلع غزل حافظ:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست  
 مست از می و می خواران از نوگس مستش مست  
 اقبال:

از دیر مغان آیم بی گردش صهبا مست  
 در منزل " لا " بودم از باده " الا " مست  
 دائم که نگاه او ظسرف همه کس بیند  
 کردست مراسقی از عشوه و ایمامست  
 وقت است که بگشایم میخانه رومی باز  
 پیران حرم دیدم در صحن کلیسامست  
 این کار حکیمی نیست، دامان کلیمی گیر  
 صد بنده ساحل مست، يك بنده دریامست  
 دل را به چمن بردم از باد چمن افسرد  
 میرد بسه خیابانها این لاله صحرا مست  
 از حرف دلآویزش اسرار حرم پیدا  
 دی کافرکی دیدم در وادی بطحا مست  
 سیناست که فاران است، یارب چه مقام است این؟  
 هر ذره خاک من چشمی است تماشامست؟

استقبال در شعر اردو

اقبال در شعر اردو به تضمینات کلام حافظ و استفاده از

تراکیب بلیغ وی اکتفا ننموده بلکه مضامین ابیات وی را هم  
کسوت شعر اردو پوشانده است . مثلاً حافظ غزلی دارد با  
مطلع زیر:

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند  
که اعتراض بر اسرارِ علم غیب کند  
در این غزل شاعر دو بیت زیر را قطعه وار معانی  
مربوط داده است:

کلید گنج سعادت قبول اهل دل است  
مباد اینکه درین نکته شك و ریب کند  
شبانِ وادی ایمن گهی رسد بمراد  
که چند سال بجان خدمتِ شعیب کند

علامه اقبال با استفاده از سبک و تراکیب حافظ معانی  
اشعار منقول را در یک دوبیتی اردوی خود گنجانده است .  
این دوبیتی شامل کتاب " بال جبریل " است:

دم عارف نسیم صبحدم ہے  
اسی سے ریشہ معنی میں نم ہے  
اگر کوئی شعیب آنے میسر  
شبانے سے کلیمی دو قدم ہے

دو بیتنی فوق اقبال را نگارنده بصورت زیر به فارسی  
ترجمه نموده است:

دم عارف نسیم صبحدم بود  
کزو در ریشہ معنی نم بود

شعیری گر بره آید میسر و نوا سبالی  
 شبانی تا کلیمی دو قدم بود

اقبال در زمین حافظ و با استفاده از ردیفها یا قوافی  
 غزلیات وی هم علاوه فارسی به اردو سرانی پرداخته است. سه  
 مثال را از کتاب "بال جبریل" اقبال ارائه می دهیم.

مطلع غزل حافظ:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو  
 یادم از کشته خویش آمدو هنگام درو

مطلع غزل اردوی اقبال بقرار زیر است:

هر اک مقام سے آگے گذر گیا مه نو  
 کمال کس کو میسر ہوا ہے بے تگ و دو

یعنی هلال از هر مقام فراتر گذشته کامل می گردد . بدون  
 حرکت و کوشش کدام وجودی را کمال بدست آمده است؟

اقبال به معانی اشعار حافظ توجه نموده و از قوافی  
 "پرتو" و "جو" و "کیخسرو" غزل حافظ استفاده نموده  
 است . يك بيت شعر اردوی اقبال بگونه زیر به فارسی مبدل  
 شده است :

نمانده معركة ایبک و غوری لیکن  
 همیشه تازه بود لحن نغمه خسرو

موجب یاد آوری است که در این شعر به پادشاهان شبه  
 قاره قطب الدین ایبک و محمد شهاب الدین غوری و نیز  
 شاعر معروف امیر خسرو و دهلوی تلمیحات وارد آمده است.

اینک مطلع غزل دیگری از لسان الغیب حافظ در زیر نقل می  
گردد:

مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق  
گرت مدام میسر شود زهی توفیق

اقبال در قفای این در کتاب زیورِ عجم غزلی دارد:  
غزل کامل اقبال بقرار زیر است:

ز رسم و راه شریعت نکرده ام تحقیق  
جز اینکه منکر عشق است کافر و زندیق  
مقام آدم خاکی نهاد دریا باند  
مسافران حرم را خدا دهد توفیق  
من از طریق نه پرسم، رفیق می جویم  
که گفته اند نخستین رفیق و باز طریق  
کند تلافی ذوق آن چنان حکیم فرنگ  
فروغ باده فزون ترکند بجام عقیق  
هزار بار نکوتر متاع بی بصری  
زدانشی که دل او را نمی کند تصدیق  
به پیچ و تاب خرد گرچه لذت دگراست  
یقین ساده دلان به زنکته های دقیق  
کلام و فلسفه از لوح دل فروشستم  
ضمیر خویش گشادم به نشترِ تحقیق  
ز آستانه سلطان کناره می گیرم  
نه کافر که پرستم خدای بی توفیق

اقبال به تتبع چکامه حافظ غزل اردو با مطلع زیر دارد:

هزار خوف هو لیکن زبان هو دل کی رفیق  
یہی رہا ہے ازل سے قلندروں کا طریق

یعنی طریق قلندران (و آزاد مردان) از ابتدا همین بوده  
است کہ در صورت هزار گونه ترس و هراس ہم زبان باید با  
دل وفق و ہم آہنگی داشته باشد .

غزل اردوی اقبال ہفت بیت دارد باقوافی خلیق و دقیق  
و توفیق و عتیق و تصدیق و طریق و اکثر آن در غزل حافظ  
ہم مشہود می باشد .

اینک مطلع غزل دیگر حافظ در زیر نقل می گردد کہ  
اقبال در کتاب بال جبریل بہ تتبع آن چکامہ ای نوشتہ است :  
سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی  
خطاب آمد کہ واثق شد بالطف خداوندی

غزل اقبال در وزن ارانہ شدہ فوق (ہزج سالم مثنیٰ) با  
مطلع زیر آغاز می پذیرد :

متاع بے بہا ہے درد و سوز آرزومندی  
مقام بندگی دے کر نہ لوں شانِ خداوندی

ترجمہ: درد و سوز آرزومندی متاع بی بہاست . من  
این مقام بندگی را رہا نموده شانِ خداوندی را نمی پذیرم .

قوافی غزل ہفت بیٹی اقبال آرزو مندی و خداوندی و  
پابندی و پیوندی و بندی و فرزندگی و الوندی و حنابندی می  
باشد کہ اکثر آنها در غزل حافظ می توان دید . اقبال بہ  
برخی از معانی اشعار این غزل حافظ ہم توجہ داشته است .  
مثلاً حافظ بہ واقعہ حضرت یعقوب و حضرت یوسف اشارہ

نموده است و اقبال فرا تر رفته به حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل ذبیح الله:

یہ فیضانِ نظر تھا یا کہ مکتب کی کرامت تھی  
سکھائے کس نے اسماعیل کو آدابِ فرزندگی؟

ترجمہ : این (ادب آموزی) از روی فیضانِ نظر بود یا از روی کرشمهٔ مدرسه؟ حضرت اسماعیل را آدابِ فرزندگی که یاد داده بود؟

حاصل کلام

خواجہ حافظ بدرستی با استعداد و ہبی و خداداد خود فخر و مباہات نمودہ است کہ:

حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ  
قبولِ خاطر و لطفِ سخن خداداد است

اقبال ہم این امر را می پذیرد چون خود وی در زمرہ چنین اشخاص قرار داشته است. باز ہم او این نکتہ را کراراً عرضہ نمودہ است کہ علو و بلندی فن طالبِ سخت کوشی و توجہ عمیق است و در کتاب اردوی خود موسوم بہ " ضرب کلیم " (انتشار نخست در سال ۱۹۲۶م) ، من باب مثال بہ علو مرتبۂ بہزاد و خواجہ حافظ اشارہ می نماید و زحمات افسانوی فرہاد کویہ کن را ہم ذکر می کند:

ہر چند کہ ایجاد معانی ہے خداداد

کوشش سے کہاں مرد ہنرمند ہے آزاد

خونِ رگِ معمار کی گرمی سے ہے تعمیر

میخانۂ حافظ ہو کہ بتخانۂ بہزاد

بے محنت پیہم کونی جوهر نہیں کھلتا

روشن شرر تیشہ سے ہے خانہ فرہاد

(۱۸)

ترجمہ: ہرچند کہ استعداد برای ایجاد معانی خداداد  
است، مرد هنرمند از کار کوشش آزاد کجاست؟. میخانہ  
حافظ است یا بُت خانہ بہزاد، ساختاری آنها باگرمی خونِ رگ  
بنا است. هنری بی کوشش پی گیر چشم گیر نمی شود. خانہ  
فرہاد از شرر تیشہ خود روشن شدہ است.

علامہ اقبال از شاعران و متفکران بس سرشناس عصر  
اخیر است کہ محمد تقی بہار مشہدی از وی بنحو احسن  
تجلیل نمودہ است:

عصر حاضر خاصہ اقبال گشت

واحدی کز صد ہزاران برگذشت

شاعران گشتند جیشی تارومار

وین مبارز کرد کار صد ہزار

ولی این شاعر مبارز ہم در قشون حافظ شامل است.  
لابد اقبال از لفظ و معنی و سبک حافظ استفادہ سرشاری  
نمودہ است. استاد میرزا محمد منور تتبع اقبال را از حافظ  
در میدان غزل بنکونی بیان نمودہ (۱۹) ولی بیان مشروح  
شادروان دکتر یوسف حسین خان پیرامون سایر اصناف و  
افکار و تعبیرات شاعرانہ دور می زند. مثلاً او معتقد است و  
شواہد آوردہ کہ حافظ و اقبال در بیان موضوعات زیر  
تاحدی زیاد توافق و ہم فکری دارند: عشق، یقین، وسعت  
دل، عظمت انسانی، فقر و استغنا شوخی با زاہد و صوفی واعظ،  
قناعت، رضا، روش حسین ابن حلاج، احساس تنہائی، آہ  
سحر گاہی، گل لالہ و باز و شاہین. از تراکیبی ست کہ



حافظ و اقبال زیاد بکار بردند، برخی عبارت اند از: می باقی، خونین کفن، ترکی و تازی، شعبده باز، راه نشین، محال اندیش، عروس لاله، لوح ساده، گردش پرگار، خاطر امیدوار، غبارخاطر، جولانگاه و دام خیال. از اینها گذشته، او از اشتراك صنائع و بدائع صحبت نموده مثالها را ارائه نموده است. البته پیداست که بسیاری از مطالب دیگر را بر مباحث این اثر مفید و مبسوط می توان افزود. اثر "حافظ و اقبال" هنوز از اردو به فارسی ترجمه نشده و نگارنده صواب می داند که این بررسی و مقایسه کوتاه را که راساً برو مطالعه حافظ و اقبال استوار است، هم برای صاحب کتاب "حافظ و اقبال" باتمام برساند که :

" رویهم رفته، هیچیک (۲۰) از شاعران بنام فارسی در سبک و شیوه بیان، باندازه اقبال به حافظ قریب تر نیست. الحق شاعری غیر از اقبال موفق نشده که از عهدۀ تتبع واقعی حافظ بنحو شایسته ای برآید و حق این کار را ادا نماید. اقبال جزو پیش تازان موفق روش حافظ قرار دارد و فضیلت پیش آهنگی این اسلوب مخصوص اوست. بنظرم چنین کار از فیضان حافظ انجام گرفته یا مساعی مثر خود اقبال در این میدان او را بی همتا نشان می دهد." (ترجمه).

### چهارم

۱- اقبال (انگلیسی) بمبئی ۱۹۴۷م : ذکر هیدلبرگ (این کتاب دو بار به اردو ترجمه شده است).

- ۲- اقبال برای تحصیلات دوره لیسانس در سال ۱۸۹۵ م به لاهور منتقل شد و بعداً همینجا ماند.
- ۲- Stray Reflections لاهور ۱۹۱۱ م (چاپخانه پسران فیروز)
- ۴- شامل " باقیات اقبال " مدونه سید عبدالواحد و محمد عبدالله قریشی، چاپ سوم لاهور ۱۹۷۸ م.
- ۵- نامه های اقبال موسوم به " اقبال نامه " در دو مجلد مرتبه شیخ عطاءالله، لاهور، مجلد اول ۱۹۴۵ م و مجلد دوم ۱۹۵۱ م
- ۶- محمد آفندی سودی این شرح را در سال ۱۹۰۲ هـ نوشته بود.
- ۷- ر.ک: تاریخ ادبیات در ایران جلد سوم، طبع
- ۸- اقبال نامه مجلد اول، مکتوبی بنام محمد اسلم جیراچپوری.
- ۹- متن شامل اثر نگارنده است. ر.ک: احوال و آثار و اشعار و خدمات میر سید همدانی، مرکز تحقیقات فارسی، اسلام آباد ۱۹۸۵ م
- ۱۰- لطیفه ۲، ۱۴، ۵۴. گفتار مزبور را نظام یمنی (م ۱۸۷۲) در صورت ۶۰ لطیفه جمع آوری نموده و این مجموعه قطور در سال ۱۸۷۸ م در دهلی باهتمام چاپخانه نصره المطابع انتشار یافت.
- ۱۱- بویژه اینگونه مکاتیب شامل " اقبال نامه " می باشند.
- ۱۲- ایضاً، بخش اول صفحه ۵۵.
- ۱۲- ماهنامه اردوی "ادبی دنیا" لاهور، ماههای آوریل

ومه ۱۹۷۰م صفحه ۱۱.

۱۴- اقبال در هر دو زبان دیباچه ها نوشته بود . باری  
 "متن انگلیسی رك: كتاب اردوى دكتور رفيع الدين هاشمى  
 بررسيهائى توضيحي و تحقيقي اقبال " اكادمى اقبال لاهور  
 ۱۹۸۲م ، ضميمه كتاب .

۱۵- ديباچه پيام مشرق ، كليات فارسى اقبال لاهور  
 ۱۹۷۲م و بعد صفحه ۱۷۹

۱۶- كليات فارسى اقبال صفحه ۲۴۸

۱۷- شامل " مقالات اقبال "

۱۸- ترجمه فارسى ضرب كلیم باهتمام اكادمى اقبال  
 چاپ گردید . مترجم دكتور خواجه عبدالحميد عرفاتى مى  
 باشد : طبع اول ۱۹۵۷م طبع دوم ۱۹۷۸م .

۱۹- ترجمه فارسى خانم دكتور شاهين دخت مقدم  
 صفيارى ، اكادمى اقبال لاهور ۱۹۸۷م .

۲۰- حافظ و اقبال ، اكادمى غالب ، دهلى ۱۹۷۶م  
 صفحه ۴۷۸ (خاتمه الكتاب) .

دکتر وحید قریشی

بزم اقبال - لاهور

## اجمال و آثار عبدی قیصر شاہی

مترجم دیوان حافظ

در بخش گوجرانوالہ شہرستان وزیر آباد ناحیہ ایست مردم خیز . در آغاز قرن بیستم میلادی چندین صاحب علم و فضل از این ناحیہ برخاستہ اند . دراین شہرستان روی کنار رود چناب دہستانیست بنام " رسول نگر " کہ آن ہم افتخار دارد بہ این کہ مؤطن بعضی از اہل فضل و کمال بودہ است . ہمین دہستان زادگاہ اصلی آبای مولانا محمد عبداللہ خان عبدی قیصر شاہی میباشد .

رسول نگر را چندی پس از حملہ نادری ( ۱۱۵۰ھ . ق ) آباد کردند (۱) . این دہستان کوچکی بسیاری از انقلابات زمانہ را دیدہ است . در دورہ محمد شاہی نور محمد چتہ (تولد ۱۷۰۴ میلادی) از زوال دورہ تیموری استفادہ نمودہ علم مطلق العنانی را افراشت و در اینجا قلعہ ای بنا نمود . بہمین علت این ناحیہ را " کوت نور محمد " نامیدہ اند . غیر از اہمیت سیاسی ، این دہستان اہمیت بازرگانی را ہم بدست آورد . این دہ کنار شاہراہی واقع است کہ گوجرانوالہ را با شہر شاہ پور وصل می کند . معبر رود چناب در ہمین جا است و نیز چوب کوهستانی ہم یکی از محصولات اینجا بودہ و بازار نمک ہم اینجا وجود داشتہ است . از این رو باوجود اینکہ چندین بار ویران گشتہ این دہستان آباد

ماند.

نور محمد علاوه بر ده خود بر بعضی از نواحی اطراف نیز حاکم بود. به اولین دلیل روشن اقتدارش در سال ۱۷۷۲م برمی خوریم. وقتیکه وی " توپ بنگیان " را بتصرف آورده ضربت موثری بر نفوذ روز افزون چرت سینگ آورد. چرت سینگ دو سال در این صدد بود که به هر وسیله ای که باشد، نور محمد را شکست دهد ولی وی در سال ۱۷۷۴م این جهان را بدرود گفت و پسرش مهان سینگ در مرکز حکومت گوجرانواله در حدود سال ۱۷۶۸ م بفرمانروائی رسید. در همان زمان نور محمد هم فوت کرد و پسرش پیر محمد چته حاکم کوت نور محمد گشت. پیر محمد نام ده را به رسول نگر مبدل کرد و به عمران آن ناحیه متوجه شد. در نتیجه این ده بصورت دهستانی در آمد و مرکز تجارت قرار یافته رو به ترقی نهاد (۲). در همین دوره خانواده های تاجر پیشه اهمیت خاصی را احراز نمودند. خانواده مولانا عابدی قیصر شاهی هم یکی از این خانواده ها بود. درباره یکی از افراد این خانواده شیخ بنام گل محمد اطلاعاتی هست. ولی معلومات مفصّلی در دست نیست. ممکن است مثل خانواده های دیگر رسول نگر این خانواده نیز دچار بلاها گشته باشد. میان مهان سینگ و پیر محمد چته جنگهایی ادامه یافت و لشکر مهان سینگ بر لشکر پیر محمد حمله کرد. ولی مهان سینگ در این حمله موفق نگشت. ظاهراً باید این حادثه در حدود سال ۱۷۷۶م بوقوع پیوسته باشد. در همین زمان پیر محمد درگذشت و پس از او پسرش غلام محمد حاکم رسول نگر گشت. غلام محمد مرد بسیار دلیر و جراتمندی بود. وی تدبیرها نمود و چاره ها اندیشید تا بتواند در برابر حمله های مهان سینگ بکمال موفقیت مقاومت کند. در آن دوره سوق-

الجیشی را در نظر داشته بجای رسول نگر، سید نگر را دارالحکومت قرار داده غلام محمد به سید نگر منتقل شد. وی حدود حکومت خود را تا به رود جهلم توسعه داد. در ۱۷۷۷م مهان سینگ به سید نگر حمله کرد و آنرا محاصره نمود. (۴) این محاصره تا يك سال طول کشید. در نتیجه خیانت همراهیان غلام محمد، مهان سینگ آنرا بتصرف خود آورد و غلام محمد جان به سختی بدر برده به رسول نگر گریخت. (۵) مهان سینگ حیلہ ای بکار برده غلام محمد را دستگیر نمود. در این هنگام غلام محمد به این شرط رهائی یافت که وی رسول نگر را تخلیه کند. این پیش آمد در حدود ۱۷۷۱م وقوع یافت و مهان سینگ رسول نگر را به تصرف خود در آورد و سرداران چته مجبور گشتند به "منچر" نقل مکانی کنند.

پس از بتصرف آوردن رسول نگر، مهان سینگ این دهستان را تا بمقدور غارت کرد. چنانکه مفتی غلام سرور لاهوری مینویسد:

"(ترجمه) در آنوقت مهان سینگ، رسول نگر را بقدری غارت کرد که سیکها حتی ظروف گلی مردم را هم بُردند، همه مسجدها را منهدم ساخته، حویلیهای بزرگ (حویلی: خانه بزرگی که در آن چند خانه کوچک وجود دارد) را به آتش سپرده بخاک یکسر نموده. وی فرمان داد که باید در آینده این شهر را بجای رسول نگر، "رام نگر" بخوانند." (۶)

هر چند خواستند "رسول نگر" را "رام نگر" خوانند ولی شهرت وی بهمان نام اول یعنی "رسول نگر" ماند و حتی امروز هم آنرا "رسول نگر" میگویند. (۷)

غلام محمد چته، "منچر" را پایتخت خود ساخت و به

اطراف و نواحی آن حمله می کرد. قلمرو مهان سینگ نیز دچار دستبرد گردید. عاقبت مهان سینگ به " منچر " لشکر کشید. (۸) این محاصره تا شش ماه طول کشید تا آنکه مهان سینگ مجبور گردید محاصره را بردارد. فعالیت‌های غلام محمد رو بافرونی نهاد، زیرا او نمی توانست که صدمه ای را که بعثت از دست رفتن رسول نگر بآن دچار شده بود تحمل کند. در نتیجه بار دیگر میان این دو رئیس نبردی آغاز گردید. در این هنگام، سردار گجر سینگ که ضد مهان سینگ بود، به مهان سینگ کمک کرد و باهم با غلام محمد حمله نمودند.

غلام محمد شکست خورد و مجبور شد شرائط مهان سینگ را قبول کند و در نتیجه وی منچر را تخلیه نمود. در این موقع چته ها را بقتل رساندند و غلام محمد هم جام شهادت نوشید. این سانحه در سال ۱۲۰۲ هـ ق / ۱۷۸۹ م روی نمود. (۹) تنها يك مرد این خانواده رحمت خان (۱۰) جان بدر برد.

مهان سینگ روز ۵ بیساک ۱۸۴۷ بکر می برابر با روز ۱۴ آوریل ۱۷۱۰ م در گذشت (۱۱) و پسرش رنجیت سینگ موظف شد بقدرت ضعف پذیر چته ها آخرین ضربت زند. رحمت خان بكمك بقیه لشکر خویش تادیر باو جنگید ولی بالاخر رنجیت سینگ در سال ۱۷۹۷ م این ناحیه را بتصرف خود در آورد و حکومت چته ها برای همیشه از بین رفت.

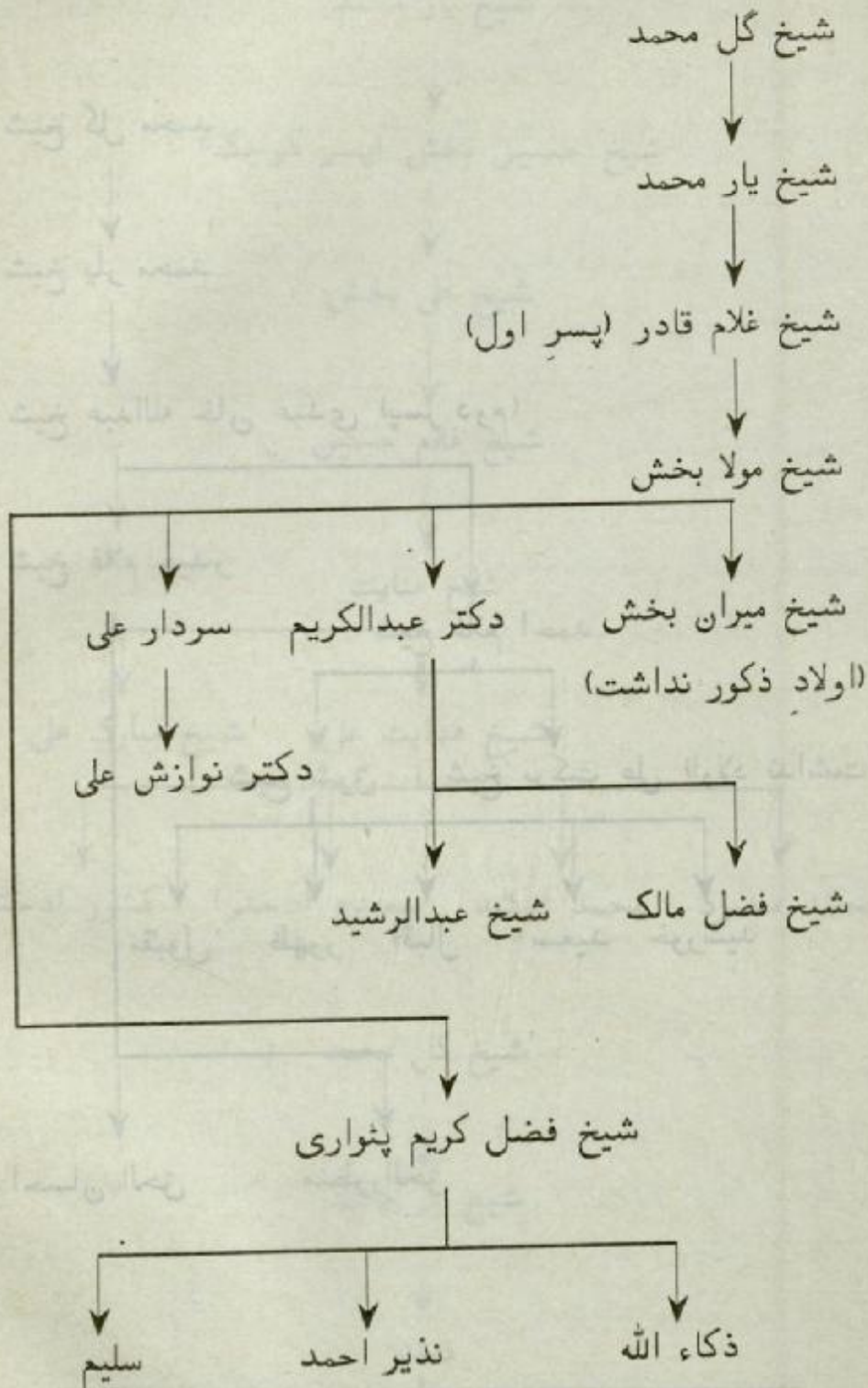
در دوره رنجیت سینگ خانواده شیخ آرامش و آسودگی یافت و تجارت ایشان بار دیگر رو به ترقی نهاد. شیخ گل محمد پسری داشت یار محمد. اطلاعاتی مفصل راجع به او در دست نیست فقط این قدر معلوم است که یار محمد سه پسر داشت. اسم پسر ارشد شیخ غلام قادر و پسر میانه شیخ محمد

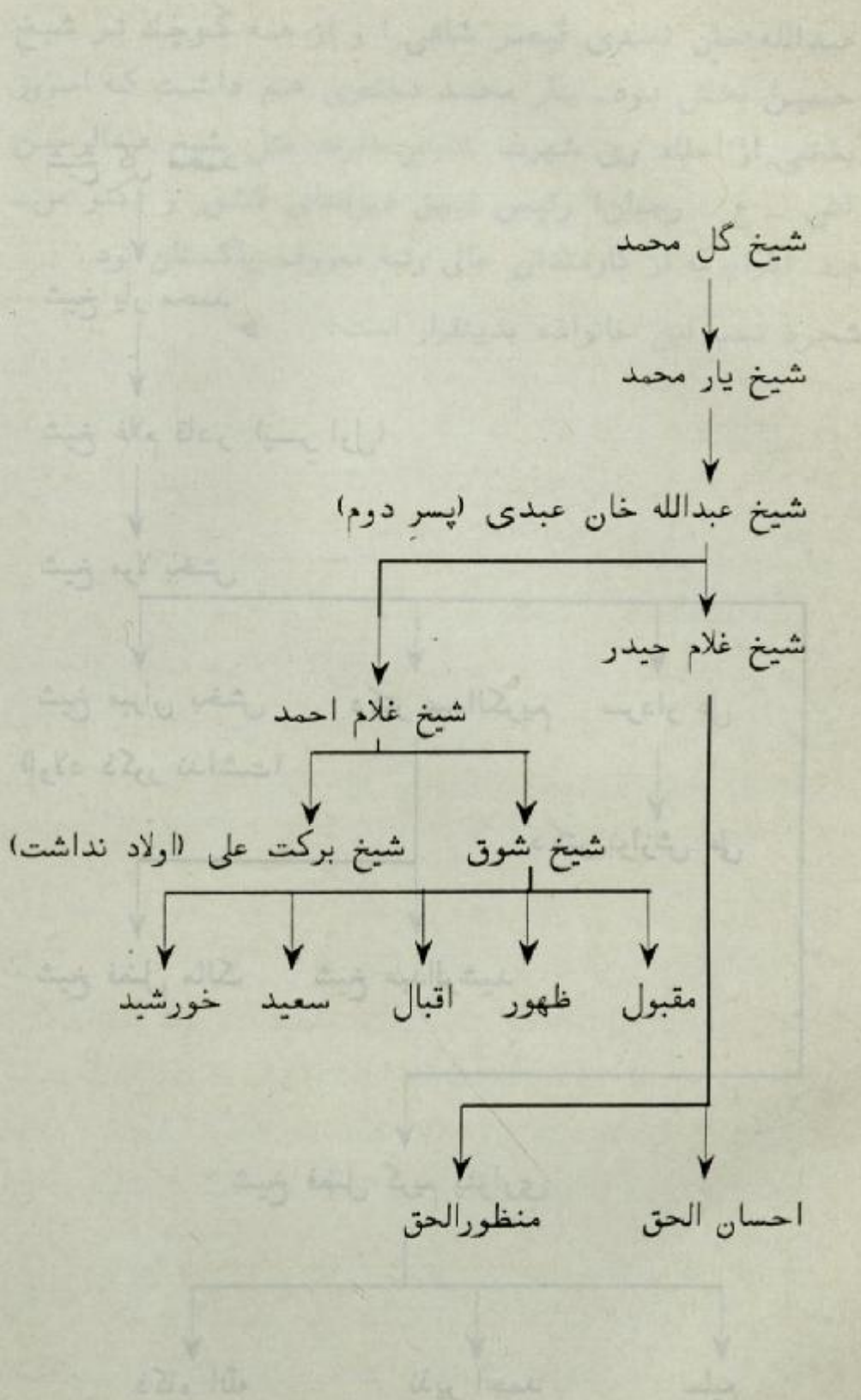
عبدالله خان (عبدی قیصر شاہی) و از همه کوچک تر شیخ حسین بخش بود. یار محمد دختری هم داشت که امروز بعضی از احفاد وی شهرت شایانی دارند مثل شیخ عبدالرحمن (ش - ع - رحمان) رئیس اسبق دیوانعالی کشور و دکتر س - م - اکرام که از کارمندان عالی رتبه معروف پاکستان بود.

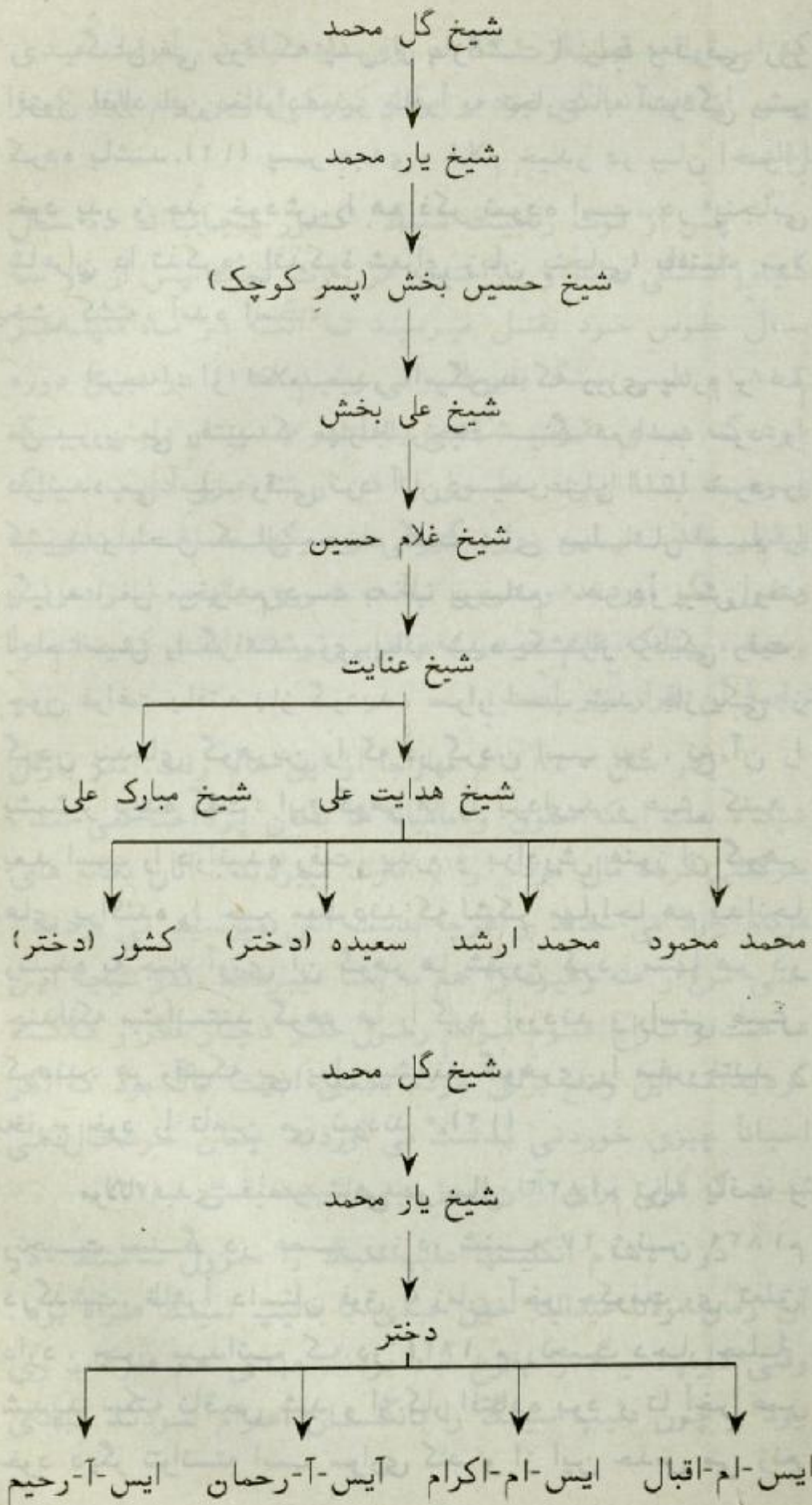
شجره نسب این خانواده بدینقرار است: ◀

*[Faint handwritten text, likely a genealogical chart or list of names, mostly illegible due to fading.]*









گمان می رود که پس از بازگشت امنیت و ترقی روز افزون افراد این خانواده نیز ظاهراً به تجارت به آسودگی بسر کرده باشند. (۱۲) پسر عبدی، غلام حیدر در بیان احوال خود پدر و جد خود را هم ذکر نموده است. در "پنجابی شاعران دا تذکره" (تذکره شعرای زبان پنجابی) باهتمام مولا بخش کشته، آمده است:

(ترجمه): او (غلام حیدر) میگوید که روزی پدرم و عم من بیرون می رفتند که مهاراجا رنجیت سینگ هم اسب خود را دوانیده می آمد. وقتی نزد آنان رسید عنان اسب خود را کشید و بلحن کمال محبت گفت: ای مسلمانان اسبم را بگیرید، من میخواهم دست به آب برسانم. هر دو پیش رفته لجام اسبش را گرفتند. وی پیاده شده بکشتزار نزدیکی رفت. چون فراغت یافته باز گردید، سوار اسب شد. باز یکی از گردن بندهای گوهرین را که در گردن اسب بود، نخ آن را بشمشیر بریده گفت: این گوهرها را بردارید و عیش کنید. بعد اسب را دوانیده رفت. پدرم و برادرش هنوز آن گوهرهای پراکنده را جمع میکردند که لشکر مهاراجا هم بدانجا رسیده به جمع آوری آن گوهرها شروع کرد. منتها هر دو چندانکه میتوانستند گوهرها را گرد آوردند و راستی عیش کردند. هر وقتیکه بی پول میشدند گوهری را میفروختند و مخارج خود را تأمین می نمودند." (۱۲)

مولانا عبدی قیصر شاهی در سال ۱۸۲۲ م تولد یافت و رنجیت سینگ در عصر روز دو شنبه ۲۷ ژوئن ۱۸۲۹ م درگذشت. ظاهراً داستان فوق به زمان آخر حکومت وی تعلق دارد، چون میدانیم که در ۱۸۲۴ م رنجیت دچار حمله شدید سکه ناقص شد و از کار افتاده بود و تا آخر عمر خود دیگر نتوانسته اسب سواری کند و از این حدس می زنم

که این واقعه قبل از ۱۸۲۲ م روی داده باشد. آنوقت عبدی بیش از هفت سالگی نبود و برادرِ کوچکی ازین هم باید کمتر باشد.

پس از فوت رنجیت سینگ، کشور پنجاب تا ده سال دچار آشفتگی بماند و در نتیجه هر وارث تخت پس از دو سه سال جلوس خود بقتل میرسید تا آنکه در ماه سپتامبر ۱۸۴۲ م دلپ سینگ بفرمانروائی رسید. (۱۵) در همین دوره بود که عبدی تقرب شاهی یافت و بدربار دلپ سینگ پیوست. (۱۶) این ربط وی با دربار تا عزل دلپ سینگ برقرار ماند. در این دروه گروهی از سیکها حمله شدیدی به رسول نگر آوردند و درین تاخت ضرری باین خانواده نیز رسید، چنانکه غلام حیدر به پنجابی نوشته است که مختصراً ترجمه آن بقرار زیر است:

" در سال ۱۸۴۰ م مهاراجا از این عالم رفت. سر بازان سیک، بعلت اینکه حقوق و ماهیانه ها بآنان پرداخته نمی شد، سرکشی کرده مال مردم را به غارت میبردند. آنان بخانه های مردم وارد می شدند و هرچه بدست آنان میرسید می بردند، حتی مرغ و غله و غیره را هم به یغما میبردند. در نتیجه این تاخت و تاراج عموم مردم رسول نگر دچار فقر و فلاکت گردیدند. این وضع برای مردم بحدی اذیت ناک بود که اگر احیاناً چیزی خوردنی بدست می آوردند چنان خوشحال می شدند که گوئی برای آنان روز عید رسیده است." (۱۷)

در ۱۸۴۹ م انگلیسها دلپ سینگ را معزول ساختند. در آن زمان مولانا عبدالله خان عبدی با دلپ سینگ همراه بود. وقتی دلپ سینگ را بفرخ آباد بردند عبدی هم همراکاب وی بود و چون دلپ سینگ را بانگلستان اعزام نمودند عبدی

بازگشته بخدمت انگلیسها درآمد. در آغاز عبدی در اداره شهربانی استخدام شد و در شهرستان " گکر مندی " بعنوان رئیس شهربانی مأموریت یافت. در این دوره بود که وی متوجه به تصوف شد و بارادت پیر کاملی حضرت کیسر شاه بهره ور شد. وی هر روز از " گکر " به خدمت مرشد خویش میرفت و از فیض او مستفید میگشت. سلسله معنوی کیسر شاه (که عبدی او را در نوشتجات خود قیصر شاه مینویسد) تا به میان میر قادری میرسد و بهمین نسبت عبدی قیصر شاهی را میان میری قادری می گویند. در نتیجه تربیت معنوی و روحانی عبدی از اداره شهربانی به تنگ آمده به اداره کشور منتقل گشت و بعنوان " بازرس بخش " مأموریت یافته به گوجرانواله رفت. این انتقال بسال ۱۸۶۵ م بوقوع پیوست. ازان ببعده بابا عبدی قیصر شاهی بقیه ایام زندگانی خود را در گوجرانواله بسر آورد و فرزندانش نیز در آن شهر توطن جستند. (۱۸)

مؤلفان تذکره های شعرای پنجابی زبان ذکری درباره فرزندش غلام حیدر آورده اند ولی چون عبدی شهرت شایانی نداشت بیشتر تذکره ها درباره او چیزی ننوشته اند. تنها در دو تاریخ ادبیات ذکر وی به چشم می خورد. عبدالغفور قریشی در کتاب خود " پنجابی زبان دا ادب ته تاریخ " (ادبیات و تاریخ زبان پنجابی) راجع به مأموریت و مرشد وی چیزی نوشته و به " سی حرفی " وی اشاره نموده است (۱۹). همینطور احمد حسین قریشی در کتاب خود " پنجابی ادب دی مختصر تاریخ " (تاریخ مختصر ادبیات پنجابی) نوشته است که عبدی اهل گوجرانواله بود و اینکه اثر وی مجموعه سی حرفی ها بعنوان " یار نامه " از طرف انجمن ادبی پنجابی باهتمام دکتر قریشی (نویسنده این مقاله) چاپ گردیده

است. (۲۰).

چیزی که شگفت آور است اینست که هیچیک از مؤرخان ادب از این امر آگاه نیستند که عبدی پدر غلام حیدر بود. آنان غلام حیدر را اهل جهلم و عبدی را اهل گوجرانواله قرار داده احوال هر دو را جدا نوشته اند. عبدی قیصر شاهی گوجرانواله را بعنوان توطن دائمی اختیار کرد. وی بسال ۱۹۱۸ م این جهان فانی را بدرود گفت.

هر چند در خانواده وی چندین صاحب تصنیف و آثار ادبی بوده اند، ولی از پسران وی تنها غلام حیدر شهرت شایانی دارد. موهن سینگ دیوانه درباره وی (غلام حیدر) مینویسد که وی غزلیات حافظ را بعنوان "تحفه بی نظیر" به پنجابی برگردانده است. (۲۱) همینطور گشته در کتاب تذکره شعرای پنجابی نوشته است:

" غلام حیدر در ۱۸۲۶م تولد یافت و بسال ۱۹۲۶م در گذشت. وی دوره متوسطه را بپایان رسانیده بعنوان دبیر شروع بکار کرد. وی یزبانهای انگلیسی، فارسی و عربی دسترس شایسته ای داشت و در دبیرستان دولتی پند دادنخان تا مدتی زبان انگلیسی را تدریس کرد. دوست و رفیق مدیر پیسه اخبار مولوی محبوب عالم بود و به زبان پنجابی شعر میسرود. وی پنجاه و شش غزل حافظ را به پنجابی ترجمه نموده است و این ترجمه استعداد شاعری و قریحه اش را نشان میدهد. پس از باز نشستگی به "سرگودا" رفت و در آنجا بکار کشاورزی پرداخت تا آنکه همانجا فوت کرد." (۲۲).

طبق گفته عبدالغفور قریشی:

غلام حیدر جهلمی، دیوان حافظ را به نظم پنجابی گرداند

و آنرا " تحفه بینظیر " نام نهاد درین کار کمال موفقیت را بدست آورده است. (۲۳)

همچنین احمد حسین قریشی در کتاب " تاریخ مختصر ادبیات پنجابی " در ذیل شعرای جهلم مینویسد:

غلام حیدر در دبیرستان شهرداری پند دادنخان بخش جهلم تدریس میکرد. بعضی از غزلهای حافظ را ترجمه نموده " تحفه بینظیر " نام نهاد. (۲۴)

ولی طبق گفته شیخ برکت علی، وی ترجمه منظوم به اردو را " تحفه دلکش " نام نهاد و انتخابی از دیوان حافظ هم تهیه کرد. این ترجمه در سال ۱۸۹۶م بچاپ رسیده است. روی صفحه عنوان این کتاب غلام حیدر خودش را باین کلمات معرفی نموده است:

خاکسار غلام حیدر معاون مدیر دبیرستان شهرداری پند دادنخان بخش جهلم کشور پنجاب و مترجم سابق دیوان حافظ به پنجابی و مترجم کتابهای انگلیسی درباره مدارس و مؤلف کتابهای دیگر دینی و عرفانی و غیره. (۲۵)

غلام حیدر بعلاوه کتابهای درسی، کتابهای دینی هم، بویژه بر ضد " مرزائیت " (قادیانیت) نوشته است. وی پنجاه و شش غزل حافظ را به شعر پنجابی ترجمه کرد و قبل از ۱۸۹۶م آنرا منتشر کرد. در همان سال بعضی از غزلهای حافظ را به شعر اردو ترجمه و چاپ کرد. شهرتی که نصیب " تحفه بینظیر " شد، " تحفه دلکش " از آن محروم ماند. همین یک کتاب پنجابی وی باعث شده است که امروز غلام حیدر یکی از بزرگترین شعرای پنجابی بشمار میرود ولی امروز کمتر کسی آگاه هست که پدر وی نیز غزلهای برگزیده حافظ را به شعر پنجابی ترجمه نموده است.



محمد عبدالله خان عبدی قیصر شاهی در حالت بیخودی شعر میسرود. وی در هر سه زبان فارسی و اردو و پنجابی شعر میسروده است. بعضی از رساله های خود را او در همین حالت، خود انتشار داد و بعضی دیگر هنوز بصورت مخطوطه نزد اعضای خانواده اش مانده. تا اندازه ای که اینجانب درباره تصانیفش اطلاع دارم، بدینقرار است:

### سی حرفی نامه

نسخه خطی آن پیش آقای شیخ برکت علی است. اگرچه بدست کسی دیگر خطاطی شده است ولی تصحیحی که در آن بعمل آمده و دیباچه، هم بدست خود عبدیست. این مجموعه خطی پنج "سی حرفی" دارد، سه در زبان پنجابی، یکی در فارسی و یکی دیگر در اردو. سی حرفیهای اردو و فارسی از لحاظ زبان و بیان پُر از اشتباهات است.

### بهشت نامه

در این کتاب تفسیر منظوم آیات قرآنی بزبان اردو آمده است. پس از حمد فارسی، قصیده است بفارسی که در مدحت حضرت عبدالقادر جیلانی سروده است. سپس روی صفحه ۲۹ غزلیات بفارسی در مدح جناب مدوح که از دیوان فدا شاه قادری حیدرآبادی گرفته شده مندرج است. دیگر قصیده بی نقط است در حمد و ثنای حق سبحانه و تعالی از عبدی قادری که آن هم بفارسی است.

### ترجمه منظوم غزلیات حافظ بزبان پنجابی

نسخه خطی ای که پرفسور محمد باقر از آن ترجمه پنجابی بعضی از غزلهای حافظ را تصحیح و چاپ نموده است متعلق به، "پنجاب پبلک لائبریری" (کتابخانه عمومی پنجاب) میباشد و شماره اش ۶۵، ۸۷۱ است. هنوز هیچ نسخه دیگر

از این کتاب بدست نیامده است. در این نسخه روی هر صفحه پنج شعر فارسی بامرکب سیاه نوشته شده است و در زیر آنها ترجمه منظوم پنجابی است که با مرکب قرمز آمده است.

دور ابتدائی زبان و ادبیات پنجابی بیشتر دوره نهضت "بهگتی" و فعالیت‌های صوفیا بشمار میرود. در اولین دوره آن بسیاری از کتابهای مذهبی سیکها و غیر آن که بنظر می‌آید، حامل کلام عرفانی است که تحت تاثیر "بهگتی" قرار گرفته اند. در زمان اورنگزیب عالم گیر نفوذ علمای دینی مسلمان بادبیات پنجابی رو بافزونی زیاد گرفت. تألیف یک سلسله مهم شرعیات شروع گردید تا دوره مهاراجا رنجیت سینگ اکثر ادبا و شعرای مسلمان این زمان تحت تاثیر زبان و ادبیات فارسی قرار گرفتند. علاوه بر ادبیات دینی، ادبیات و داستانهایی غیر دینی نیز پیشرفت نمود. در آغاز دوره انگلیسی شعرای مسلمان بیشتر بزبان پنجابی شعر میسرودند و در همین دوره زبان پنجابی بیشتر تحت تاثیر فارسی قرار گرفت. آثار بعضی از شعرای معروف فارسی زبان مثل مولوی بلخی و سعدی و حافظ و جامی و صائب و بوعلی قلندر را به پنجابی ترجمه نمودند. در نتیجه این فعالیت علمی و ادبی، سبک عمومی شعر پنجابی بسیار متأثر و جهات فرهنگی و تهذیبی مسلمانان آشکار گردید. بعضی از مترجمین مهم را هندوها و سیکها هم تشکیل می دادند. چنانکه ذکر اسامی بعضی از این مترجمین (فارسی به پنجابی) که هندوها و سیکها بودند، جالب توجه می باشند. مانند امرنات، خوشی رام عارف، هزاراسینگه و برج بلهن. اهمیتی که بوسیله ترجمه پنجابی سنن و افکار اسلامی نصیب محمد شاه دین و غلام حیدر شد، نصیب هیچ کسی دیگر نشد.

محمد شاه دین با ترجمه پنجابی شیخ فرید الدین عطار  
(مثنوی) و سلطان باهو (دیوان) و بوعلی قلندر (دیوان و  
مثنوی) و چشتی (مثنوی) و غوث الاعظم (دیوان) و حافظ  
(دیوان) و محمود شبستری (دیوان و گلشن راز) و رومی  
(دیوان شمس تبریز و مثنوی) سرمایه ادبیات پنجابی را  
افزود. دکتر موهن سینگ دیوانه راجع به شاه دین مینویسد:  
(ترجمه از انگلیسی)

"موفق ترین مترجم محمد شاه دین است که در ترجمه  
های پنجابی وی از آثار برگزیده منظوم فارسی انسجام عبارات  
و توجه به اصل متن و موفقیت در آوردن ترکیبات روان دلیل  
روشن محاسن ادبی و شعری وی می باشد." (۲۶)

بوسیله ترجمه کتابهای فارسی و اردو، ادبیات پنجابی  
غنی تر گشته است. در زمینه زبانشناسی و همچنین مسائل  
فکری و نظری، پنجابی از فارسی اردو بهره های برده است.  
این تغییر و تبدل پس از تشکیل دولت بریطانیا درین شبه  
قاره بسرعت بیشتری بعمل آمد.

در ترجمه های منظوم پنجابی از غزلیات حافظ سه نفر  
دارای اهمیت خاصی هستند؛ یکی محمد عبدالله خان عبدی  
قیصر شاهی، ثانیاً غلام حیدر ابن عبدی قیصر شاهی (تولد  
۱۸۴۰م) و ثالثاً شاه دین (تولد ۱۸۷۰م). (۲۷) ترجمه غلام  
حیدر شهرت فراوان بدست آورد و چندین مرتبه بچاپ رسیده  
است، ولی حقیقت این است که، چه از لحاظ تقدم زمانی و چه  
از حیث نزدیکی به اصل، ترجمه عبدی به مراتب بهتر از  
آنست. غلام حیدر و عبدی بعضی از غزلهای مختلفی را  
ترجمه نموده اند، و البته بعضی غزلهای مشترک هم دارند که  
میتوان از آنها استعداد های پدر و پسر را مقایسه نمود.

درینجا هر دو ترجمه از دو غزل مشترك، همراه با متن فارسی درج میکنیم تا استعداد شعری پدر و پسر بدرستی درك شود و هو هذا:

### غزل حافظ

الا يا ايها السّاقى ادر كاساً و ناولها  
 كه عشق آسان نمود اول ولى افتاد مشكلها  
 به بوى نafe اى كاخر صبا زان طره بگشايد  
 زتاب زلف مشكینش چه خون افتاد در دلها  
 به مى سجاده رنگین كن گرت پير مغان گوید  
 كه سالك بيخبر نبود ز راه و رسم منزلها  
 شب تاريك و بيم موج و گردابی چنین هائل  
 كجا دانند حال ما سبكباران ساحلها  
 همه كارم ز خود كأمى به بدنامى كشيد آرى  
 نهان كى ماند آن رازى كز آن سازند محفلها  
 حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ  
 متى ماتلق من تهوى دع الدنيا و اهلها

### ترجمه عبدی

انه ساقی کر مبر اسانوں بهر کر بخشو کاسه  
 پیلے عشق سکھالا دسدا پچھوں مشکل خاصه  
 قسم نافے دی اوزک جس نون واصبا دی کھورے  
 کنڈلی کالی زلف سجن وچ کنیاں دا دل پھاسا  
 مٹ شرابوں رنگ مصلاً کبه جو مرشد سانیں  
 وانوں گھانوں راہی پکا بھلے رتی نہ ماسا  
 رات ہنیری ڈر نہانہاں دا گھمن گھیر بلانیں  
 او کبہ جانن حال اسادا مل ستے جو پاسا

لے بدنامی آنے اوزک میرے کم اولے  
 کد اورہ بہیت چھپایا رهندا جیہزا جگ وچ ہاسا  
 حافظ نس نہ اوس درباروں حاضر ہونرالا  
 چھذدنیا چھذ دنیا والے دم دا کیہ بہرواسا

### ترجمہ غلام حیدر

کر بسم اللہ الت صراحی ساقی لیا پیالہ  
 نبوں لگاوں سوکھا پیلوں پچھوں سخت کشالہ  
 قسم معطر نافی والی کھلدا جو صبا تھیں  
 عشقے اندر لکھاں کئے کالی زلف دو تا تھیں  
 نال شرابیے رنگ مصلّا ہادی جے فرمانے  
 سالک واقف راز حقیقی پل وچ پار لنگبانے  
 رات ہنیری شوکن ٹھانھاں گھمن گھیر ہنیرا  
 جانن حال اسادا کتھوں جنباں کنڈیں ذیرا  
 بھیڑیاں چجاں مینوں جگ وچ لیکان بُریاں لایاں  
 منہ چھپاون ہن کی اکھے جانن سبھو تھایاں  
 راہ خدا دا ایبو حافظ غافل مول نہ رھنیے  
 دنیا نالے اہل دنی تھیں وکھرے ہوکے بیے

### غزل حافظ

دل می رود ز دستم صاحبِ دلان خدا را  
 دردا کہ رازِ پنهان خواهد شد آشکارا  
 کشتی شکستگانیم ای بادِ شرطہ برخیز  
 باشد کہ باز بینیم آن یار آشنا را  
 ای صاحبِ کرامت شکرانہ سلامت  
 روزی تفقیدی کن درویش بینوا را

آنینه سکندر جام می است بنگر  
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا  
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست  
با دوستان مروت با دشمنان مدارا  
حافظ به خود نپوشید این خرقة می آلود  
ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را

ترجمہ عبدی

دل میرا ہتھ وچوں جاندا مدد منگان یازاں  
نہیں تان بہیت پوشیدہ ہوسی ظاہر وچ ہزاراں  
انک جہاز کھلوتا ساڈا وگ تون وا ہدایت  
تائیں ویکھان یار پیارا جا کر اوس ولایت  
اے صاحب وڈیایاں واے اپنے تون خرایت  
کر درویش نمانے اترے اک دن چا ہدایت  
دل شیشہ اسکندر والا یا پیالہ جمشیدی  
ویکھس تا اوہ دسے تینوں حال ولایت غیبی  
کم آوے گی دوهیں جانبیں ایہ گل سیانیں چاتر  
مہر کریں جے نال اشتاواں بھی دشمن دی خاطر  
حافظ خرقة جسم گناہیں پھنیا ناہیں آپے  
شیخا نیکا پاکا تینوں وس مرے کیہ جاہے

ترجمہ غلام حیدر

پیا ڈولدندا جیوڑا میرا مدد کرو مولائیو  
چیتا بہید درے دا میرا ظاہر ہووے بھائیو  
پھاتھی بیڑی شوہ دے اندر وگیس وا موافق  
تا پاوے دیدار سجن دا ایہ مسافر عاشق

غریب نواز توفیقان وارے نام اپنے دی خاطر  
مہر کروچا اکدن اس تے ایہہ بھی منگتا چاکر

شیشہ ایہ سکندر والا وانگ پیالے جم دے  
کر آزمایش چا اکواری محرم تھنی وچ دم دے  
ایتھے اوتھے دوہیں جہانیں تتی وا نہ لگے  
منھا منھا بولیں منہ تھیں دشمن سجن اگے  
پہاتھا رندی اندر ناہیں حافظ آپ بے دوسہ  
شیخا من تقدیر ربانی نا کر ایذا اروسہ

عبدی در ترجمہ غزلیات حافظ برای ہر شعر قوافی  
جداگانہ ای را بکار برده است، غیر از غزل نخستین ہمہ  
جا التزام قوافی مثل مثنوی می باشد و ہمین روش را، پس  
ازو، غلام حیدر اختیار کرده است. ظاہراً علتش اینست کہ  
عبدی میخواست نزدیکتر باصل باشد و بنا برین سبب غزل وی  
بہ قافیہ پای بند نبوده است، تنہا دریک دو جا از اصل متن  
بعمل مختلف انحراف ورزیدہ است. دو نمونہ از ترجمہ او  
بدینقرار است:

حافظا گر پای بوسِ شاه دستت می دہد  
یافتی در ہر دو عالم رتبتِ عز و علا

حافظ تینوں شاہ علی دا جے سجدہ ہتھ آوے  
دوہیں جہانیں رتبه پاسیہ ایدوں ہور کیہ بہاوے

شد لشکر غم بی عدد از بخت می خواہم مدد  
تا فخر دین عبدالصمد باشد کہ غمخواری کند

بے اوزک ہونی فوج غم، اللہ دی چاہاں میں مدد  
تا پیر قیصر شاہ صمد، تھیوے جو غمخواری کرے

بجز آن دو مورد کہ عبدی میخواست یاری از مرشد  
خویش کند یا عقاید خویش را بیاورد، در بقیہ موارد وی از  
اصل متن ہرگز دور نشدہ است، ولی غلام حیدر از اصل  
متن دور میشود و بیشتر بہ شیوہ شیرینی زبان توجہ  
میکند. اینست کہ ترجمہ اش از حیث تجربہ تخیلی،  
جالب تر و دلکش تر میباشد، ولی تعبیرات و احساسات و  
اندیشہ های حافظ را نمی رساند.



### چواہشی

- ۱- تاریخ مخزن پنجاب از مفتی غلام سرور لاهوری و  
تاریخ گوجرانوالہ از گوپال داس ص ۲۰
- ۲- چتیاں دی وار، حواشی ص ۶
- ۳- تاریخ گوجرانوالہ (گوپال داس) ص ۲۰
- ۴- چتیاں دی وار، حواشی ص ۷
- ۵- ایضاً ص ۱۵
- ۶- تاریخ مخزن پنجاب ص ۲۸۰، ۲۸۱
- ۷- وقتیکہ کہ مہان سینگ در این محاربہ موفق شد  
خبری رسید کہ زنش فرزندى زادہ است. بطور یادگار  
اسمش را رنجیت سینگ اعنى موفق محاربہ گذاشتند. اینک  
سنہ ۱۷۷۱ میلادی تولد رنجیت سینگ برابر با ۱۸۲۷  
بکرمی میباشد. رنجیت سینگ از سیتا رام کوهلی ص ۵۶



- ۸- چتیاں دی وار، حواشی ص ۱۹
- ۹- تاریخ مخزن پنجاب ص ۲۸۲
- ۱۰- طبق تاریخ گوجرانوالہ و تاریخ مخزن پنجاب  
اسمش "خان محمد" بوده، نگارنده، حواشی "چتیاں  
دی وار" را اختیار نموده است.
- ۱۱- رنجیت سینگ (سیتا رام کوهلی) ص ۶۱
- ۱۲- رجوع شود به مقاله نگارنده دربارهٔ عبدی قیصر  
شاهی. مجله "پنج دریا" شماره ژوئیه ۱۹۶۲ میلادی.
- ۱۳- "پنجابی شاعران دا تذکرہ" (گشته) ص ۲۵۲
- ۱۴- برادر بزرگ از بحث خارج است.
- ۱۵- A History of the Sikhs, J.D. Cunningham  
e d. 1918 P. 224-231
- ۱۶- با اشاره به آقای شیخ برکت علی.
- ۱۷- پنجابی شاعران دا تذکرہ (گشته) ص ۲۵۴
- ۱۸- آقای برکت علی این تفصیل را بنگارنده فراهم  
نموده است.
- ۱۹- ص ۱۹۰
- ۲۰- ص ۱۵۵
- ۲۱- A History of Punjabi Literature, Mohan Singh P. 3
- ۲۲- پنجابی شاعران دا تذکرہ ص ۲۵۲
- ۲۳- پنجابی زبان دا ادب تے تاریخ ص ۱۹۵
- ۲۴- پنجابی ادب کی مختصر تاریخ ص ۱۷۲، در  
پاورقی مینویسد: وطن اصلی وی رسول نگر در بخش  
گوجرانوالہ است.
- ۲۵- تحفہ دلکش (سرورق) ۱۸۹۶ م. میکی پرس،  
گوجرانوالہ (چاپ اول).

۲۶۔ A History of Punjabi Literature, Mohan Singh P. 91

۲۷۔ پنجابی شاعران دا تذکرہ (اکستہ) ص ۲۲

THE IQBAL ACADEMY PAKISTAN'S  
QUARTERLY

# *Iqbal Review*

Frontier Thinking  
in

- IQBAL STUDIES
- PHILOSOPHY
- METAPHYSICS
- TRADITION
- LITERATURE
- SOCIOLOGY
- HISTORY
- ISLAMIAT
- ARTS
- MYSTICISM

### LOCAL

1. SINGLE COPY - Rs. 20/-
2. SINGLE COPY FOR STUDENTS - Rs. 15/-
3. ANNUAL SUBSCRIPTION - Rs. 60/-

### FOREIGN

1. ANNUAL SUBSCRIPTION - \$10/-
2. ANNUAL SUBSCRIPTION FOR STUDENTS - \$7/-
3. ANNUAL SUBSCRIPTION FOR INSTITUTIONS BASED ABROAD - \$15/-

IQBAL ACADEMY, PAKISTAN  
116-MCLEOD ROAD, LAHORE, PAKISTAN.

دکتر ساجدالله تفهیمی

بخش فارسی، دانشگاه کراچی

### بَدْرُ الشَّرْوحِ : از ههولنا بدرالدین

یکی از شروح برجسته دیهان حافظ شیرازی

شمس الدین محمد حافظ شیرازی (م ۵۷۱۱ هـ) از معروف ترین شعرا و غزلهای او جالب ترین غزلیات و دیوان اشعارش متداول ترین دواوین شعر فارسی می باشد. آفتاب کلام حافظ با اینکه در حدود شش قرن از دوران زندگانی او می گذرد، هنوز بر اوج آسمان ادب فارسی با همان تازگی و شیوانی اول می درخشد. واقعاً این یکی از شگفتیهای کلام حافظ است که طبقات مختلف مردم، مانند صوفیه و علما و فضلا و خطبا و اهل طریقت و عرفان و رندان حقیقت و مجاز و دانشمندان دینی و علمی و فلسفی، حتی مردم عامی کم سواد و بی سواد هم ابیات او را از لحاظ تمایلات طبیعی و ذوقی در خطابه ها و گفتارها و نوشته ها و صحبت های خویش بطور استشهاد یا تفنن فراوان بکار می برند و تا حدی در آنها تأمل و تفکر را بعمل آورده که مطالب جالب و معانی نو بنو را استنباط می کنند.

در نتیجه این پژوهش و جستجو برای فهمیدن و فهماندن کلام حافظ و پی بردن نکات دقیق پنهان در آن، شرح های دیوان یا ابیات او بزبان های مختلف در داخل و خارج ایران و به ویژه در شبه قاره پاکستان و هند بکثرت نوشته شد. این شروح را می توان بطور کلی در دو نوع تقسیم کرد:

نوع اول شروح کامل، که شامل شرح غزلیات دیوان حافظ برعایت اختلافات نسخه های مختلف آن می باشد. مانند :

۱- شرح سودی بر حافظ از محمد آفندی سودی بسنوی بزبان ترکی که بتوسط دکتر عصمت ستار زاده بزبان فارسی ترجمه شده و چند مرتبه به چاپ هم رسیده است.

۲- بحر فراسة الالفاظ فی شرح دیوان حافظ، که عبدالله خویشگی در سال ۱۰۶۶ هـ به فارسی نوشته و نسخه های خطی آن در کتابخانه های مختلف جهان موجود است. (۱)

۳- روضة الشعرا از میر محمد شیرازی بن فخرالدین عبدالصمد معین که نسخه ای خطی از آن در کتابخانه موزه ملی پاکستان کراچی به شماره ۱۹۵۷-۹۲۰/۲ موجود است. (۲)

۴- طور معانی از زین العابدین ابراهیم آبادی که در سال ۱۱۱۸ هـ نوشته شده و نسخه های خطی آن در کتابخانه های مختلف پاکستان موجود است. (۳)

۵- مرج البحرین، از سیف الدین ابوالحسن عبدالرحمن بن سلیمان ختمی لاهوری. (۴)

۶- شرح دیوان حافظ از مولانا سید محمد صادق علی لکهنوی که در نوامبر ۱۹۰۸ م پنجمین بار به چاپ رسیده است.

نوع دوم شروح غیر کامل، که شامل شرح بیتي یا غزلی از حافظ می باشد مانند :

۱- شرح بیتي از حافظ، از جلال الدین محمد دوانی (۵)

۲- شرح غزلی از حافظ، از جلال الدین محمد دوانی (۶)

۲- شرح بیٹی از حافظ، از شاه وجیه الدین گجراتی (۷) در "بدرالشروح" تألیف مولانا بدرالدین که درین مقاله مورد بررسی مختصری قرار می گیرد، نیز یکی از شرح های کامل و مهم و پُر ارزش دیوان حافظ است. این شرح در قرن دوازدهم هجری بزبان فارسی و از دیدگاه تصوف و عرفان نوشته شده و از لحاظ محتویات و سبک مزیت های گوناگونی را دارا است. نسخه خطی منحصر به فرد آن که بدست میان مصلح الدین بن شیخ علاء الدین بن شیخ غلام محمد بن حافظ شهاب الدین بن حافظ قاضی علاء الدین (= برادر بزرگ شارح) بن مولانا حافظ بهاء الدین در سال ۱۲۵۴ استنساخ شده، در کتابخانه مولوی ظفرالدین بن مولانا اصلح الدین اکبر آبادی (یکی از اخلاف شارح) موجود بود. (۸) محمد عبدالاحد رضوی مدیر مطبع مجتبائی دهلی، نسخه مزبوره را تصحیح نموده از مطبع خود در سال ۱۳۲۱/۱۹۰۴ م چاپ و نشر کرد که بخط نستعلیق فشرده و دارای ۷۵۴ صفحه است. هیچ نسخه خطی دیگر آن تاکنون کشف نشده و همین نسخه چاپی درین مقاله مورد استفاده ماست.

### احوال زندگانی شارح

احوال زندگانی شارح نیز مانند اکثر مشاهیر و معاریف در دست نیست. فعلاً تنها مأخذ درین زمینه مقدمه کوتاه و مختصر دو صفحه ای مصحح می باشد که درین کتاب پیش از متن شرح قرار گرفته است. مصحح درین مقدمه برخی از احوال مولانا بدرالدین را بیان کرده است. (۹) ما با استفاده از محتویات این مقدمه شرح حال مولانا را در سطور زیر می آوریم:

نام شارح مولانا حافظ بدرالدین بن مولانا حافظ

بهاء‌الدین بن شیخ غلام محمد است که از اولاد و اخلاف یکی از اصحاب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بنام حضرت عبدالله بن سلام می باشد.

یکی از اجداد مولانا در قرن دهم هجری از خجند بغرض حج بیت الله مهاجرت نمود. و در اثنای برگشت ازین سفر به هند رسیده، در زمان سلطان جلال الدین محمد اکبر شاه (۶۶۲-۱۰۱۴هـ) در فتح پور سیکری اقامت گزید و از طرف سلطان مذکور به منصب افتاء و قضای آن دیار نایل گردید. این منصب اولاد او بطریق ارث برقرار ماند. در قرن دوازدهم هجری مولانا حافظ علاء‌الدین برادر بزرگ مولانا بدرالدین این مقام عالی را بعهدہ داشت.

سال و جای تولد مولانا مجهول است. البته بنا بر قرینه سکونت اسلاف نزدیک مولانا در فتح پور، می توان همین شهر را مولد او قرار داد.

درباره دوره و چگونگی تحصیلات و استادان او هم اطلاعی در دست نیست. البته زبان و محتویات "بدرالشروح" حاکی از آنست که مولانا نه فقط علوم و فنون متداوله آن زمان را بتمام و کمال یا لا اقل به درجه عالی تحصیل کرده، بلکه بر زبان و ادبیات عربی و فارسی هم تسلط تمام بدست آورده بود. مولانا علاقه به تصوف و عرفان داشت و بقول مصحح "مرجع اقاصی و ادانی شدند و از فیوض ظاهری و باطنی خلق الله را نفع رسانیدند". (۱۰) ولی متأسفانه درین زمینه هم هیچ اطلاعی در دست نیست.

مولانا در سال ۱۱۵۰ هجری از فتح پور به حیدرآباد (دکن و هند) هجرت نمود و بقیه زندگانی خود را در همان سامان در اشتغال کارهای ارشاد و تبلیغ و رشد و هدایت

خلق الله و تالیف و تصنیف بسر برد.

سال و جای وفات مولانا در پرده خفا مانده است. ولی از روی قیاس می توان گفت که مولانا در اواخر قرن دوازدهم یا اوایل قرن سیزدهم هجری در حیدرآباد (دکن و هند) وفات یافته است.

مولانا بدرالدین آثار زیر را از خود بیادگار گذاشت:

۱- بدرالشروح، شرح دیوان حافظ که مهمترین اثر او است و درین مقاله مورد بررسی قرار می گیرد.

۲- صفات الایمان

۳- شرح الله صدره الاسلام (۹)

۴- خلاصة الحكم

۵- عین المعانی

۶- مبد و معاد

۷- شرح گلستان

از آثار مزبوره فقط "بدرالشروح" به چاپ رسیده است و بقیه آثار به صورت نسخ خطی در کتابخانه مولوی ظفرالدین پیشگفته موجود بوده است.

تاریخ نگارش این شرح بدست نیامد.

سبب تالیف

مولانا بدرالدین سبب تالیف را در آغاز کتاب چنین بیان می کند:

"...می گوید بنده کمترین بدرالدین ولد حافظ بهاءالدین بن شیخ غلام محمد، غفرالله له ولوالدیه، در عنفوان جوانی که ایام نشاط و شادمانی است دل طالب اشعار عشق انگیز بود و طبیعت راغب کلمات جنون ریز... لا جرم مدام

دیوان حافظ بدست می داشتیم و دمی از دست نمی گذاشتم و از مطالعه غزلیات شوق انگیز و از خواندن رباعیات ذوق آمیز فرحتی حاصل می نمودم و خورسندی بهم می رسانیدم. رفته رفته طبیعت مقتضی آن گردید که اگر بر مصطلحات ایشان اطلاعی حاصل شود و بر معانی کلمات اینان تحصیل گردد بسی بهتر و خوشتر باشد. بعد از تگا پوی بسیار و جستجوی بی شمار بعضی از کتب مشتمل بر مصطلحات صوفیه... و چندی از شروح دیوان حافظ... از مطالعه اینها... بر مصطلحات ایشان اطلاع یافتیم و به ادراک معانی بشتافتیم. روزی مرکوز خاطر فاتر گردید که آنچه ازین شرح ها بهره برداشته ام و آنچه بتوجه حضرت لسان الغیب بردم وارد وقت گردید، آن را بتحریر آرد تابعضی از آشنایان و برادران و طالبان را نیز ازین بهره رسد که "حلوا به تنها نشایست خورد". بنا برآن شرح برنگاشتم تا پس ماندگان را یادگاری باشد و برصفحه روزگار از ما نشان ماند. **وَاللَّهُ الْمَعِينُ وَبِهِ نَسْتَعِينُ** (۱۱)

### مآخذ کتاب

بعضی از کتابهای مهمی که در ضمن شرح مورد مطالعه و استفاده مولانا بوده، و نامها و اقتباساتی از آنها در متن کتاب بنگاه می خورد، بقرار زیر است:

- ۱- التَّعَرُّفُ لِمَذْهَبِ التَّصَوُّفِ تَأْلِيفُ شَيْخِ أَبِي بَكْرٍ مُحَمَّدِ بْنِ اِبْرَاهِيمَ بَخَّارِيِّ كَلْبَاذِيِّ.
- ۲- تَفْسِيرُ كَرِيمِهِ اِزْ اِمَامِ مُحَمَّدِ بَاقِرٍ.
- ۳- جَوَامِعُ الْكَلِمِ مَلْفُوظَاتُ سَيِّدِ مُحَمَّدِ كَيْسُو دِرَازٍ.
- ۴- جَوَاهِرُ الْاَسْرَارِ تَأْلِيفُ حَكِيمِ اَذْرِيِّ.
- ۵- رَشْحَاتُ عَيْنِ الْحَيَاتِ تَأْلِيفُ فَخْرِ الدِّينِ عَلِيِّ صَفِيِّ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ كَاشِفِيِّ.



- ۶- سُبْحَةُ الْاِبْرَارِ سروده مولانا عبدالرحمن جامی.
- ۷- شرح دیوان حافظ از شیخ محمد دهلوی.
- ۸- شرح دیوان حافظ از شیخ محمد افضل اله آبادی.
- ۹- مرج البحرین شرح دیوان حافظ از میر ختمی مرید سید محمد غوث گوالیاری که قبلاً مذکور شد.
- ۱۰- شرح دیوان حافظ از شیخ یوسف لهاروری.
- ۱۱- شرح فصوص (الحکم) (نام شارح ندارد).
- ۱۲- شرح نزهة الارواح (نام شارح ندارد).
- ۱۳- عشقیه تألیف قاضی حمیدالدین ناگوری.
- ۱۴- فصوص الحکم تألیف شیخ محی الدین ابن عربی.
- ۱۵- گلشن راز سروده شیخ محمود شبستری.
- ۱۶- مثنوی معنوی سروده مولانا جلال الدین رومی.
- ۱۷- مرآة المعانی. این کتاب در مقدمه "بدرالشروح" اشتباهاً بنام شیخ قطب الدین جمالی هانسوی منسوب شده، ولی در اصل تألیف شاعر معروف فارسی شبه قاره شیخ حامد بن فضل الله جمالی کنبوه دهلی است؛ بدلیل اینکه ابیاتی که مولانا از این کتاب در شرح اقتباس کرده در "مرآة المعانی" جمالی دهلوی موجود است؛ مثلاً بیت زیر که چند بار تکرار شده:

مرشد کامل در اینجا مصطفی است

هم نبی و هم ولی را رهنما است (۱۲)

- ۱۸- شرح گلشن راز: نام کامل این شرح در کتاب مذکور نیست. احتمالاً "مفاتیح الاعجاز" تألیف شمس الدین محمد بن یحیی اسیری لاهیجی است، که معروفترین و متداولترین شرح گلشن راز می باشد.

- ۱۹- مویذالفضلآ تالیف محمد بن شیخ لاد دهلوی.  
 ۲۰- معرفة الارواح (نام مؤلف در شرح نیامده است)  
 ۲۱- نزهة الارواح تالیف امیر حسینی هروی  
 ۲۲- نفحات الانس تالیف مولانا عبدالرحمن جامی  
 علاوه بر کتب مزبور آثار منظوم شعرای معروف فارسی  
 مانند نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، ظهیر فاریابی، سلمان  
 ساوجی، عطار نیشاپوری، امیر خسرو دهلوی، سعدی  
 شیرازی، مولانارومی، حافظ شیرازی و مولانا جامی و غیرهم، نیز  
 مورد استفاده مولانا قرار گرفته و او در ضمن شرح اشعار  
 حافظ از آن فراوان استفاده و استشهاد نموده است.

### تعداد غزلیات

در نسخه های خطی و چاپی دیوان حافظ اختلافات  
 گوناگون، چه از لحاظ تعداد غزلیات و ابیات آنها و چه از  
 لحاظ اشتباهات زیادی خطی و لفظی وجود دارد. محققین و  
 منتقدین حافظ این نوع اختلافات و اشتباهات را در نگاشته  
 های انتقادی و تحقیقی بتفصیل و صراحت مورد بحث قرار  
 داده اند؛ چنانکه علامه محمد قزوینی در مقدمه دیوان حافظ  
 مصححه خود که مستندترین و شایعترین نسخه های چاپی  
 دیوان محسوب می شود، اشاره به این موضوع کرده است.

(۱۲)

همین نوع اختلافات در کمیت و کیفیت اشعار در شرح  
 مختلف دیوان حافظ هم وجود دارد، چنانکه "شرح سودی بر  
 حافظ" تالیف محمد آفندی سودی بسنوی بزبان ترکی که  
 ترجمه فارسی آن از دکتر عصمت ستار زاده اخیراً در چهار  
 مجلد به اهتمام انتشارات انزلی از ارومیه (=رضانیه) در  
 ۵۱۲۶۲. ش انتشار یافته دارای شرح پانصد و شصت و نه

غزل و چهل و دو قطعه؛ و «لسان الغیب» شرح دیوان حافظ بزبان اردو از میر ولی الله که در چهار مجلد از ایست آباد (پاکستان) در ۱۹۲۲م نشر گردیده شامل شرح پانصد و هشتاد و سه غزل است.

شرح مورد نظر یعنی «بدر الشروح» شامل شرح ۶۴۵ غزل و دارای اختلافات زیادی در کمیت و کیفیت اشعار می باشد. از ترس اطاله و اطناب از تفصیل این اختلافات صرف نظر می کنیم و به بررسی مختصر محتویات شرح و مختصات سبک آن می پردازیم:

### مختصات و سبک

هر یکی از ابیات غزل جداگانه مورد شرح قرار گرفته است.

مولانا شرح را با ترجمه و توضیح لازم دستوری لغات و واژه های مشکل فارسی و عربی بیت مورد شرح آغاز می کند؛ و گاهی در ضمن بحث درباره واژه های عربی از آیات قرآنی هم استشهاد کرده است؛ چنانکه در شرح

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْسًا وَ نَاولَهَا

در مورد کلمات «أَلَا»، «يَا» و «أَيُّهَا» می نویسد:

«أَلَا: بمعنی دانا و آگاه باش؛ یا: حرف ندا بمعنی ای؛  
ایها: حرف زاید کَمَا قَالَ اللهُ: أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنًا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ؛  
و نیز لفظ آدب است کقولہ تعالی: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ  
شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا». (۱۴)

واژه های مصطلح اول از لغت شرح و ترجمه شده و سپس از حیث اصطلاح عمومی یا عرفانی مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است؛ چنانکه در بیت مزبور شرح اصطلاح «ساقی»

چنین آمده:

" ساقی در اصل لغت بمعنی نوشاننده آب است. اما بیشتر مستعمل بر نوشاننده شراب است. و در اصطلاح صوفیه مراد از این چهار کس (است):

اول حضرت حق بموجب وسقهم ربهم شراباً طهوراً، چنانچه در شرح "گلشن راز" است که در مراتب تجلیات افعالی حق تعالی خود ساقی گشته شراب به عاشقان خود می نوشاند و ایشان چون آن شراب می نوشند محو و فانی می گردند و از کشاکش و سختیهای عشق خلاص می یابند.

دوم مُرشد کامل که کنایت از جناب محمدست صلعم، چنانچه در مرآة المعانی است:

مرشد کامل در اینجا مصطفی است  
هم نبی وهم ولی را رهنما است

سیوم شیخ به نیابت رسول علیه السلام که الشیخ فی قومه  
کالنبی فی اُمته.

چهارم معشوق که شراب حسن معنوی از جام وی می  
نوشد". (۱۵)

شارح مصطلحات حافظ را بیشتر از دیدگاه عرفانی تعریف و شرح کرده است. اگر کسی همه مصطلحات مشروحه را از متن کتاب بیرون آورده جمع و تألیف کند البته بصورت یک کتاب قطور فرهنگ مصطلحات عرفانی مفید و پُر ارزش که برای پژوهندگان حافظ خصوصاً و برای محققین و دانشمندان شعر و ادب متصوفانه عموماً قابل استفاده باشد، در خواهد آمد. ما عده ای از مصطلحات گزیده را برای استفاده خوانندگان گرامی بعنوان نمونه در زیر می آوریم:

لولیان شوخ: محبوبان مجاز؛ و مراد از تجلیات صوری که در مظاهر حسنه پیش سالک برای تائیس وی وارد می شود. (۱۶)

روی رخشان: کنایت از ذات محبوب حقیقی. (۱۷)  
شهاب ثاقب: نجم است مؤکّل بر رجم شیاطین؛ مراد مرشد. (۱۸)

کریلا: ... مراد از وادی عشق. (۱۹)  
کشتگان کریلا: عاشقان بلاکش که در وادی خونخوار محبت گشته شده اند. (۲۰)

میخانه و خانه خمّار: دنیا که مقام معصیت است؛ عالم غیب که پر از باده تجلیات است. (۲۱)

خرابات مغان: خرابی اوصاف بشری. (۲۲)  
باد شرطه: باد لایق کشتی؛ کنایه از مرشد. (۲۳)  
خرقه می آلود: شیوه ملامت که در تعمیر باطن و تخریب ظاهر است. (۲۴)

عهد شباب: زبان بسط. (۲۵)  
مژده گل: عبارت از تجلی جمالی، و لطفی است همدرین بهار بعندلیبان عشق رسید. (۲۶)

کشتی نوح: دنیا. (۲۷)  
مغیبه باده فروش: کنایه از تجلی محبوب. (۲۸)  
سرزلف: احکام کثرت و تعینات. (۲۹)  
دور باده: ظهور تجلیات. (۳۰)  
قدح: تجلی. (۳۱)

عاقل: کنایه از مرشد باعتبار صحو بعد المحو. (۳۲)  
عارض گلگون: تجلی جلالی قهاری. (۳۳)  
علاوه بر شرح لغات و اصطلاحات، بعضی از کلمات مرکب

یا جملات بیت که دارای اشکال و تعقید بوده و احتیاج به توضیح داشته، جداگانه مورد شرح قرار گرفته است. چنانکه اشکالات مصرعه

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

را پیش از شرح بیت چنین توضیح می دهد:

« آسان نمود اول، اشاره بدان است که عاشق را در اول آرزو رو می دهد و این ابتدای عشق است و این آسان است. بعد از چون دل را کشش کند « انزعاج » گویند؛ و چون تعلق رسید « شوق » گویند؛ بعد از چون ترقی پذیرد « اشتیاق » گویند و « شوق » گاه گاه فرو می نشیند اما « اشتیاق » را نقصی نه. و چون از همه منفرد شود، « محبت » گویند. و چون فنا و بقای خویش را یکبار در وجود دوست تلف کند آنگاه « عشق » گویند. و این بسا مشکل است. از اینجاست « افتاد مشکلها ». و نیز از مشکلها عقد ها اند که عارض وقت عاشق می گردند. » (۲۴)

شارح پس از بحث لغوی و اصطلاحی مطالب هر بیت را جداگانه شرح و تفسیر کرده و در بیان دقایق و معارف شعر بضرورت گاهی تفصیل و اطناب و گاهی اختصار و ایجاز را به عمل آورده است. برخی از ابیات که دارای مطالب مهم و مستلزم توضیح مفصل بوده، حتی در دو صفحه یا بیشتر شرح داده است. و عده عمده ای از ابیات هم وجود دارد که شرح آنها یا بسبب تکرار مطالب یا نداشتن مطالب مهم بسیار مختصر و بیشتر از دوسه سطر نیست.

البته شارح بعضی غزلیات را شرح نکرده است؛ مانند غزلهایی با مطالع زیر که فقط دارای ترجمه واژه های مشکل ابیات می باشد:

- ای صبا گر بگذری برساحل رود ارس
- بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس (۲۵)
- اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
- حریفِ حیره و گرمابه گلستان باش (۲۶)
- بامدادان که زخلوتکده کاخ ابداع
- شمع خاور فگند بر همه اطراف شعاع (۲۷)
- باز آی ساقیا که هواخواه خدمتم
- مشتاق بندگی و دعا گوی دولتتم (۲۸)
- من که باشم که بران خاطرِ خاطر گذرم
- لطفهای کنی ای خاکِ درت تاجِ سرم (۲۹)

شارح گاهی در حل و رفع اشکالات لغوی یا معنوی که در خود بیت وجود داشته یا در اثنای شرح در ذهن او خطور کرده است، بطریق سؤال و جواب می کوشد. این نوع سؤالات و جوابات از روی مطالب و معانی دارای اهمیت و افاده خاصی می باشد. چنانچه در ضمن شرح بیت:

ساقی بنور باده برافروز جام ما  
مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

سوال دقیق زیر را مطرح می کند و باختصار جواب آن را هم می دهد:

« سوال: درین بیت در مصرع اولی تقاضای کار خام می کند و طلب فیض می نماید در مصرع ثانی تقاضا می کند که کار بنهایت رسید.

جواب: سیر الی الله تمام شد؛ بنا برآن گوید: مطرب بگو! و چون سیر فی الله نهایت ندارد بنا بر آن هر لحظه در

طلب زیادتی می باشد. هر چند که یافت بیش طلب  
بیش". (۴۰)

یا مثلاً در شرح بیت اول دیوان:

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدْر كَأَسَا وَ نَاوَلَهَا  
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکله

سوال دقیق زیر را مطرح می کند و سپس به جواب موجز آن  
می پردازد:

" سوال: یای ندائیه دلالت به قرب و حضور می کند و  
لفظ " مشکله " دلالت به بُعد و فراق. پس با وجود قرب و  
حضور بُعد و فراق چه گنجایش دارد؟

جواب: این قُرب و حضور بحکم " وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
مُحِيطٌ " بطریق علم الیقین حاصل است؛ و آن بُعد و فراق  
مرسالک را به اعتبار آنکه جویای عین الیقین است. " (۴۱)

چنانکه قبلاً به آن اشارت شد، مولانا تقریباً در شرح  
تمام ابیات مشروحه جنبه عرفانی را در نظر داشته است ولی  
باز هم بعضی ابیات به چشم می خورد که از لحاظ معنی  
ظاهری و مجازی و معنی حقیقی مورد شرح قرار گرفته است،  
چنانکه در شرح بیت:

عراق و پارس گرفتی بشعر خود حافظ  
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

می نویسد: " باید دانست که سالکان کعبه مجاز چون براه  
خشکی می رسند اول بملک فارس پس بعراق (عجم) پس به  
تبریز پس به بغداد. (۴۲) همچنان سالکان را نیز چهار  
درجه است: قرب نوافل و قرب فرایض و جمع الجمع و



التحقیق والتمییز بین مراتب الالهیة والحقیقه من الخفیة والجلیة

... بسنده شمس‌الهیة ...

معنی ظاهری آنست که ای حافظ! بشعر لطیف و موزون عراق و فارس را گرفتی و اهل آن حوالی (را) مطیع و منقاد گردانیدی. بیا که هنگام تسخیر اهل بغداد و تبریز است. یعنی پس ازین شعر بنهجی گویی که اهل بغداد و تبریز پسند کنند.

و معنی حقیقی آنست که ای حافظ! چون در راه عشق رو آوردی و بعضی منازل و مقامات طی کردی فارغ مباش که راه بسیار است. بیا که تا منزل دیگر درپیش است طی کنی (۴۲) و به مقصد رسی (۴۴) که عاشق تابه مقصد نرسد نیار آمد" (۴۵).

شارح در شرح ابیات عموماً تعصب عرفانی را بکار داشته و حتی در شرح ابیاتی که متضمن مطالب عمومی و مجازی بوده تاویلات و استنباطهای دور از کار را بکار برده و مطالب عمومی و مجازی آنها را لباس حقیقت و عرفانی پوشانیده است؛ چنانچه او در ابیاتی هم که حافظ طبقاتی مختلف مردم به ویژه زاهدان و صوفیان ریاکار را مورد انتقاد و نکوهش قرار داده، ژرف اندیشی و باریک بینی را نشان داده معانی مفید مطلب خویش را دریافته است. مثلاً در شرح بیت:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما

چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما

"مسجد" و "میخانه" و "پیر" را به اصطلاح علی الترتیب "عالم اطلاق که موجب قرب و محل اطاعت است"

و " دنیا که مقام معصیت است " و " حضرت رسول اکرم صلی  
الله علیه وآله وسلم " تعریف کرده می نویسد:

" محمد علیه السلام از عالم اطلاق به تقید که مقام  
دنیاست در آمد. ای یاران طریقت بعد ازین تدبیر ماچیست  
؟" (۴۶)

و در بیت دوم این غزل:

ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون  
رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما

" کعبه " را از عالم اطلاق و " خانه خمار " را از دنیا  
تعبیر کرده مطلب بیت را بدینطور می آورد:

" معنی آنست که چون محمد علیه السلام از عالم  
اطلاق به تقید در آمد ما که مریدان و پیروان اوئیم رو  
سوی عالم اطلاق چون آریم و چرا خواهان آن عالم باشیم،  
هرگاه پیر ما رو بعالم تقید آورد." (۴۷)

همین طور در شرح بیت:

ای صبا با ساکنان شهر یزد از من بگو  
کای سر ناحق شناسان گوی ایوان شما

می نویسد: " صبا: کنایه از قاصد؛ شهر یزد: کنایه از  
شهر حقیقت؛ وساکنان شهر یزد: کنایه از مرشد؛ و ناحق  
شناسان: (کنایه از) مجازیان و متعصبان و ظاهر  
پرستان." (۴۸)

و در شرح بیت همین غزل:

گرچه دوریم از بساطِ قربِ همت دور نیست  
 بنده شاهِ شمائیم و ثناخوانِ شما  
 مراد از "شاهِ شما" "الله تعالی" گرفته می‌گوید:

"اگرچه بجسم از محفلِ فیضِ منزل دور افتاده ام لیکن  
 همگی همت و تمامی نهمت بجانب شما مصروف است. اگرچه  
 بنده شاهِ شمائیم که خالق الخلائق است، و بقید عشق او  
 مقیدیم، لیکن ثناخوانِ شما بموجبِ محبِّ المَحْبُوبِ  
 مَحْبُوبِ، و یحتمل که به برادران بیعت نوشته." (۴۹)

در بعضی جایها برای يك بیت چند شرح پشت سرهم  
 آورده که هر شرح بعدی از شرح ما قبل دقیق تر می باشد.  
 چنانچه در شرح بیت:

مرا در منزلِ جانان چه امن و عیش چون هر دم  
 جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها

می نویسد: "یعنی آنست که مرا در طریقِ عاشقی  
 چه امن و چه راحت و چه آسایش و چه فرحت که مدام  
 محمل بستن می رسد و هر دم از حالی به حالی می  
 رانند و بحالتی نمی گذارند؛

ویحتمل که مرا که در منزلِ عشق فرود آمده ام و  
 بدردِ عشق گرفتارم کجا یارای آن که براحت گرایم چون  
 هر دم از جناب معشوق خطابِ فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ می رسد یعنی  
 اعراض کنید از غیرِ معشوق و متوجه شوید به سوی او؛

ویحتمل که تجلیات معشوق غیر متناهی است و در هر  
 تجلی حُسنِ معشوق آزیَد و أَحْسَن. پس بضرورت بمقدار  
 شهودِ تجلیِ قلق و اضطراب است برای تجلی دیگر.

بضرورت قلق علی الدوام بود. می گوید که مرا در طریق عشق نه امن است از قلق و نه عیش بتحصیل مراد؛ زیرا که هر دم جرس ففروالی الله نداسی کند که آماده شو از سافل بعالی". (۵۰)

در سراسر کتاب جسته جسته توضیحات و مطالب مفیدی که عموماً در کتب فرهنگ و لغت و مصطلحات ادبی دیده نمی شود ولی از لحاظ شعر و ادب اهمیت و مزیتی تمام دارد، هم بنگاه می خورد؛ مثلاً در شرح بیت:

میان خط سبزت لعل نوشین  
عجب گرچشمه حیوان نباشد

اقسام خط را بدینطور می آورد:

"بدان که خط برسه نوع است: اول آنکه گرد لب برمی آید و روی به سبزی دارد، اهل عرب "نبات" گویند و اهل عجم خط سبز را "فستقی" خوانند. و اینچنین خط را بواسطه لون "دور آسمان" گویند و "مهر گیا" و "زنگار آئینه".

آخر رقی زمشک بر ماه زدند

برتنگ شکر مورچگان راه زدند

آئینه روی دوست زنگار گرفت

از بسکه برو سوختگان آه زدند

قسم دوم آنچه از شام سر زلف فراگوش محبوب دارد از اثرسیاهی غبار خیل زنگبار است که روی به خطه خطا دارد و سرحد حبش گرفته.

زینسان که ختن بهم برآمد زخمت  
گویا زحجش سیاهی پیدا شد  
این قسم خط را "عود سوخته" و "مُشك" گویند:

قسم سیوم آنچه صحیفه عذار دو رویه فرو گیرد و  
امتیاز موی بناگوش ازو نمی توان کرد.

گرد مُشك است که بر گرد سمن بیخته

یا بنفشه است که بر دامن گل ریخته

این قسم را "عنبر" و "برگ شمشاد" و "سُنبل تر" و  
"طوقِ عنبرین" و "لباسِ عبّاسی" گویند.

سلطان رخت لباسِ عبّاسی را

پوشید مگر سرِ خلافت داده " (۵۱)

در متن کتاب آیات قرآنی و احادیث نبوی و مقولات  
عربی که بیشتر آنها جنبه عرفانی دارد، فراوان دیده می  
شود. این بر مطالعه دقیق و عریض قرآن حکیم و کتب  
احادیث و علوم عرفانی شارح دلالت می کند و حاکی از  
مهارت کامل او در ادراک و استنباط معانی و مطالب از آیات  
و اخبار و درکار بُرد آنها می باشد. ما برای هر یکی از اینها  
چند مثال بعنوان نمونه در زیر می آوریم:

۱- آیات قرآنی

(۱) - شارح در شرح بیت:

در دورِ باده يك دو قدح در گش و برو

یعنی طمع مدار وصال دوام را

می گوید: "...ای سالک در سلوک عشق و محبت تفرجات تجلیات بسیار است. پس در هنگام ظهور تجلیات مدام بتجلی واحد مشغول مباش تا داخل خسر الدنیا و الآخرة نگردی.

بیزارم ازان کهنه خدائی که تو داری  
هر لحظه مرا تازه خدای دگری هست

بلکه بر هر تجلی که رسی یک دو لمحہ تفرج نموده روان شو تا داخل اولنک لهم الدرجات العلی شوی. چراکه سالک را باید که ملتفت بدان نگشته خلیل وار نوای لا أحب الأفلین بر آورده پیش قدم نهد". (۵۲)

(۲) - در شرح بیت معروف:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق  
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

می نویسد: "... درین دارالفرار دنیای ناپایدار که دارالمحن مؤمنین اولی الابصار است، هرکه آمد گرم رو راه عدم است که کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ، الْاَفَانِي فِي اللَّهِ وَبَاقِي بِاللَّهِ كَمَا أَنَّ زَنْدَةَ بَعْشَقِ اَبَدِي شَدَّةَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا اَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. مراد از فی سبیل الله عشق است...". (۵۲)

(۲) - نیز در شرح بیت:

مهل که عمر به بیهوده نگذرد حافظ  
بکوش و حاصل عمر عزیز را دریاب

می گوید: " معنی آنست که ای حافظ! خود را ضایع و  
بیکار مدار تا عمر به بطالت نگذرد؛ بلکه سعی نما و بحصول  
حاصل عمر عزیز که معرفت حق است: وَمَا خَالَقْتُ الْجِنَّ  
وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ أَيْ لِيَعْرِفُونِ جَهْدِي كُنْ". (۵۴)

ب- احادیث نبوی

(۱) - در شرح بیت:

دل می رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را  
دردا که رازِ پنهان خواهد شد آشکارا

می نویسد: " رازِ پنهان کنایت از عشق که کتمان آن موجب  
شهادت است. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ عَشِقَ وَعَفَّ وَكَتَمَ فَمَاتَ  
مَاتَ شَهِيداً". (۵۵)

(۲) - و در شرح بیت:

زباغِ وصلِ تو یابد ریاضِ رضوانِ آب  
زتابِ هجرِ تو دارد شرارِ دوزخِ تاب

می گوید: " معنی آنست که طلبِ عاشقان مر ریاضِ رضوان  
را نه از بهرِ قُصور و حُور است بلکه از بهرِ لقای تُست کما  
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ حَقٌّ (حدیث؟)  
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَتَرُونَ رَبُّكُمْ كَمَا تَرُونَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ". (۵۶)

(۲) - نیز در شرح بیت:

بر عملِ تکیه مکن زان که دران لطفِ ازل  
توجه دانی قلمِ صنعِ بناامت چه نوشت

می نویسد: " ای زاهد! براین طاعت و عبادت خود  
مغرور مشر. چون از خاتمه خود خبری نداری که بنامِ توجه

رقم زده اند و نیز ناجی و ناری شدن موقوف به عمل نیست،  
 كما قال عليه السلام: لَا يَدْخُلُ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ الْجَنَّةَ وَلَا يُجِيرُهُ  
 مِنَ النَّارِ وَلَا أَنَا إِلَّا بِرَحْمَةِ اللَّهِ... (۵۷)

### ج- مقولات عربی

در سراسر کتاب مقولات عربی نسبت به آیات و  
 احادیث بیشتر و فراوان تر بکار برده شده و جنبه های  
 گوناگون افاده معنوی و مزیت های ادبی را دارا است. این  
 مقولات را از حیث موضوع میتوان بطور کلی به دو گروه  
 تقسیم کرد: گفتار های حکیمانه و گفتار های عرفانی. ما  
 برخی از مقولات گزیده را در سطور زیر می آوریم:

#### مقولات حکیمانه:

- ۱- فَعَلُ الْحَكِيمِ لَا يَخْلُو عَنِ الْحِكْمَةِ
- ۲- هِمَّةُ الرَّجَالِ يَقْلَعُ الْجِبَالَ
- ۲- مُحِبُّ الْمَحْبُوبِ مَحْبُوبٌ
- ۴- الْعِشْقُ لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ
- ۵- مَنْ ضَحِكَ ضَحِكَ
- ۶- مَنْ عَابَ لِأَخِيهِ لَمْ يَمُتْ حَتَّى وَقَعَ فِيهِ.
- ۷- الْعِشْقُ دَاءٌ لَدَوَاءُهُ
- ۸- إِذَا بَلَغَ الْكَلَامُ إِلَى الْقَدْرِ فَأَمْسِكُوهُ
- ۹- الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ
- ۱۰- الضِّدَّانِ لَا يَجْتَمِعَانِ
- ۱۱- الْوَلِيُّ يَعْرِفُ الْوَلِيَّ
- ۱۲- تَكَلَّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ



- ١٣- الْكَرِيمُ إِذَا وَ عَدَوِي  
 ١٤- مَالِ الْغَرِيبِ سِوَى الْغَرِيبِ أَيْسُ  
 ١٥- لِكُلِّ صَعُودٍ هُبُوطٌ  
 ١٦- الْأَشْيَاءُ تَتَّبِعُنَّ بِأَضْدَادِهَا  
 ١٧- مَنْ سَكَتَ سَلِمَ وَمَنْ سَلَّمَ نَجَا  
 ١٨- الْبُكَاءُ تَحْصِيلُ الْمُرَادَاتِ  
 ١٩- كُلُّ مَصْنُوعٍ يَدُلُّ عَلَى الْمُنْصَنِعِ  
 ٢٠- مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ وَجَدَ

### مقولات ديني و عرفاني

- ١- الْمَخْلُصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ  
 ٢- نَفْسُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهَا ذَنْبٌ  
 ٢- مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا  
 ٤- الْفُقَرَاءُ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ  
 ٥- أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ  
 ٦- الْجَذْبَةُ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ  
 ٧- الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ  
 ٨- لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ  
 ٩- الْعِشْقُ نَارٌ إِذَا وَقَعَ فِي الْقُلُوبِ يَحْرِقُ مَا سِوَى الْمُحِبُّوبِ  
 ١٠- الْمَوْتُ جَسْرٌ يُوصِلُ الْحَبِيبَ إِلَى الْحَبِيبِ  
 ١١- أَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ بِسِوْفِ الْمَجَاهِدَاتِ  
 ١٢- إِنْ الرَّبُّوبِيَّةُ لَوْ كُشِفَ لَبَطَلَ الرَّبُّوبِيَّةُ  
 ١٢- تَفَكَّرُوا فِي الْآلَةِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِهِ

- ۱۴- مَنْ أَمَنَ بِالنُّجُومِ فَقَدْ كَفَرَ
- ۱۵- سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابًا مِنَ الظُّلْمَةِ وَسَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابًا مِنَ النُّورِ بَيْنَ الْعَبْدِ وَالْمَوْلَى.
- ۱۶- أَلْتَقْدِيرُ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَمَنْ غَمَسَ فَقَدْ ضَلَّ.
- ۱۷- الصَّلَاةُ كَالْجَسَدِ وَالْحُضُورُ مِنْهَا كَالرُّوحِ فَكُلُّ صَلَاةٍ لَيْسَ فِيهَا الْحُضُورُ كَجَسَدٍ لَيْسَ فِيهَا الرُّوحُ ...
- ۱۸- مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ
- ۱۹- مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ
- ۲۰- طَالِبُ الدُّنْيَا مُؤَنَّثٌ وَطَالِبُ الْعُقْبَى مُخَنَّثٌ
- ۲۱- مَنْ أَرَادَ مُؤْنَسًا فَالْقُرْآنُ يَكْفِيهِ
- ۲۲- الْقَدْرُ سِرُّ اللَّهِ فَلَا تَفْشُوهُ
- ۲۳- الْإِرَادَةُ تَرْكُ الْإِرَادَةِ
- ۲۴- مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَهُوَ مَيِّتٌ
- ۲۵- الطَّرْقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ.
- ۲۶- إِنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا يَمُوتُونَ بَلْ يَنْتَقِلُونَ مِنَ الدَّارِ إِلَى الدَّارِ.
- ۲۷- لَا يَعْرِفُ اللَّهَ غَيْرُ اللَّهِ
- ۲۸- كُلُّ مَا شَغَلَكَ عَنِ مُطَالَعَةِ الْحَقِّ فَهُوَ طَاغُوتُكَ

پس از این معرفی مختصری از کتاب "بدرالشروح"، بطور خلاصه می توان گفت که این کتاب با وجود کمبودها و نقایصی که به بعضی از آنها در صفحات گذشته اشارتی رفته، از لحاظ مطالب و محتویات بهتر و با ارزش تر و پر معنی تر از بعضی شروح دیگر حافظ می باشد. ولو اینکه استعمال واژه

ها و مصطلحات عربی به پیروی از نویسندگان دوره متوسطین و متأخرین، از حد متوسط متجاوز است ولی باز هم سبک و طرز بیان پخته و از تعقیدات لفظی و معنوی عاری و سریع-الفهم است و ساخت جملات و تراکیب عبارات دارای سادگی و روانی و فصاحت نویسندگان دوره متقدمین می باشد. با اینکه این شرح حافظ بطور کلی جنبه عرفانی دارد و شارح در بحر عمیق کلام حافظ غواصی کرده و از ته آن درهای گرانمایه تصوف و عرفان را بیرون کشیده است و حتی در بعضی موارد این شرح شاید بنا بر رجحان عرفانی، افکار خود شارح را تفسیر می کند، ولی باز هم افاده آن را از جنبه های گوناگون نمی توان رد کرد. این کتاب به ویژه برای کسانی که تمایل ذوقی به ادبیات متصوفانه و عرفانی دارند و علاقمند به مطالعه دقیق کلام حافظ از دیدگاه عرفانی هستند، بسیار مفید و برای رسیدن به اهداف ذوقی ایشان وسیله کافی و شافی می باشد.



### جهاشی

۱- برای تفصیل رجوع شود به فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی؛ اسلام آباد ۱۹۸۴م؛ جلد سوم، ص ۱۵۹۹

۲- فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی نگاشته سید عارف نوشاهی؛ اسلام آباد ۱۹۸۲م؛ ص

۴۸۷

۲- فهرست مشترک... جلد سوم ص ۱۶۰۲

- ۴- ایضاً ص ۱۶۰۵
- ۵- ایضاً ص ۱۵۹۶
- ۶- ایضاً ص ۱۵۹۶
- ۷- ایضاً ص ۱۵۹۷
- ۸- بدرالشروح تألیف مولانا بدرالدین؛ چاپ دهلی  
۱۲۲۱هـ؛ مقدمه مصحح ص ۱
- ۹- ایضاً ص ۱ و ۲
- ۱۰- ایضاً ص ۲
- ۱۱- ایضاً متن ص ۱ و ۲
- ۱۲- مرآة المعانی تألیف شیخ حامد بن فضل الله جمالی  
دهلوی؛ نسخه خطی در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد به  
شماره ۱۰۱۸، ص ۱۹۲
- ۱۳- دیوان حافظ تصحیح شدة محمد قزوینی و دکتر  
قاسم غنی، چاپ علمی تهران ۱۳۴۲ ش؛ مقدمه ص ۱
- ۱۴- بدرالشروح، ص ۲
- ۱۵- ایضاً ص ۲
- ۱۶- ایضاً ص ۹ (فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار  
شهر آشوب)
- ۱۷- ایضاً ص ۱۲ (ای فروغ ماه حسن از روی رخشان  
شما)
- ۱۸- ایضاً ص ۱۶ (مگر آن شهاب ثاقب مددی کند  
خدارا)
- ۱۹ و ۲۰- ایضاً ص ۲۲ (کس ندیده در جهان جز  
کشتگان کرلا)
- ۲۱- ایضاً ص ۲۵ (دوش از مسجد سوی میخانه آمد

- پیر ما) و (رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما)
- ۲۲- ایضاً ص ۲۵ (در خرابات مغان مائیز هم منزل شویم)
- ۲۳- ایضاً ص ۲۸ (کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز)
- ۲۴- ایضاً ص ۲۶ (حافظ بخود نپوشید این خرقة می آلود)
- ۲۵- ایضاً ص ۲۷ (رونق عهد شبابست دگر بستان را)
- ۲۶- ایضاً ص ۲۷ (می رسد مژده گل بلبل خوش الحان را)
- ۲۷- ایضاً ص ۲۸ (یار مردان خدا باش که در کشتی نوح)
- ۲۸- ایضاً ص ۴۰ (گر چنین جلوه کند مغبجه باده فروش)
- ۲۹- ایضاً ص ۴۰ (در سر زلف ندانم که چه سودا داری)
- ۲۰ و ۲۱- ایضاً ص ۵۲ (در دور باده يك دو قدح در كش و برو)
- ۲۲- ایضاً ص ۵۸ (عاقلا پندی مده همچون من دیوانه را)
- ۲۳- ایضاً ص ۵ (باز گفتم شاه من رو عارض گلگون بیوش)
- ۲۴- ایضاً ص ۲
- ۲۵- ایضاً ص ۵۱۴

- ۲۶- ایضاً ص ۵۲۰  
 ۲۷- ایضاً ص ۵۴۶  
 ۲۸- ایضاً ص ۵۷۷  
 ۲۹- ایضاً ص ۶۱۵  
 ۴۰- ایضاً ص ۴۲  
 ۴۱- ایضاً ص ۳

۴۲- شارح در بیان ترتیب شهرها ظاهراً در معرض اشتباه افتاده است؛ زیرا که تبریز در میان راه شیراز تا بغداد و مکه نمی افتد؛ و اگر راه بعید غیر مستقیم بطریق عراق عجم را در دست گیرد، در آن صورت هم تبریز پیش از بغداد قرار می گیرد.

- ۴۳- در متن: کنم  
 ۴۴- در متن: رسم  
 ۴۵- بدرالشروح، ص ۸۶  
 ۴۶ و ۴۷- ایضاً ص ۲۵  
 ۴۸ و ۴۹- ایضاً ص ۱۵  
 ۵۰- ایضاً ص ۶  
 ۵۱- ایضاً ص ۶-۲۴۵  
 ۵۲- ایضاً ص ۵۲  
 ۵۳- ایضاً ص ۴۲  
 ۵۴- ایضاً ص ۷۰  
 ۵۵- ایضاً ص ۲۸  
 ۵۶- ایضاً ص ۶۸  
 ۵۷- ایضاً ص ۲۴۰

دکتر مهر نور محمد خان

بخش فارسی، مؤسسه زبانهای نوین - اسلام آباد

### بررسی و معرفی

« بحر الفرائد الالفاظ فی شرح دیوان خواجه حافظ »

از عبدالله عبیدی خویسگی قصوری

حافظ اگر روشن کننده آسمان ادب ایران است البته پاکستان هم ازین تابش بهره برده، زیرا دوخانه دیوار بدیوار را باهم پرتو خورشید روشن میکند. نفوذ اشعار و اندیشه های خواجه شیراز در شبه قاره سابقه طولانی دارد. آوازه شهرت حافظ در آن نواحی از روزگار خود او آغاز شده است. دعوت های که برای سفر به دکن و بنگاله (۱) به وسیله حکمرانان از او به عمل آمده و نیز استقبالی که در همان دوران از شعر او شده هر یک بیانگر محبوبیت حافظ در آن مرز و بوم است.

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

و:

ز شعر حافظ شیراز می گویند و می رقصدند

سیه چشمان کشمیری و تُرکانِ سمرقندی

رونق و استقبال شعر حافظ در شبه قاره پس از درگذشت وی به شدت افزایش یافت. کارهای زیادی که در شبه قاره پیرامون دیوان و شرح ابیات حافظ انجام گرفته و نسخه های خطی فراوان از کلیات دیوان او و یا منتخبات آن

و ترجمه ها و فرهنگنامه ها و شروح متعددی که بر آن نگاشته اند هر يك نشان دهندهٔ تاثیر عمیق و محبوبیت وی بین مردم شبه قاره است. (۲)

از جمله شروح فراوانی که براییات حافظ در سر زمین پاکستان نگاشته شده یکی شرح عبدالله خویشگی قصوری است. او از علمای بزرگ و کثیرالتصنیف اواخر قرن یازدهم است و شرحی بر بیت های دشوار حافظ نوشته و آن را " بحر فراسته اللفظ فی شرح دیوان حافظ " نامیده است.

عبدالله خویشگی (۲) در قصبهٔ قصور بدینا آمد. قصور شهر تاریخی است که در ۲۴ مایلی جنوب شرقی لاهور کنار جادهٔ فیروز پور قرار دارد. این قصبه از دیرباز مرکز علم و عرفان بوده است و دانشمند متأخر پاکستان مولوی محمد شفیق (م ۱۲۸۲ هـ. ق) نیز از آنجا بوده است. درین قصبه نفوذ افغانان زیاد بوده است. افغانهای قصور بیشتر به قبیلهٔ "خویشگی" تعلق داشته اند که در حدود قرن هفتم هجری از نواحی کابل هجرت نموده در این ناحیه اسکان جستند.

اسم او عبیدالله بوده ولی به نام عبدالله معروف شد و بعلةٔ نسبتی که با قبیلهٔ "خویشگی" داشته، خویشگی هم خوانده شده است. بخاطر ارادت عمیق به حضرت معین الدین چشتی خود را بنام غلام معین الدین هم یاد میکرد. پدر بزرگ او مولانا احمد شوریانی با علماء و عرفای بزرگ زمان خود مانند شیخ احمد سرهندی، شیخ عبدالحق دهلوی و شیخ عیسی سندی هم صحبت و هم نشین بود. اسم پدر عبدالله، عبدالحق بود که خود را بنام عبدالقادر و عبدالمقتدر هم نامیده است.

دربارهٔ شرح احوال عبیدی اطلاعات زیادی در دست



نیست در هیچ يك از تذکره ها ذکر وی نرفته، بنا برین شخصیت او ناشناخته مانده است. بزرگترین مأخذ شرح احوال او کتابهای خود اوست اما در رابطه با احوال خویش ذکرى از سن و سال نکرده است. باین علت تعیین سال تولد یا وفات او بسیار مشکل است. محققین با توجه به تصانیف او حدس زده اند که خویشگی در حدود سال ۱۰۴۲.ق بدنیآ آمده است.

خویشگی تحصیلات ابتدایی خود را در قصور پپایان رسانید. او نزد استادان به مطالعه قرآن، گلستان، بوستان، انشای یوسفی و دیوان حافظ پرداخت. وی بسیار تیز هوش بود. در زمان تحصیلات قایم مقام معلم بود و به همین علت به لقب " خلیفه جی " معروف بود. (۵)

او بعد از تحصیلات ابتدایی به لاهور آمد و آنجا نزد استادان بزرگ زمان خود مانند میان محمد صادق، محمد سعید و شیخ نعمت الله تحصیلات خود را به تکمیل رسانید. بعد از پایان تحصیلات در ۲۲ سالگی به وطن خود قصور بازگشت. يك سال مشغول درس و تدریس بوده و در همین زمان شرح دیوان حافظ بنام بحرالفراسة را تا ردیف " ش " تحریر نمود.

در حدود سال ۱۰۶۶-۶۷.ه خویشگی بخاطر تلاش معاش وطن خود را ترك گفت. نخست به گجرات و سپس به دهلی رفت و آنجا بخدمت نواب دلیر خان درآمد و در چندین لشکر کشی همراه وی بود. اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۹.ه تا ۱۱۱۸.ه) در سال ۱۰۸۱.ه دلیر خان را به اورنگ آباد فرستاد که تا سال ۱۰۹۴.ه یعنی سال وفات خود همانجا ماند. خویشگی هم درین زمان در اورنگ آباد پیش او بود.

در سال ۱۰۹۶ هـ وقتی شاهزاده محمد اکبر دست به شورش زد و شاه عالم پادشاه گورکانی برای سرکوبی او شتافت، عبدالله خویشگی هم جزو همراهان وی بود و مدتی در خدمت او بسر برد.

سال وفات خویشگی بدرستی معلوم نیست، اما مسلماً تا سال ۱۱۰۶ هـ زنده بوده، زیرا کتاب "تحفة دوستان" (شرح بوستان سعدی) را در این سال تصنیف نموده است.

خویشگی به عرفا و مشایخ ارادت و عقیدت خاصی داشت. بسیار علاقمند بود که از محضر ایشان کسب فیض کند. در طی مسافرتهاى خود به زیارت صوفیای کرام سلسله های مختلف تصوف می پرداخت اما ارادت وی با مشایخ سلسله چشتیه جنبه خاصی دارد.

عبدالله خویشگی نویسنده پُرکاری است و درباره موضوعات مختلف تالیفات متعددی دارد که از آن میان چهار کتاب در تفسیر اشعار حافظ است، بشرح زیر:

- ۱- بحرفراسة الالفاظ فی شرح دیوان خواجه حافظ
- ۲- خلاصة البحر قدیم و جدید، خلاصه بحرالفراسة
- ۲- جامع البحرین فی زوائد النهرین، متمم بحرالفراسة و خلاصة البحر

۴- خلاصة البحر فی التقاط الدرر، شرح دیوان حافظ  
ما اینجا "بحرفراسة الالفاظ" را که با تفصیل بیشتری معرفی می کنیم.

عبدالله خویشگی این شرح دیوان حافظ را در ۲۲ سالگی تحریر کرده. از دیباچه بر می آید که وی این شرح را به تقاضای شاگردان خود تألیف کرده است، چنانکه می نویسد:

" در اکثری از اوقات به تدریس او (یعنی دیوان حافظ) مشغول بودم و اشتغال می داشتم و در تأویلات و توجیهاات اکثری از ابیات او که مُغلق اند و بعضی که ظاهراً بقانون شرعی مخالفت دارند، اندیشه خود را می گماشتم و هر توجیهی که از عدم خانه غیب به منصّه وجود جلوه گری می نمود سامعان را طیر روح در اهتزاز و مخاطبان را از شنیدن آن مرغ همت در پرواز می آمد که نیش از آن طاقت شکیبایی ندیدند. ناگاه روزی جمع شده حاضر آمدند و گفتند که این معنی دقیق که از نتایج افکار مُسْتَنْبَط می گردد در تحریر آید بر اوراق روزگار، تا روز قیامت یادگار خواهد ماند." (۶)

خویشگی در وهله اول شرح دیوان حافظ را تا ردیف "ش" نوشت. این قسمت شرح در شهر قصور نگاشته شد چنانکه خودباین امر اشاره کرده است:

" درسنه ثلث و عشرين از عمر خود فارغ شده به قصور آمدم. بمدت یکسال بدرس و تدریس مقیدم. دراینولا بمدت شش ماه بحرالفراسة که شرح دیوان خواجه است، محرر نمودم. اکثر علمای وقت و فقرای زمان بعین عنایت و دیدة مرحمت، ملحوظ نمودند." (۷)

جلد اول بحرالفراسة در روزگار شاهجهان تألیف شده، قسمت دوم شرح یعنی از ردیف "ص" تا آخر دیوان بشمول رباعیات در شهر بیچاپور بعمل آمد چنانکه خودش می نویسد:

" این فقیر شرح دیوان را یعنی بحرالفراسة را در مدت متمادی باتمام رسانید. زیرا که بعد از فراغ تحصیل علوم جلد اول را که تا ردیف "شین" در زمان سلطنت شاه جهان پادشاه، در قصبه قصور باتمام رسانیده بود، بعد از آن به سبب حوادث روزگار چون بتفرقه(؟) اسباب تحریر دست داد

حتی که عزیمت به سفر بیجا پور روی نمود پس در بلدة مذکور در عین تردد جلد دوم بانصرام رسانیده آید." (۷)

عبدالله خویشگی در سال ۱۰۷۷ هـ همراه دلیر خان به بیجا پور رفته بود که سال تألیف کتاب اخبار الاولیاء نیز هست. ازین معلوم میشود که جلد دوم بحرالفراسة را تا سال ۱۰۷۷ هـ به پایان رسانیده بود.

خویشگی این شرح را به خدمت مرشد خود شیخ محمد رشیدجونپوری (۱۰۰۰ - ۱۰۸۲ هـ) تقدیم نمود و مورد پسند ایشان قرار گرفت. خود در این مورد می نویسد:

" چون این ضعیف شرح بر دیوان خواجه حافظ نوشته بود که مسمی به بحرالفراسة است، بخدمت آن حضرت برای اصلاح ارسال داشته، بسیار پسندیدند و فرمودند که فهم معانی و ادراك معانی او را جامعیت علوم ظاهریه و باطنیه درکار است." (۸)

شیخ پیر محمد لکهنوی (۱۰۲۷ - ۱۰۸۵ هـ) هم این شرح را دیدند و پسندیدند. خویشگی می نویسد:

" بحرالفراسة شرح دیوان خواجه حافظ را دیده بسیار پسندیدند و چند ماه در مطالعه داشتند و فرمودند: بحرست که محیط انواع علوم و جمیع فنون است." (۹)

#### سبک بحرالفراسة

خویشگی خود گفته است که جلد اول شرح در کمال اطمینان خاطر و جلد دوم در اضطرار نوشته شده است. بنابراین در قسمت اول معانی اصطلاحات و شرح مشکلات به تفصیل آورده شده و استناد به کتب و رسائل مرجع هم نسبتاً بیشتر است. شارح بیشتر ابیاتی را شرح کرده که مشکل و

مغلق است. نخست هر بیت را می آورد. نکات دستوری و ادبی آن را ذکر میکند. سپس مفهوم بیت را می نویسد که عموماً عارفانه و صوفیانه است. چون خویشگی خود اهل سلوک و عرفان بوده به کتب و آثار صوفیانه و عارفانه توجه و علاقه بیشتری نشان داده و در این مورد میگوید:

نظمی که بود تصوف آمیز  
باشد همه را بخود دلاویز (۱۰)

از دیباچه بحرالفراسة برمی آید که شارح نسبت به حافظ ارادت عمیقی داشته و کثیری از اوقات به تدریس دیوان حافظ مشغول بود. وی از شروح دیگران بر دیوان حافظ بهره برده است. در شرح از آیات قرآن، احادیث نبوی، اقوال عرفا و اشعار شاعران معروف مانند عطار، رومی و نظامی استفاده شده است. چون شارح خود شاعر بوده، هنگام شرح ابیات، بعضی اشعار را از خود می آورد. در مورد تشریح مسائل عرفانی و دینی به چندین کتاب مستند زمینه تصوف و دین مانند مرآة العاشقین، شرح زورا از محقق دوانی، تفسیر بیضاوی، تحقیق المحققین استناد کرده است. در رابطه حل با لغات از کتب لغت مانند کشف اللغات و مدارالافاضل بهره برده است.

#### آغاز بحرالفراسة

" سپاس عظمت اساس واحدی را رسد که محمود است بجلال ذات و برتری را که موصوف است بکمال صفات... و صلوات نامحدود و تحیات نامحدود رسول را سزد که هر دو جهان آفریده بواسطه اوست ". (۱۱)

## انجام:

« بیا ساقی آن راح ریحان نسیم  
 بمن ده که نه زر ماند نه سیم  
 ز تسبیح و خرقة ملولم مدام  
 بمن رهن کن هر دو را والسلام

یعنی بیار ای ساقی آن شرابی را که مانند ریحان نسیم دارد و مرا بده که نه از زر باقی ماند و نه سیم، زیرا که از خرقة مدام ملولم و بر می رهن کن یعنی بر می هر دو را رهن می کنم و می را میگیرم زیرا که... زروسیم پایدار نیست پس این هر دو را از خود دفع میکنم و می را که پایدار است میگیرم.» (۱۲)

از کتاب بحرالفراسته نسخه های خطی زیادی در پاکستان (۱۲) سراغ داریم که یکی از آنها بشماره ۴۷۵ در کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، است و در سده ۱۱، ۵۱۲، ق استنساخ شده است.

اینک برای نشان دادن سبک و روش بحرالفراسته چند بیت دشوار و مشکل حافظ را انتخاب کرده، نمونه شرح آنها را نقل می کنیم:

(۱)

الا یا ایها الساقی ادركأ و ناولها  
 که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکلا

الا - دانا آگاه باش - یا ایهاالساقی: ای هر کدام  
 نوشاننده ادركاساً: بگردان پیاله را، و ناولها: و بنوش و

بنوشان. بیاید دانست که چون بعضی از الفاظ چنانکه ساقی و ناقه و طره و جعد و نحو آن که در کلام صوفیه اند بمطابق حال و مقام او را تعبیر باید کرد و اقتضای بر معنی واحد نتوان ساخت. چنانکه مولانا محمود در گلشن راز گوید:

ندارد عالم معنی نهایت  
 کجا بیند مر او را لفظ غایت  
 هر آن معنی که گشت از ذوق پیدا  
 کجا تفسیر لفظی باید او را  
 چو اهل دل کند تعبیر معنی  
 بمانندی کند تعبیر معنی

... پس ساقی کنایت از مرشد است و مراد از فیض ایزدی نیز دارند و کنایت از محض ذات نیز باشد چنانکه جمالی در مرآت المعانی گوید:

ساقی اینجا کیست؟ یعنی محض ذات  
 می همی ریزد بکام ممکنات

و از رساله اصطلاحات آورده که ساقی بر انواع است:

یکی ساقی بیواسطه و علیه قوله تعالی و سقهم ربهماً شراباً طهوراً (آیه ۲۱ از سوره ۷۶) شراب بمعنی محبت صرف است که در آن شرکت نباشد و پاک از محبت ماسوی الله و پاک کننده از اخلاق ذمیه چون حرص و شهوت، نفاق و ریا و هوس جاه و ریاست و دعوی کیاست و یکی ساقی بواسطه چنانکه انبیاء و اولیاء و علماء و کبرا و ملائکه از گروییان و روحانیان و اکابر مقربان:

ای ساقی از آن باده گلرنگ بده  
 و آن شادی عاشقان دلتنگ بده  
 از زنگ غم آئینه دل گشت سیاه  
 بزدا که بصیقل می گلرنگ بده

پوشیده نماند که فیض محبت حق از دل مُرشد به دل  
 مُسْتَرشد براندازد. محبت مرشد مُسْتَرشد را سرایت میکند چه  
 مرشد جاذب و جالب احوال مُسْتَرشد است.

"عشق" بالكسر و الفتح در لغت از حد درگذشتن  
 دوستی و شیفته شدن از غایت دوستی و در اصطلاح صوفیه  
 جمعیت کمالات را گویند که در يك ذات باشد و این کمال جز  
 حق را نبود. شیخ فخرالدین عراقی، عشق را ذات احدیت  
 مطلق دانسته و بر همین اعتقاد اند اکثر از متأخرین صوفیه،  
 کذا فی عبداللهی. ببايد دانست که لفظ "اول" احتمال دارد  
 که عبارت از حالت بنی آدم در روز میثاق باشد و علیه قوله  
 تعالی: انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان  
 یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان. انه کان ظلوما جهولا  
 (آیه ۷۲ از سوره ۲۲).

از امام نافع منقول است که چون ذریت آدم را بر آدم  
 علیه السلام جلوه دادند صنایع و مکاسب این جهان بجلوه تمام  
 بروحانیان پرداختند و هریکی را بصنعتی مخیر ساختند و  
 هریکی بر صنعتی باقتضاء خواهش خود پیوسته و قومی منفرد  
 ماندند. حق سبحانه بایشان گفت: که شمارا در آن مقام  
 میفرستم که بدین چیزها حاجت خواهد بود قالوا ما عجبنا  
 هذا و فترحننا بها. پس حق سبحانه بواسطه ایشان مقامات  
 عبودیت آفرید و همه بکمال رغبت بسوی او دویدند. زاهدان



بزهده و عابدان بعبادت و عالمان بعلم و متقیان بمقام تقوی و عاشقان بعشق پیوستند.

پس مصنف به کلمه " اول " از آن وقت مراد داشته که بار امانت را در آن وقت آسان پنداشته چنانکه خود گوید:

چو عاشق میشدم گفتم که بر دم گوهر مقصود

ندانستم که این دریاچه (موج) بیکران دارد و احتمال دارد که عبارت از زمان بیعت مرشد بود که بدایت حال آسان نمود. چون به سلوکش در آمد مشکل افتاد که رخت هستی همه بریاد داد. بناءً علی هذا استغاثه به ساقی نمود تا او را بمرتبه نیکو که اول مرتبه از مراتب این طریق است، واصل گرداند، تا در احوال بار او را چندان اشکال نباشد چنانکه گفته اند:

تاسُست نگردي نکشی بارغم عشق  
آری شتر مست کشد بار گران را

وبعضی از اهل فضیلت فرموده: اظهر آنست که " اول " نسبت باول مرتبه عشق بود، چه عشق مراتب دارد: اول و اوسط و آخر و بحکم والمخلصون علی خطیر عظیم، مرتبه آخرت اشد از مراتب دیگر است. مولوی معنوی فرماید:

عشق را پانصد پرست، هر پری  
از فراز عرش تا تحت الثری

و بار امانت بیاید دانست که امانت فی قوله تعالی: ماعرضنا الامانة (آیه ۷۲ از سوره ۲۲) نزد اهل شرح کنایه از طاعت است یا از حدود احکام شرع و در موضع فرمود که نماز و

روزه و زکوة و حج و جهاد است و امانت مردمها نگاه داشتن زبان از فضول و گویند که غسل جنابت است و در لوازم الاشراف آورده که اگر امانت را حمل بر عقل یا بر تکلیف کنند، چنانکه در تفاسیر مشهور است، بر اول متوجه می شود که جن و ملائکه با ایشان در عقل شریک اند و به ثانی آنکه جن در تکلیف با انسان مساوی است، پس تحمل مخصوص به انسان نباشد و از سیاق آیت اختصاص انسان بآن فهم میشود. کما لایخفی علی من له ذوق سلیم. بلکه حمل بر سر خلافت الهی باید نمود که تحمل او را جز آدمی صفت نبود، انتهی کلامه. و صوفیه مراد از امانت، عشق معشوق حقیقی دارند و سر خلافت را نیز حمل بر عشق کنند.

بار وجود خویش نتواند دل ضعیف  
لیکن ز بار عشق کشیدن ضعیف نیست

در بعضی از تفاسیر آورده که جمیع معنی آیت را بر آن فرود آورده که عظمت امانت بمشابه ایست که اگر عرض کند برین اجرام عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد، از حمل آن ابا کنند و حق سبحانه این اجرام را شعور و ادراک داد و بدین امانت عرض کرد. عرض تحزنه عرض وجوب ایشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت و انسان قبول کرد از راه همت نه از راه قوه، چنانکه خود فرماید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید  
قرعه فال بنام من دیوانه زدند

... صاحب انوار آورده که می شاید که مراد بار امانت عقل و تکلیف باشد و چون سماء و ارض و جبال را استعداد آن نبود، انسان به قابلیت خود حمل کرد. زیرا که ظلوم است

بواسطه استیلائی قوت غضبی و جهول است به جهت غلبه قوت شهوتی و فایده عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاهداشته، بطریق اعتدال ثابت دارد و مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی اند. پس ظلومی و جهولی غلبه جهل باشد و گفته اند که ازیشان انسان است ظلم و جهل چنانکه گویی: الماء طهور یعنی ازیشان است طهارت. همچنین این دو صفت از نشان آدمیان است اما چون حامل امانت شد و بعضی ترك ظلم و جهل کردند و جمعی برآن ماندند با خود این دو صفت انسان راست باعتبار اغلب افراد او که گفته اند ظلوم و جهول است نزد خلق نه نزد حق. و در خبر خواجه پارسا مذکور است که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال. ایشان ابا کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود، بی مضایقه قبول فرمود و او ظلوم است بر نفس خود که فنا میکند ذات خود را در هویت مطلقه و جهولست که غیر حق را نمی شناسد و يقول لا اله الا الله، نفی ماسوی میکند... (۱۴)



(۲)

کشتی شکستگانیم، ای باد شرطه بر خیز  
باشد که باز بینم آن یار آشنا را

در عبداللهی آورده که کشتی بفتح کاف عربی، آنچه از آب بدو گذرند، بکسر خواندن غلط است و در مؤیدالفضلاء گفته که کشتی بالفتح سفینه و پیاله که بصورت کشتی سازند و آنچه اهل هندوستان خوانند غلط است. باد شرطه باد است که موافق کشتی بود و آن منحصر به يك باد نیست بلکه هنگام

توجه بجایی بادی یاری مطلوب میگردد که هنگام بمنزل دیگر چندان مقصود باشد و " شرط " بحذف " ها " نیز گویند. تحریر معنی حقیقی آنست که کشتی شکسته کنایه از انسان است. کما فی قوله تعالی: خلق الانسان ضعیفا (آیه ۲۸ سوره ۴) و باد شرطه کنایه از مرشد یار آشنا، مراد از معشوق حقیقی دارد و تواند که کشتی کنایه از جسم باشد و باد شرطه کنایه از روح چنانکه گفته اند: کشتی شکسته، جسم است که روح باز مانده و یَحْتَمِلُ که کشتی شکستان را باضافه گفته آید یعنی ما متحمل ضعیفان هستیم و ضعیفان مراد از مریدان باشد و لا یخفی که درین بیت تلمیح است به قصه حضرت خضر علیه السلام که کشتی شکسته بود. (۱۵)



(۲)

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح  
هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را

" معنی مشهور آنست که خاک کنایه از خاکی است که نوح علیه السلام باشارت جبرئیل علیه السلام باخود در کشتی برده بود و از شرف صحبت نوح علیه السلام بجای تیمم مقرر شد چه بآب طوفان غسل و وضو روا نبود چنانکه امیر خسرو برین معنی تلمیح می نماید:

ز دریای شهادت چون نهنگ لا بر آرد سر  
تیمم فرض گردد نوح را در عین طوفانش

مراد از دریای شهادت کلمه اشهد ان لا اله الا الله است

و تشبیه بدریا یا بواسطه کمال احاطه اوست بذات واجب اثباتاً  
 ممکنات نفیاً و تشبیه « لا » به نهنگ بواسطه فرو بردن اوست  
 اعدای حق را در نظر ذاکر. چنانکه شاعری گوید:

« لا » نهنگی است کاینات آشام  
 عرش تا فرش در کشیده بکام  
 هر کجا کرد آن نهنگ آهنگ  
 از من و ما نه بوی ماند نه رنگ

و تیمم عبارت از رجوع بوحدت حقیقی است که مبداء و  
 معاد همه است و نوح کنایه از ذاکر است زیرا که چنانکه بر  
 نوح صفت تنزیه غالب بود ذاکر را نیز از استیلای نفی بر ما  
 سوی تنزیه و تقدیس مرتبه وحدت دست دهد و طوفان کنایه  
 از کثرت و احکام الهی است که بعضی از سمای صفات نازل  
 می گردد و بعضی از زمین استعداد قابلیت انفجار می پذیرد  
 و تحریر معنی آنکه چون ذاکر بر تکرار کلمه طیبه مداومت می  
 نماید و نفی کثرت وجود حادث ممکنات را بنظر فنا ملاحظه  
 میفرماید و در جانب وحدت قدیم واجب بقا را مشاهده میکند  
 نفی چنان بر باطن او استیلا یابد که کثرت حقیقت حقایق و  
 کثرت تشبیه از اسماء الهیه در نظر مشهود او مضمحل و  
 معدوم نماید و مانند نوح بواسطه تنزیه و تقدیس حقیقت  
 وحدت از صورت کثرت رجوع او بعدم اصلی حقیقی فرض و  
 لازم وقت گردد... تقریر معنی بیت کتاب آن است که یار  
 اهل الله باش تا از برکت صحبت ایشان بحکم «الصحبت تُؤَثِّرُ»  
 یکی از ایشان شوی. نه بینی که خاک از صحبت نوح علیه  
 السلام بمقابله آب وضو تمام طوفان را نمی خرید یعنی آب را  
 برآن خاک ترجیح نمی داد و وضو نمی کرد بلکه خاک را برآب  
 تفضیل داده تیمم فرمود و گویند که جسد پاک آنحضرت از

آن خاک مخلوق است و دور نیست که کشتی نوح کنایه از دنیا بود و طوفان بمعنی حقیقی باشد یا مراد از حوادث و خاک کنایه از ذات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باعتبار آنکه تن مبارک ایشان از خاک مخلوق است یا باعتبار تحمل و حلم که از خواص خاک است. تقریر معنی آنکه با مردان خدا باش و از حوادث دنیا باطن خود را مخراش بلکه همچو خاک متحمل باش چه درین دنیا ذات پاک آنحضرت را که رحمت للعالمین بود هر چند دچار انواع آذنا متعرض می شدند کما فی الحدیث " ما ارضی نبی مثل ما اودیت " ایشان آب یا حوادث را دریاب قوم اختیار نمودند بلکه هدایت در حق آنها خواستند کما فی قوله علیه السلام: اهد قوی فانهم لا یعلمون. پس چون تو از امت آنحضرت هستی ترا در جمیع اطوار متابعت ایشان شرط وقت است قیل که مراد از خاک، ذات نوح یا جسد آدم علیه السلام است و آب، مراد از ادنی شی بود یعنی یار مردان خدا باش زیرا که در کشتی نوح ذات نوح یا جسد آدم علیه السلام است که بادنمی چیز نمی شمارد طوفان را یعنی طوفان باوجود خطر عظیم در جنب رتبه ایشان معدوم است. پس ترا مردان خدا در جمیع امور مدد و معاون و مؤید خواهند شد.

بباید دانست که طول کشتی نوح علیه السلام هزار گز \* بود و عرض پانصد گز و عمق سیصد گز و نوح علیه السلام در هنگام صنعت کشتی هر تخته را که می بُرید بنام پیغمبری مخصوص می ساخت و آن تخته همچون ستاره می درخشید مگر تخته ای که بنام پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بود که وی همچو شمس و قمر روشنی می داشت " (۱۶) .

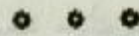
\* یک گز برابر با نود و چهار سانتی متر است.



(۴)

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب  
کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

" از خانه گردون برون رفتن عبارت از عدم تعلق نمودن است. " سیه کاسه " مرکب بمعنی بخیل باشد و مناسبت فلک سیه کاسه از روی کبودی نیز واقع است و اسناد کشتن بفلک از قبیل مجاز عقلی است و مهمان کنایه از انسان است و نزد عقلا مبرهن است که بدترین بخیل آنکه مهمان را کشد. ببايد دانست که درین بیت اشاره است به آنکه سوال حرام است چنانکه در اکثر احادیث وارد است " (۱۷)



(۵)

ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم  
خرقه از سر بدر آورد و بشکران بسوخ

" ماجری بمعنی ما معنی است یعنی " ما " موصول و "جری" فعل برضمیر، درو فاعل صله است و آنکه بعضی گفته که بمعنی گفتگوست باعتبار استعمال است. تقریر معنی آنست که ماجرا کم کن از نصیحت مارا با آنکه ماجری کردن تو باین معنی که مرا میگوئی که از عشق باز آی و در راه شریعت اقدام نمای که آن سراسر متابعت حضرت رسالت است، کم کن زیرا که معشوق خرقه مارا که از لوازم شریعت

است و بی او داخل شدن درو مشکل است از بر من برآورده  
و بشکرانه آنکه در راه او در آمده ام، سوخته است. پس بی  
او داخل شدن در طریق شریعت از محالات است چنانکه بیت:

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد  
خانه عقل مرا آتش خمخانه بسوخت

براین معنی مشعر است. بعضی از فضلا " مردم چشم " را  
بمعنی ظاهری حمل نموده و " خرقه " مراد از حیا داشته یعنی  
ای ناصح گفتگو کم کن و مرا از سلوک عشق مانع مباش و به  
نصایح باطن مرا مخراش که مردم چشم حیای خود را به  
شکرانه حصول محبت سوخته است و باقبال مطلوب دیده بر  
دوخته ... بعضی از اهل فضیلت فرموده که خرقه کنایه از تن  
است و از سر بدر آوردن چیزی، عبارت از خود دور  
انداختن است یعنی از اسباب دنیوی که ازو مردمان را ناگزیر  
است واگذاشته ام و بوصلت معنوی پیوسته که اصلاً بوجود  
خویش نپردازم بلکه او را از خود دور اندازم و آنچه تو  
میگویی جاری بر شخصی است که تعلق بدین امور داشته باشد  
و خود را در ورطه تعلق باسباب پرداخته چنانکه شیخ سعدی  
گوید:

تعلق حجاب است و بیحاصلی  
چو پیوند ها بگسلی اصلی

و بعضی از ناظران " خرقه " مراد از غربت گفته یعنی بمعشوق  
ماجری کم کن، نزد من باز آ که مردم چشم من خرقه غربت  
را بشکرانه آمدن تو سوخته است و این معنی رکیک است اگر  
گویی که " خرقه " مراد از حیا باشد نسبت سوختن بدو دور  
از شرع است زیرا که در حدیث حیا نیز یکی از علامات ایمان



وارد شده. گویم که مراد از حیا در اینجا حیای غریز است که در شرع مذموم آمده نه حیا و حلم که یکی از شعب ایمان است... اگر گویی سوختن را " بشکرانه " چه مناسبت است؟ گویم شکر اعم است از آنکه بلسان یا بجنبان یا با کار واقع شود، پس متعارف است اگر عزیزی در منزل عزیزی نزول کند، صاحب منزل بجهلت عزت او فرش فاخر گسترد و عود و عنبر و نحو آن بخور نماید." (۱۸)



(۶)

سرّ خدا که سالک عارف بکس نگفت  
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید  
" سالک عارف، کنایه از حضرت رسالت یا اهل ظاهر و باده فروش کنایه از مرشد یا سالک یا از نفس خود." (۱۹)



(۷)

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند  
گلِ آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

" تحریر معنی حقیقی آن است که " دوش " کنایه از عالم غیب است و سالک از آنجا بعالم شهادت نزول کرده بامشاهده غیب را شهادت حاصل آورده بجامع آنکه چنانکه شب مانع ادراک حوادث است و صور اشیا درو متواری باشد همچنان در آن عالم نیز صور اشیا مستور باشد و حس بصری بادرک او

راه نبرده و " میخانه " کنایه از عالم لاهوت یا عالم عشق و " در زدن " عبارت از خواهش و اراده نمودن است و " گل آدم سرشتن " عبارت از خمیر کردن گل اوست و " پیمانۀ زدن " کنایه از پیدا کردن طینت آدم است مخمر به شراب محبت بود .

تقریر معنی آنست که در حالت روحانیت عالم غیب را مشاهده میکردم و همه را بچشم معاینه می در آوردم که ملائکه بواسطه تجرد و نورانیت ذاتی و لطافت اصلی که داشتند بذات خود محبوب گشته از خود کسی را افضل نمی پنداشتند و استعداد خود را ظاهر نموده طالب آن شدند که شراب محبت و معرفت از عالم لاهوت که عبارت از عالم ذات هست در ظروف استعداد ایشان ریزند و ایشان را منظور جامعه گردانند آنجا که در جواب حضرت حق گفتند: اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء (آیه ۲۰ سوره ۲) و چون ایشان در نفس الامر استعداد این مظهر نداشتند در طلب بر ایشان امیدوار گشت کما فی قوله تعالی: انی اعلم ما لا تعلمون (آیه ۲۰ سوره ۲) و تحقیق این معنی در بیت عنوان بطریق لایق تحریر نموده شد. این تقریر که مذکور شد از تقریرات بعضی از فضلاء و بعضی از اهل فضیلت فرموده از مفاد بیت بعید هست بلکه اظهر آن است که تقریر معنی چنین کنند یعنی در عالم غیب دیدم که ملائکه در عالم عشق را می زدند و از آنجا پیمانۀ های محبت و عشق می آوردند و بر گل آدم می زدند و بعشق و محبت مخمر می ساختند و لهذا آدم کما فی قوله تعالی: و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً (آیه ۷۲ سوره ۲۲) بار امانت را برداشت و مقصود خواجه ازین بیت آن است که علت حمل بار امانت را بیان فرماید یعنی آدم که بار امانت را حمل اختیار نمود از آنست که طین او به عشق بود بخلاف

افلاك و زمين و جبال كه اجسام و اجرام ايشان مخمر بي  
عشق و محبت نبود و اين معنى بغايت استحسان دارد. (۲۰)

• • •

(۸)

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند  
واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند  
بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند  
باده از نور تجلی صفاتم دادند

" در بعضی نسخ بجای " نور " جام است. تقریر معنى  
آنست كه دوش در وقت سحر مرا از غصه قبض و فرقت  
خلاص دادند و در آن ظلمت شب مرا آب حیات كه كنایه از  
محبت حق باشد عطا فرمودند و از روشنی مشاهده تجلی ذاتی  
پیوستن کردند و باده از نور تجلی صفات مرا نیز دادند:  
حاصل آنست كه بسط بعد از قبض حاصل شد و نور تجلی  
ذاتی و صفاتی دست داد و ممكن است كه " دوش " مراد از  
روز میثاق باشد یعنی در روز میثاق مرا این حالت حاصل  
شده بناء علی هذا اکنون حاصل است كمافی قوله تعالى: الست  
بربكم " (آیه ۱۷۲ سوره ۷) . (۲۱)

• • •

(۹)

ساقی حدیث سر و گل و لاله میروود  
وین بحث با ثلاثة غساله میروود

" این بیت از جمله مشکلات ابیات است. معنی بیت مشهور در افواه آنست که سلطان غیاث الدین پادشاه بنگاله را مرضی صعب روی نمود بحدی که از جان نومید شد. کسی از حرمسرای خود که یکی "سرو" بود و نام دیگر "گل" و نام سوم "لاله" بود به غسالگی وصیت کرد. اتفاقاً ازان بیماری صحت روی نمود. سلطان خدمت آنها را ایمنی تصور نموده التفاتی که اولاً درباره ایشان داشت از آن بیشتر مذول کماشت. انباغان دیگر از آتش غیرت می سوختند و هر یکی را به طعن غسالگی می دوختند. روزی در حالت انبساط سلطان خوداین معنی اظهار کرد و فرمود:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود

هر چند خواست تا مصراع دیگر گوید و بیت را تمام رساند اصلاً بخاطر نیامد. شعرای زمانه که در خدمت پادشاه حاضر بودند، این مصرع را بر ایشان ظاهر ساخت، هیچ يك با تمام آن نپرداخت. همه متفق شده معروض حضرت سلطان داشتند که درینولا در شیراز شاعری است بغایت فصیح و بینهایت بلیغ اگر ازین معنی بر وی اطلاع دهند شاید که از عهده جواب آن برآید. سلطان این مصراع تحریر نموده بدست قاصدی فرستاد. خواجه بمجرد دیدن بداهة مصراع ثانی بیان فرمود. اظهار کرامت خود نمود. بقیه غزل را در یکشب تمام نموده در اثناء شعر نصایح نیز مندرج ساخت و بخوش آمد نپرداخت چنانکه رسم شعرا باشد. و بعضی گفته که چون در خاطر سلطان غیاث الدین گذشت که این مصراع بخدمت خواجه باید فرستاد، خواجه در خواب به سلطان ملاقی گشت و مصراع ثانی را با سایر غزل نوشته داد. بعضی از افاضل

گفته که ثلاثه غسله مراد از سه پیاله باشد که حکما آنرا در وقت خفتن و صبح مقرر نموده اند و اکثر معاشران که سالک طریقت حکما باشند ایشان همین معنی را مرعی میدارند و صفت غسله از آن است که این هر سه پیاله پاک کننده دل اند از فکر فاسد و بخل و غیر ذلك. تقریر معنی آنست که ای ساقی حدیث سرو و گل و لاله درافواه میرود یعنی سرو و گل و لاله تمام رونق و تازگی بهم آورده اند. چون این حالت مقتضی شراب است پس این بحث باختیار ثلاثه غسله میرود یعنی درین وقت به شرب پیاله های می مشغول باید شد و بتماشای ریاحین از سرو و گل و لاله اشتغال باید داشت « (۲۲)



(۱۰)

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد  
 آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد  
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود  
 طلب از گمشدگان لب دریا میکرد

" بعضی از اهل فضیلت فرموده که توجیه معنی آنست که سالها دل طلب جام جم از ما میکرد یعنی میگفت که مرا جامی باید که درو اسرار حقایق و معارف عالم ملکوت و جبروت معلوم میتوان کرد. آنچه بالقوه خود داشت، من که بیگانه بودم از من تمنا میکرد و گوهری که از صدف تمام عالم بیرون بود عبارت از عرفان است یا همین جام جم باشد یا مراد از معشوق بود. من که از جمله گمشدگان لب دریا بودم طلب میکرد و تأمل نمی کرد که آنچه من می طلبم بالقوه مرا حاصل است پس جهد بلیغ نمایم تا از قوه بفعل آید و

باحسن وجوه رو نماید.

بعضی از فضلا گفته که جام جم کنایه از لطیفه الهی که در دل سالک بلکه انسان مطلق دارد و عشق از وی سر بر آورد چنانکه خود گوید:

لطیفه است نهانی که عشق ازو خیزد

" گوهر " کنایه از معشوق حقیقی، "گمشدگان لب دریا" کنایه از اهل ظاهر که گمشدگان از معرفت بر دریای وحدت اند. تقریر معنی آنکه در بدایت حال که از امداد مرشد مشاهده تجلیات بردل تافت بعد ازان که عمری بظاهر پرستی بعابدان و زاهدان در دل طلب عشق محبت شتافت و نوری ازین انوار بردلش بتافت بفرماید که سالها دل طلب آن لطیفه که در دل متمکن بود از ما که داخل زهاد و عباد بودیم مینمود یعنی قلب از قالب که مدار تعبّد و تزهد است تمنای عشق میکرد و بسایر اهل تزهد و تعبّد روی می آورد و آنچه خود داشت از بیگانه طلب مینمود و گوهری که عبارت از معشوق حقیقی بود که از تمام عالم بیرون است از اهل ظاهر که گمشدگان از دریای وحدت اند می طلبید ". (۲۲)

• • •

(۱۱)

نقد صوفی نه همه صافی بی عشق باشد  
ای بساخرقه که مستوجب آتش باشد

" نقد صوفی " مراد از حال و لباس صوفی باشد با مراد از اعمال باشد تقریر معنی آنکه نقد صوفی همه صافی و

بی غش نباشد بلکه خرقه که سزاوار آتش اند درخور سوختن اند. باطن ایشان مخالف ظاهر است کما وقع کم کن من مومن فی قباو کم من کافر فی عبا. محصول آنکه لباس ظاهری دال بر باطن نتواند شد مگر آنکه در بعضی مواضع اتفاق افتد. آورده اند که خواجه عبدالخالق غجدوانی روزی در معنای سخن میگفتند. ناگاه جوانی در آمد بصورت راضی. خرقه در بر او، سجده برکتف، در گوشه نشست و بعد از رسانی برخاست و گفت: حضرت رسالت فرموده: اتقوا فراسة المؤمن فانه بنظر بنورالله. سر این حدیث چیست؟ خواجه به خادم اشارت فرمودند که خادم خرقه از سر جوان بر کند. زناری پدید آمد. جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد. حضرت خواجه فرمود که بیایند تا موافقت این نوعهد که زنار ظاهر برید مانیز زنار های باطن را قطع کنیم. خروش از مجلسیان بر آمد در قدم خواجه:

تجدید توبه چه باشد پشیمان آمدن  
بر درگه حق نو مسلمان آمدن  
عام را توبه ز کاری بد بود  
خاص را توبه ز دیدن خود بود

و تواند که " آتش " مراد از دوزخ باشد و جایز است که " خرقه " مراد ازین دانه و آتش مراد از عشق باشد چنانکه در اکثر جاها گذشت ". (۲۴)



(۱۲)

می دو ساله و معشوق چارده ساله  
مرا بس است همین صحبت صغیر و کبیر

" معنی حقیقی آنست " می دو ساله " مراد از قرآن است باعتبار نزول او دو مرتبه. اول تمام قرآن در شب قدر بحکم شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن (آیه ۱۸۵ سوره ۲) در آسمان دنیا نازل شده، دوم نزول آنحضرت رسالت پناه بموافق عمانجا (؟) و محبوب چهارده ساله مراد از مرشد که بچهل سالگی رسیده باشد یا باعتبار آنکه چهارده چهل میشوند یا باعتبار آنکه چنانکه محبوب چهارده ساله کامل باشد. همچنین چهل ساله کمالیت سلوک میرسد و مرشد یابمعنی معروف باشد یا مراد از حضرت رسالت یا مراد از هادی مطلق که حق سبحانه بوده و صغیر تعلق به می دارد باعتبار دو ساله و کبیر تعلق به محبوب باعتبار چهارده ساله و دور نیست که می دو ساله محبتی باشد که از حضيض برآمده باوج حقیقت پیوسته باشد و محبوب چهارده ساله مراد از قرآن باعتبار مدت مدینه که اکثر قرآن در مدینه نازل شده حکم کل دارد یا مراد از ابتدای اسلام که از هجرت بود چه پیش از هجرت کالعدم بود و استقرار و استحکام اسلام بعد از هجرت تقریر یافته و لهذا تاریخ از هجرت اختیار نمودند ".

(۲۵)

### جہاںشہ

- ۱- دیوان حافظ با ترجمہ اردو از قاضی سجاد حسین، مقدمہ دکتور محمد اکرم شاہ، ص ۲۸
- ۲- برای اطلاعات بیشتری در مورد تعداد نسخہ های خطی از



کلیات دیوان حافظ و یا منتخبات آن و ترجمه ها و شروح و فرهنگنامه های دیوان حافظ رجوع کنید به دیوان حافظ، باترجمه اردو، مقدمه: صفحه الف تا نج

۲- برای شرح احوال خویشگی نگاه کنید به کتاب احوال و آثار عبدالله خویشگی (اردو) و پاکستان میں فارسی ادب (اردو) جلد سوم، صفحه ۲۱۲ تا ۲۵۶

۴- لفظ "جی" به زبان اردو و پنجابی کلمه احترام است.

۵- اخبارالاصفیا، خطی، ورق ۱۵۱ ب به نقل از احوال و آثار عبدالله خویشگی ص ۲۵.

۶- بحرفراسة اللفظ: نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، شماره ۸۹۰/۴۷۵ ص ۲

۷- احوال و آثار عبدالله خویشگی قصوری: ص ۶۴

۸- معارج الولاية ورق ۲۸۴ بنقل از احوال و آثار خویشگی ص ۶۵

۹- احوال و آثار عبدالله خویشگی قصوری، ص ۶۵-۶۶.

۱۰- بحرفراسة. نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، شماره ۴۷۵، ص ۲

۱۱- همان ماخذ، ص ۲

۱۲- همانجا ص ۶۶۸

۱۳- برای اطلاعات بیشتر در مورد نسخه های خطی بحرفراسة در پاکستان ر.ك: فهرست مشترك نسخه های خطی پاکستان، جلد سوم، ص ۱۵۹۹ تا ۱۶۰۱

۱۴- بحرفراسة، نسخه خطی صفحه ۴ تا ۸

۱۵- ایضاً، ص ۴۵ تا ۴۶

- ۱۶- ایضاً، ص ۵۸ تا ۶۰
- ۱۷- ایضاً، ص ۶۱
- ۱۸- ایضاً، ص ۲۰۷-۲۰۸
- ۱۹- ایضاً، ص ۲۶۷
- ۲۰- ایضاً، ص ۲۲۲-۲
- ۲۱- ایضاً، ص ۲۲۸
- ۲۲- ایضاً، ص ۲۲۸-۹
- ۲۳- ایضاً، ص ۳۴۲
- ۲۴- ایضاً، ص ۳۹۸
- ۲۵- ایضاً، ص ۴۲۰

### فہرست منابع

- ۱- احوال و آثار عبداللہ خویشگی قصوری تالیف محمد اقبال مجددی، لاہور ۱۹۷۲م.
- ۲- اردو دائرۃ معارف اسلامیہ، جلد ۲، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۰، از انتشارات دانشگاه پنجاب لاہور
- ۳- بحرفراسة اللفظ شرح دیوان خواجہ حافظ، نسخہ خطی کتابخانہ گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، شماره ۴۷۵
- ۴- پاکستان میس فارسی ادب، جلد سوم از دکتر ظہورالدین احمد، چاپ ادارۃ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاہور، ۱۹۷۷م

- ۵- دیوان حافظ با ترجمه اردو از قاضی سجاد حسین، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و موسسه انتشارات اسلامی، لاهور ۱۹۸۴م
- ۶- رود کوثر تالیف شیخ محمد اکرام از انتشارات اداره ثقافت اسلامی، لاهور، ۱۹۸۲م
- ۷- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، جلد سوم، تالیف احمد منزوی، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۴م.

## پوزش

در صفحه بندی شماره چهاردهم "دانش" در دو مورد بی دقتی رخ داده است.

در ضمن پوزش خواهی از خوانندگان باطلاع میرساند که صفحه ۱۵۲ را پس از صفحه ۱۵۴ و صفحه ۲۱۵ را پس از صفحه ۲۱۶ بخوانید.

مدیر دانش

دکتر صابر آفاقی

مظفر آباد

### حافظ شیرازی بجهان مزوج اخلاق

ایران سرزمین فلسفہ و حکمت و عرفان بوده و می باشد. در دوره های گوناگون تاریخ پُر افتخار، این کشور گهواره ادیان و تصوف و عرفان و شعر و ادب و هنر می بوده و پیش از ظهور دین مبین اسلام هم در ادبیات پهلوی بیش از یکصد کتاب در حکمت و دانش بجا مانده است که مورد تقدیر خاور شناسان گیتی قرار گرفته است.

پس از طلوع اسلام، از رودکی گرفته تا امروز، سخن گوینان پارسی زبان درباره پند و موعظت اشعار ساخته و در تربیت اخلاق مردم سهمی بسزا داشته اند. شاعران پارسی زبان همواره متوجه این نکته اصیل بوده اند که از زمانه پند بگیرند و دیگران را متنبه بسازند. رودکی می گوید:

زمانه پند آزاده وار داد مرا

زمانه را چون نکو بنگری همه پند است

و همچنین در دوره های بعدی، سخن سرایان ایران زمین، امثال ابو شکور بلخی، عنصری، فردوسی، ابو سعید ابوالخیر، خیام، ناصر خسرو، حکیم سنائی، نظامی، عطار، رومی، سعدی، ابن یمین، و غیر آنان درباره اصول اخلاقیات اشعار خوب و نغز سروده و مردم را از آلودگی های دنیوی پاک و پاکیزه نگهداشته اند.

خواجه حافظ شیرازی در دوره تیموری و سده هشتم هجری میزیسته است، ما در این مقال مجال آن را نداریم که چگونگی اوضاع آن زمان را بررسی کنیم، اما معلوم است که آن دوره، دوره خوبی نبوده است و حافظ نیک میدانست که مردم طبق اوضاع محیط تربیت می شوند.

مکن درین چمن سرزنش بخود روئی  
چنانکه پرورشم میدهند میزوم

و همچنین در دوره های بعدی، سخن سرایان ایران زمین، امثال ابو شکور بلخی، عنصری، فردوسی، ابو سعید ابوالخیر، خیام، ناصر خسرو، حکیم سنائی، نظامی، عطار، رومی، سعدی، ابن یمین، و غیر آنان درباره اصول اخلاقیات اشعار خوب و نغز سروده و مردم را از آلودگی های دنیوی پاک و پاکیزه نگهداشته اند.

خواجه حافظ شیرازی در دوره تیموری و سده هشتم هجری میزیسته است، ما در این مقال مجال آن را نداریم که چگونگی اوضاع آن زمان را بررسی کنیم، اما معلوم است که آن دوره، دوره خوبی نبوده است و حافظ نیک میدانست که مردم طبق اوضاع محیط تربیت می شوند.

منم آن شاعر ساحر که بافسون سخن  
از نی کلک همه قند و شکر می بارم

حافظ مصلح اخلاق و تربیت کننده نفوس بود، او نصیحت می کرد البته به شیوه شاعر و بصورت یک دوست مشفق، و در همین جاست که حافظ و دیگر شاعرانی نصیحت گر، از مفتی و فقیه جدا می شوند. شاعر شیراز اهمیت

نصیحت را چنان اظهار میدارد:

نصیحت گوش جانان که از جان دوست تر دارند  
جوانانِ سعادت مند پند پیر دانا را

حافظ نصیحت خود را نصیحت شاهانه گفته است:

گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ

بشاهراه حقیقت گذر توانی کرد



حافظ از چشمه حکمت بکف آور جامی

بوکه از لوح دلت نقش جهالت برود

حکیم شیرازی راجع به پند حکیم می گوید:

پند حکیم محض صوابست و عین خیر

فرخنده بخت آنکه بسمع رضا شنید



نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر

هر آنچه ناصح مشفق بگویدت، بپذیر

حافظ درباره مسئله اخلاق شعر سروده و مسائل زندگی را توضیح داده است چنانکه گفته شد حافظ از بزرگترین معلمان اخلاق و مروجان افکار پسندیده است. این شاعر نام آور ایرانی اصول اخلاقی را از قبیل همت، سعی و کوشش، امیدورجا، قناعت و استغنا، عهد و پیمان، نماز و دعا، اهمیت

زندگی و وقت، تسلیم و رضا، صبر و بُردباری، غرور و استکبار، فانی بودن عالم، غم و اندوه، مدارا و تحمل، خُلق نیکو، آزادی و آزاده روی، نکوهش حسد و ریا، عیب جوئی، تفرقه، آزار مردم، عفو و درگذشت، پرهیز از بدی و ناجنس و غیره را در اشعار شیرین خود بیان فرموده است.

حافظ از عظمت اولاد آدم نیک آگاه و از عرفان ذات بهره ور بوده است. بنظر وی اگر انسان به بزرگواری خود پی برد، هیچگاه پی کارهای زشت نخواهد رفت و از اخلاق نامرضیه برکنار خواهد ماند. می گوید:

محرم راز دل شیدای خود  
کس نمی بینم ز خاص و عام را  
به عقیده شاعر انسان مستغنی از بیگانه بوده و هست:  
سالها دل طلب جام جم از ما می کرد  
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

مشکل انسان همین بوده که او چیزی را از بیگانه میخواهد که خود دارای آن میباشد.

حافظ پاسبان راز خود و عارف زمان خود بوده است، و این انتهای عرفان ذات است که انسان از راز حقیقت خود آگاه باشد و درباره عصر و زمان خویش عرفان کامل داشته باشد.

من اگر رندم اگر شیخ چکارم باکس  
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

حافظ شاعری بود والا همت و انقلاب خواه. از محیط

خود ترسان نبود و حتی حوصله آن را میداشت که چرخ برهم زند، اگر آن طبق خواسته های او نگردد.

چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد  
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

حافظ از رنگ تعلق بیزار بوده و با مادیات هیچ علاقه نداشت.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود  
زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

او اگر تعلق داشت فقط با خدا و بندگان خدا و به حقائق معنوی تعلق داشت. زیرا این تعلق ابدیست و لکن تعلق به دنیا و نیرنگی آن بقا ندارد. حافظ حتی معتقد بود که او نه فقط در حیات بلکه پس از مرگ هم پیام همت و بلند حوصلگی خواهد داد و تربیت او نشانه همت عالی خواهد داشت.

برسر تربیت ما چون گذری همت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

حافظ همت عالی را بر جام مرصع رحجان داده و نصیحت می کند تا مردم همواره طالب همت بلند باشند.

همت عالی طلب جام مرصع گومباش  
رند را آب عنب یاقوت رمآنی بود

ذره اگر همت داشته باشد میتواند به چشمه خورشید برسد و مانند خورشید بدرخشد، و با نداشتن همت عالی ممکن است از ذره هم کمتر شود.



ذره را تا نبود همت عالی حافظ

طالب چشمه خورشید درخشان نشود

حافظ نصیحت می کند که ما از مشکلات راه و  
دشواریهای زندگی خوف و هراس نداشته باشیم و با همت و  
شکیبائی طی مراحل زندگی کنیم.

ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

حافظ می داند که زندگی مادی ما درین عالم چندان  
طولانی نیست اما این فانی بودن عالم دلیل نمی شود که ما  
دست بر دست گذاشته بنشینیم و برای عمران کشور و رفاه  
ملت کار نکنیم.

عاقبت منزل ما وادی خاموشانست

حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز

حافظ درخیالش حوصله بحر را داشت، و محال را  
ممکن می دانست:

خیال حوصله بحر می پزد هیهات

چهاست در سر این قطره محال اندیش

حافظ هرگز و هیچگاه بیکار و افسرده نبوده و همت  
بلندی داشت و اهمیت کسب و کار و سعی و کوشش را نیک  
قائل بوده.

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید

اواعتماد داشت که اگر جان هم بلب رسد طلب بسر نمی آید.

بلب رسید مرا جان و بر نیامد کام  
بسر رسید امیدو طلب بسر نرسد



مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب  
براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید

هیچکس بدون سعی و کوشش بجایی نمی رسد و از سر منزل  
مقصود دور می ماند.

سعی نابرده درین راه بجایی نرسی  
مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

همچنانکه حضرت علی علیه السلام راجع به جبر و اختیار  
فرموده است: " بل الامر بین الامرین " یعنی هم سعی  
ضروریست و هم توکل بر خدا.  
حافظ نیز می گوید:

گرچه وصالش نه بصکوشش دهند  
هر قدر ای دل که توانی بکوش

حافظ در عین نامساعدت اوضاع و شب تیره حیات از  
بامداد درخشان مسرت و موفقیت نومید نبوده و آرزوی آنرا  
میداشت تا صبح امید و شادکامی بدرخشد و تیرگی های  
جهان را بزداید.

همه شب درین امیدم که نسیم صبح گاهی  
 به پیام آشنایان بنوازد آشنا را  
 اوعقیده داشت که دوره ظلم و ظلمانی بسر خواهد  
 آمد و عالم پیر دگر باره جوان می گردد.  
 نفس باد صبا مشک فشان خواهد بود  
 عالم پیر دگر باره جوان خواهد بود

• • •  
 صبح امید که بُد معتکف پرده غیب  
 گو برون آی که کار شب تار آخر شد

حافظ همواره این مژده را می داد که روزگار غم سپری  
 خواهد شد:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند  
 چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند

مسلم است چه افراد و چه اقوام ایام ناخوشی را فقط به  
 این امید بسر می برده اند که آینده خوبی را خواهند داشت  
 و پس از فصل دی ایام نو بهار خواهد آمد.

چه جورها که کشیدند بلبان از دی  
 ببوی آنکه دگر نو بهار باز آید

• • •  
 گم گشته باز آید به کنعان غم مخور  
 یوسف

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

مرا امید وصال تو زنده میدارد  
وگرنه هر دم از هجر تست بیم هلاک

حافظ در زمانی زندگی میکرد که مردم قناعت نداشتند  
و در شهوات نفسانی مستغرق بوده اند. حافظ در پیام ابدی  
خود اهمیت قناعت را بدین سان ابراز داشته:

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم  
با پادشاه بگوی که روزی مقدر است

برعکس دیگر شاعران که همواره دور پادشاه و  
ثروتمندان طواف می کردند و در مدح شان قصیده ها می  
سرودند، حافظ اعتنایی به پادشاه زمان خود نکرده و در  
عین فقر و فاقه از گنج قناعت و خزینه توکل بهره ای کامل و  
از استغنا نصیبی وافر داشته است.

ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله  
گدای خاک در دوست پادشاه منست

● ● ●  
گنج زر گر نبود گنج قناعت باقیست  
آن که آن داد بشاهان بگدایان این داد

● ● ●  
گرچه بی سامان نماید کار ما سهلش مبین  
کاندرین کشور گدایی رشک سلطانی بود

راجع به کسب و کار و سعی و کوشش حافظ پیام

بخصوصی داده و اهمیت کار را واضح نموده است و لیکن مانند  
رومی که گفته است :

کارکن پس تکیه بر جبار کن

از اهمیت توکل و دعا غافل نبوده و فکرمیکند هم سعی لازم  
است و هم دعا از خداوند متعال. گویا سعی و دعا لازم  
و ملزوم میباشد.

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ  
از یمن دعای شب و وردِ سحری بود

• • •

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه  
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

• • •

همتم بدرقه راه کن ای طائر قدس  
که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

• • •

ای نسیم سحری بندگی من برسان  
گو فراموش مکن وقت دعای سحرم

• • •

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست  
راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

• • •

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای  
فرشته ات به در دست دعا نگه دارد

يك مطلب ديگر که حافظ آنرا بسیار اهمیت می دهد،  
استقامت در امور زندگی و پاس عهد و پیمان است. ما هم به  
خدا عهد و پیمان بندگی داریم و هم به بندگانش عهد و  
پیمان محبت و خدمت داریم.

دلا در عاشقی ثابت قدم باش  
که در این ره نباشد کار بی اجر

• • •  
در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند  
تا ابد سر نکشد و ز سر پیمان نرود

• • •  
اگرچه خرمن عمرم غم تو داد ببار  
بخاک پای عزیزت که عهد نشکستم

• • •  
پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد  
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

حافظ وقت و عمر را فانی و زود گذر میدانست. به امور  
مادی توجه نمی کرد و لحظات زندگی پُر ارزش را اهمیت  
بسیاری می داد، چنانکه می گوید:

چو بر روی زمین باشی توانای غنیمت دان

که دوران ناتوانیها بسی زیر زمین دارد

هر وقت خوش که دست دهد مفتنم شمار  
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

\*\*\*

پیوند عمر بسته بمونیست هوش دار  
غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

\*\*\*

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر رفت  
باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

\*\*\*

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین  
کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

\*\*\*

امروز که در دست تو ام مرحمتی کن  
فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت

حافظ شاعری بود صلح جو و امن پسند. او هرگز  
دوست نداشت مردم باهم بجنگند و اتحاد را برهم زنند.

بر آستانه تسلیم سر بنه حافظ  
که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد

\*\*\*

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات

با دُرد کُشان هرکه در افتاد بر افتاد

• • •

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد  
نهال دشمنی بر گن که رنج بی شمار آرد

حافظ با عشق حقیقی سروکار داشت و از هوس پرستی  
سخت نفور بود.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر  
یادگاری که درین گنبد دوار بماند

• • •

عشق بازی کار بازی نیست ای دل سر بیاز  
زانکه گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس

• • •

چنان پُر شد فضای سینه از دوست  
که فکر خویش گم شد از ضمیرم

• • •

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست  
اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است

• • •

زیر بارند درختان که تعلق گیرند  
ای خوشا سرو که از بند غم آزاد آمد



صبر و اصطبار یکی از اخلاق پسندیده میباشد که شیوه  
انبیای الهی و اصفیای او بوده. حافظ درباره صبر و شکیبانی  
می گوید:

گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان  
بلا بگردد و کام هزار ساله برآید

• • •

ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا  
گویا سیل غم و خانه ز بنیاد ببرد

خواجه حافظ در نکوهش فخر و غرور می گوید:

از وی همه مستی و غرور است و تکبر  
وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است

• • •

زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه  
رند از ره نیاز بدارالسلام رفت

• • •

اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن  
شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند

• • •

حباب را چو فتد باد نخوت اندر سر  
کلاه داریش اندر سر سراب رود

• • •

حافظ افتادگی از دست مده زانکه حسود

عرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد  
 حافظ جهان و جهانیان را فانی می پنداشت و ارزش  
 روح و روحانیت و اعمال نیک را قائل و معتقد بود.  
 بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است  
 بیار باده که بنیاد عمر برباد است

صبح دم مرغ چمن باگل نـخواستـه گفت  
 ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شگفت

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ  
 ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد

باغبانا ز خزان بی خبرت می بینم  
 آه ازان روز که بادت گل رعنا ببرد

یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد  
 آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود

حافظ می گوید ما باید تحمل و مدارا داشته باشیم:  
 آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است  
 با دوستان مروت با دشمنان مدارا

حافظ وطن دوست و خیر خواه ملت اصیل ایران بود.

او می گوید ایرانیها نگهبانِ عزّت و ناموس و زندگی  
مردم هستند. آنها شادکامی و امن و آسائش و عمر می  
بخشند و بنیان گذار يك تمدن عالیقدر انسانی و اسلامی می  
باشند.

خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند  
ساقی بده بشارت رندان پارسا را

• • •

خوشا شیراز وضع بی مثالش  
خداوندا نگهدار از زوالش

• • •

بشیراز آی و فیض روح قدسی  
بجو از مردم صاحب کمالش

حافظ تعلیم و تربیت را یکی از اساس های انقلاب  
ملت میدانست و از اثرات محیط بد و نیک مطلع بود. گویا  
محیط قالبیست که در آن افراد نیک ساخته میشوند.

گوهر معرفت آموز که باخود ببری  
که نصیب دگرانست نصاب زرو سیم

حافظ مروج اخلاق اسلامی و سجایای انسانی بود.  
خلق نیکو قوه ایست که میشود همه عالم را بوسیله آن تسخیر  
کرد.

بخلق و لطف توان کرد صید اهل نظر  
به بند و دام بگیرند مرغ دانا را

• • •  
 بحسن خُلق و وفا کس بیار ما نرسد  
 ترا درین سخن انکار کار ما نرسد

• • •

نخست موعظه پیر می فروش این است  
 که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

او خُلق را صنع خداوندی میداند لذا با هیچکس  
 دشمنی و کینه ندارد. حتی از طمن حسود هم یک نوع  
 نصیحت می گیرد. و آنرا در اصلاح احوال خود بکار می  
 برد.

غمناك نباید بود از طمن حسود ای دل  
 شاید که چو وا بینی خیر تو درین باشد

و این بیت گویا تفسیر آیه مبارکه قرآن است که آمده  
 است عسی ان تکرهوا شیاً وهو خیر لکم.

پیام حافظ اینست که آدم باید در مشکلات و  
 شدائد تحمل و صبر داشته باشد. در ایام غم و اندوه بی  
 حوصله نگردد و در رنج و بیماریها دامن صبر و استقامت را  
 رها نکند زیرا بیماری و سلامتی و خوشی و غم و بهار و خزان  
 باهم اند و زندگی را رونق تازه می دهند.

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج  
 فکر معقول بفرما گل بی خار کجا ست

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان

غلام همت سرورم که این قدم دارد  
 در احادیث و آثار آنمه اطهار تأکید شده که ما بایستی  
 از عادت عیب جوئی بکلی در کنار باشیم و خطاهای  
 دیگران را بیوشیم زیرا هر کسی مسؤول اعمال خود میباشد  
 و هرگز مسؤول اعمال دیگران نخواهد بود.

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت  
 که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت



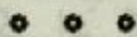
پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت  
 آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

حافظ به اتحاد ملت و یکانگی امم را اهمیت میدهد و  
 این را یکی از شرائط سلامتی از طوفان حوادث میداند.

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح  
 ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت



ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع  
 بحکم آنکه چو شد اهرمن سرورش آمد



حسنات باتفاق ملاحظت جهان گرفت  
 آری باتفاق جهان میتوان گرفت

لسان الغیب شیراز توصیه می کند تا ما بکسی آزار

ندهیم ، فقیران را یار و یاور باشیم و اگر کسی قدرت و اقتدار دارد ، باید رعیت پروری کند و از مداخله در امور دولتی و انتقاد خود را بکلی به کنار بکشد تا هرج و مرج ایجاد نشود و نظم مملکت برهم نخورد .

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن  
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

• • •  
هر آنکه جانب اهل خدا ننگه دارد  
خداش در همه حال از بلا ننگه دارد

• • •  
نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست  
سلیمان با چنان حشمت نظر ها بود با مورش

• • •  
رموز مصلحت ملك خسروان دانند  
گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش

• • •  
فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم  
و آنچه گویند روا نیست ، نگوئیم رواست

حضرت حافظ زندگی اش کاملاً بی ریا بوده و او نمی خواست تا برای اعمال نیک اجر و مزدی بگیرد چنانکه می گوید :

غلامِ همتِ آن نازنینم

که کارِ خیر بی روی و ریا کرد

• • •

تو بندگی چو گدایان بشرط مُزد مکن  
که خواجه خود روش بنده پروری داند

• • •

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود  
تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود

حافظ می خواسته است تا مردم از بدی پرهیزند و از  
مصاحبت بدان بکنار باشند.

نیک نامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار  
خود پسندی جان من برهان نادانی بود

• • •

اگر دشمنام فرمانی و گر نفرین دعا گویم  
جواب تلخ می زبید لب لعل شکر خا را

حافظ گویا عقیده وحدت الوجود را داشته و جهان  
را از دید یک صوفی مینگریست که می گوید:

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست  
جز این خیال ندارم خدا گواه منست

• • •

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت  
در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

• • •  
 همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست  
 همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

• • •

عشق بازی را تحمل باید ای دل پای دار  
 گر بلانی بود، بُود و گر خطانی رفت، رفت

این بود خلاصه ای از افکارِ حافظ شیراز و گزینه ای  
 از اشعارِ شاعر نام آور فارس درباره تربیت اخلاقی مردم و  
 تزکیهٔ نفوس.

اما چنانکه همه میدانند شعر حافظ ژرفای دریا را در  
 بر دارد و هیچ کس نمی تواند ادعا کند که او فکرِ حافظ را  
 کماحقه درک نموده است، چنانکه او می گوید:

ترا چنان که تونی هر نظر کجا بیند  
 بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک

• • •



## وفیات

### رئیس امروهوی

( ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۴، امروهه — ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۸، کراچی )  
 سید محمد مهدی معروف به رئیس امروهوی در امروهه  
 (هند) زاده شد و پس از استقلال پاکستان (در ۱۹۴۷م) به  
 کراچی منتقل شد. وی روزنامه نویس بود و در روزنامه "جنگ"  
 مقالاتی پیرامون علوم روانی، فلسفی، اجتماعی و ادبی می  
 نوشت و در این روزگار در بدیهه گونی بی همتا بود. وی به  
 فارسی و اردو شعر میسرود. مرحوم در بیوگرافی خود که  
 اتفاقاً چند لحظه پیش از قتل خود نوشته است و پس از  
 درگذشت او در همان روزنامه بچاپ رسیده است، می نویسد  
 که طبع من بیشتر به شعر فارسی مناسبت دارد و اگر من  
 مداوم شعر فارسی می سرودم سبک جداگانه هندی برای خودم  
 به وجود می آوردم.

### دکتر وحید الزمان

( ۲ ژانویه ۱۹۲۸، هند — ۲ اکتبر ۱۹۸۸، لندن )  
 دکتر وحیدالزمان مؤرخ برجسته پاکستان که به خاطر  
 معالجه به لندن رفته بود، در همانجا داعی اجل را لبیک  
 گفت. جنازه اش را به اسلام آباد آوردند و در ۵ اکتبر  
 در اینجا مدفون گشت.

وی در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۲ بعنوان وابسته فرهنگی  
 اداره همکاری عمرانی منطقه یی (R. C. D.) در تهران  
 مأموریت داشت. از آثار اوست:

- ۱- IRANIAN REVOLUTION: A Profile بزبان انگلیسی.
- ۲- قانداعظم بنیانگذار جمهوری اسلامی پاکستان، بزبان  
 فارسی.

اقبال کا دوسرا پانچواں شمارہ

# اقبال

شمارہ فارسی

این مجلہ تحقیقی علمی در بارہ فکر و شعر و اندیشه  
زندگی علامہ اقبال و چھچھنیں فرهنگت و معارف  
اسلامی، فلسفہ، تاریخ، ادب و ادب زبان فارسی

می باشد۔ کیشن: ۲۵ روپیہ کیشانی ۱۵۰ ریال ایرانی  
اقبال کا دوسرا پانچواں شمارہ ۱۳۹۸ھ بمطابق ۲۰۱۷ء لاہور

# DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:

Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:

**S. Arif Naushahi**

Honorary Advisor:

**Dr. S. Ali Raza Naqvi**

Published by:

Office of The Cultural Counsellor  
EMBASSY OF THE ISLAMIC  
REPUBLIC OF IRAN

House No. 25, Street No. 27, F/6-2  
Islamabad, Pakistan.

© 825104 / 825549

# **DANESH**

Quarterly Journal  
of the  
Office of the Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran,  
Islamabad

A collection of research articles  
with background of Persian language  
and literature and common cultural heritage  
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.

